صحابه و منافقان

در عصر پیامبر ص

نویسنده:

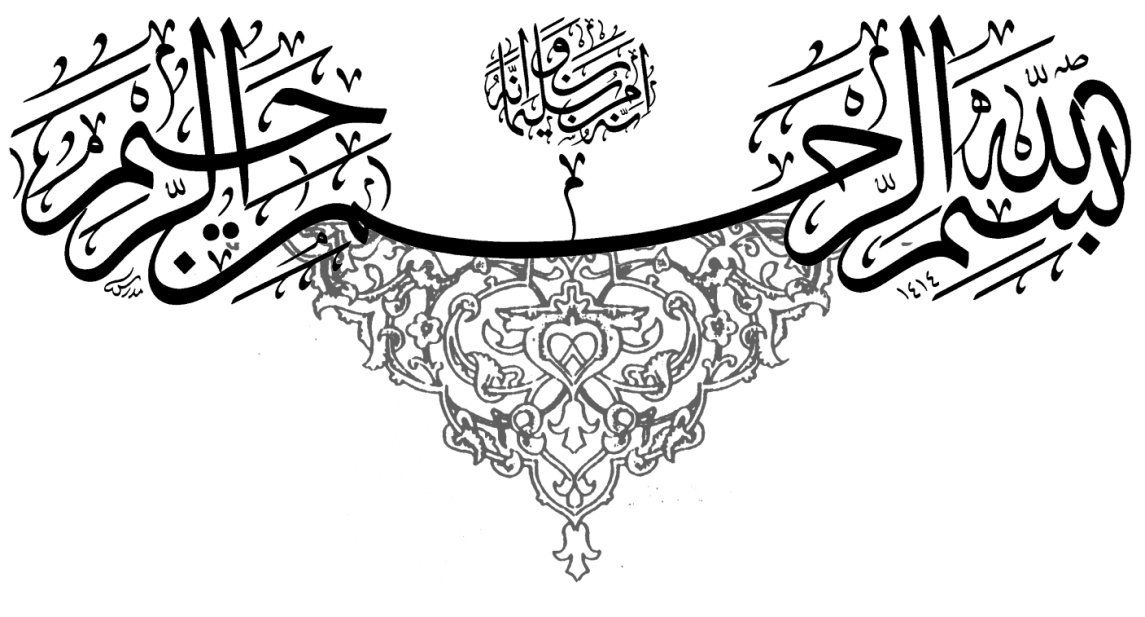
دکتر عبدالله الشایع

مترجم:

خیرالدین ادب

با مقدمة:

عبدالله حیدری



فهرست

[**مقدمه همکار مترجم و داستان ترجمه كتاب 7**](#_Toc240317456)

[مقدمه‌اي به قلم **عالم دردمند و دانشمند گرانمایه** صالح بن عبدالله الدرويش 13](#_Toc240317457)

[مقدمه مؤلف 23](#_Toc240317458)

[فصل يكم: متمايز ساختن قرآن صحابه را از منافقين 26](file:///E:\کارهای%20کتب\در%20حال%20انجام\صحابه%20و%20منافقان%20مع%20الفهرس\صحابه%20و%20منافقان%20مع%20الفهرس%20final.doc#_Toc240317459)

[بحث اول: فرازي از آيات صريح قرآن كريم مبني بر وجود دو گروه (صحابه كرامش و منافقين) 27](#_Toc240317460)

[بحث دوم: تمجيد از صحابه و معرفي صفات و برتري جستن آنانش 29](#_Toc240317461)

[بحث سوم: نكوهش منافقان و بيان هويت حقيقي و دروني آنان 37](#_Toc240317462)

[بحث چهارم: ديدگاه اهل تشيّع نسبت به آياتي كه در آنها از صحابه ش تعريف و تمجيد شده است 51](#_Toc240317463)

[فصل دوم: مفهوم صحابة پيامبر بودن و عدالت صحابه در اسلام 65](file:///E:\کارهای%20کتب\در%20حال%20انجام\صحابه%20و%20منافقان%20مع%20الفهرس\صحابه%20و%20منافقان%20مع%20الفهرس%20final.doc#_Toc240317464)

[بحث اول: مفهوم صحبت و صحابي بودن 66](#_Toc240317465)

[بحث دوم: مفهوم و برداشت عدالت صحابه در اسلام 67](#_Toc240317466)

[فصل سوم: پاسخ به چند شبه پيرامون اصحاب پيامبر**ص** 74](file:///E:\کارهای%20کتب\در%20حال%20انجام\صحابه%20و%20منافقان%20مع%20الفهرس\صحابه%20و%20منافقان%20مع%20الفهرس%20final.doc#_Toc240317467)

[بحث اول: حديث حوض 75](#_Toc240317468)

[بحث دوم: انتقاد از اصحابي كه در جنگ احد از ميدان جنگ فرار كردند 82](#_Toc240317469)

[بحث سوم: افسانه مظلوميت فاطمه رضي الله عنها 86](#_Toc240317470)

[بحث چهارم: حضرت عمرس و ازدواج ايشان با ام‌كلثوم دختر گرامي حضرت علي‌بن ابي طالبس 98](#_Toc240317471)

[بحث پنجم: انتقاد به ساحت پاك همسران پيامبرصلی الله علیه وآله وسلم، مادران مؤمنين 103](#_Toc240317472)

[فصل چهارم: **امامت و نص** 107](file:///E:\کارهای%20کتب\در%20حال%20انجام\صحابه%20و%20منافقان%20مع%20الفهرس\صحابه%20و%20منافقان%20مع%20الفهرس%20final.doc#_Toc240317473)

[بحث اول: امامت 108](#_Toc240317474)

[بحث دوم: بررسي امامت از ديدگاه نص، عقل و واقعيت 124](#_Toc240317475)

[**سخن** آخر 131](#_Toc240317476)

مقدمة همکار مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

خوانندگان عزیز! سلام و رحمت و برکات خداوند متعال بر شما باد.

پیامبر ما رسول برتر:

همچنان که استحضار دارید پاکترین انسانها در روی زمین پیامبران الهی علیهم السلام هستند که خداوند آنها را برای هدایت بشر مبعوث فرموده است.

پس از آنان بهترین و پاکترین قشر جامعه انسانی شاگردان و تربیت یافتگان مکتب انسان ساز انبیاء علیهم السلام یعنی یاران و صحابه و حواریون آنها هسنتند.

به گواهی قرآن کریم و کتب حدیث صحیح و سیره و تاریخ از هیچ پیامبری مانند محمدص زندگی و سیرة مفصل با تمام جزئیاتش محفوظ نیست.

پیامبر گرامی ما از آنجایی که آخرین پیامبر الهی بودند لذا تمام لحظات زندگی 23 ساله نبوت ایشان و بلکه از لحظة تولد تا وفات با تمام جزئیاتش بارز و شاخص و همچون نور درخشان است.

و از آنجایی که تمام مراحل دعوت و جهاد محمد مصطفیص به گونة مفصل جنبه تطبیقی داشته و قرآن کریم نیز برای اجرای این پروسه عظیم لحظه به لحظه بر اساس نیاز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و جامعة خیر امت نازل می شده است.

حضور شاخص صحابه:

لذا از آغاز اعلان بعثت تا آخرین لحظات زندگی پرنور آن خورشید عالمتابص در تمام صحنه ها و در پهنای بستر 23 سال تاریخ درخشان این دین جهانی، حضور ایمانی و صادقانه و فعال و پر طراوت صحابه و یاران آن حضرت نه تنها مشهود است که با آیات و معجزات کتاب آسمانی و سخنان نغز و شیرین و صریح خداوند یگانه و یکتا مستند است.

آری صحابه و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از اولین روز بعثت تا آخرین لحظة رحلت بویژه طلیعه داران و معماران عمارت ایمان به مدت بیست و سه سال در یک کلاس و در خدمت یک استاد، شاگردی کردند؛ این مکتب و این مدرسه و این استاد و این راهنما و این شاگردان تنها نمونة کامل در تاریخ بشر هستند.

اسلام مکتب نمونه:

مکتب و مدرسه ای که زیر نظر مستقیم و با راهنمایی خالق کائنات تأسیس و اداره شود؛ مکتب و مدرسه ای که استاد و معلم و مربی اش بوسیلة خود آن خالق کائنات و پروردگار جهانیان تربیت شده باشد؛ و بوسیله سردار فرشتگان معصوم جبرئیل امین قلب پاکش نه در عالم خواب و خیال و رؤیا که در عالم شهود و علن و به گونة آشکار شکافته شده و شستشو داده شود؛

و استاد و معلم و مربی که فراتر از حروف هجا و فنون علم و دانش معروف بشر؛ فقط با تکیه بر اذن و اجازه الله و نور ایمان و تقوا و در میدان های مختلف دعوت و جهاد و نصرت و هجرت و انفاق و ایثار و غیره شاگرد تربیت کند؛ استاد و معلمی که تمام لحظات زندگی و تمام ساعتهای شبانه روزش مستقیما بوسیله خود الله رب العالمین هدایت و کنترول شود؛ که هرجا خواست اشتباه برود فورا اصلاح و توجیه و ارشاد و راهنمایی شود هنوز از مجلس اعمی بلند نشده که بخاطر یک یار نابینایش توبیخ و سرزنش شود "عبس" ترشرویی کرد و روی گرداند!؛

استاد و معلم و مربی ای که اینگونه با نظارت مستقیم و صریح و آشکار خداوند کلاس اداره کند و شاگرد تربیت نماید شما تصور کنید که شاگردانش چگونه انسانهایی باید باشند؟!.

چند نمونه از پاکترین های تاریخ:

وقتی از یکی از بزرگترین و سخترین غزوات جنگی‌اش(تبوک) سه نفر بدون عذر غایب می شوند به دستور الله متعال و اصرار معلم و استاد بی مثال؛ محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام شهر مدینه با آنها قطع رابطه می کنند! از استاد و معلم و مربی گرفته تا دوست و رفیق و خانواده و حتی همسرانشان!

هیچ کس حق صحبت کردن و داد و ستد و حتی سلام کردن به آنها را ندارد تا اینکه از آسمان اعلی مستقیما عذرشان پذیرفته و توبه شان قبول می شود.

در مورد دیگری وقتی أبو لبابه به خاطر یک اشتباهی که از او سر می زند و فقط با اشاره؛ سری از اسرار استاد و معلم و مربی اش را فاش می کند خودش را به ستون مسجد می بندد و عهد می کند که تا خود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم او را باز نکند خود را باز نخواهد کرد!!.

تا اینکه سر انجام توبه اش پذیرفته می شود و حضرت با دست مبارک خودشان بازش می کنند!.

شاگردانی که اینگونه تربیت شوند حدس بزنید که چه ایمان و صداقت و تعهدی خواهند داشت!.

چه کسی قدرت و توانایی وصف و تعبیر ایمان فودلادین و وفا و صداقت آنها را دارد؟!

آری اینها شاگردان محمد رسول اللهص بودند! کسانی که وقتی یک نفر جوان از جامعة آنان در دلش هوس گناه می کند نزد حضرت می رسد با کمال صداقت می گوید "ائذن لی فی الزنا" به من اجازه دهید که با زنا شهوتم را ارضا کنم!.

این کمال صداقت و اوج ایمان وعشق و ارادت به مکتب ایمان و استاد بزرگوار است ، استاد و معلم و مربی بی نظیر تاریخ بشر در چند جمله چنان او را نادم می کنند که با رضایت کامل مرخص شده و از تصور گناه منصرف می گردد!!.

جامعه ای که وقتی یک نفر از آن عملا زنا می کند بدون پلیس و رقیب و محتسب خودش خدمت رسول اللهص می رسد عرض می کند «طهرنی یا رسول الله» پاکم کن ای رسول خدا!.

حضرت روی بر می گردانند تا چندین مرتبه این عمل تکرار می شود و شخص اصرار دارد که خودش را معرفی کند تا سنگسار شود! خودش هم می داند که چه می کند! چه تنبیهی در انتظارش است؟!.

او نیامده که با گریه و زاری و ناله و دروغ از تنبیه و عقوبت ا**جازة** فرار بگیرد!! آمده است تا او را طبق فرمان خدا سنگسار کنند!.

یک زن (امرأة غامدیه) داستانی شبیه همین دارد! ردش می کنند تا وضع حمل کند تا بالاخره پس از چندین بار حضور به خدمت رسول اللهص خودش را تسلیم حکم خدا و رسول خدا می کند! و سنگسار می شود!.

این جامعة فرشتگان نیست تخیلات یک رمان نویس نیست حقایق تاریخ درخشان اسلام و سیرت و زندگی شاگردان محمد رسول الله است!.

همانهایی که امروز بعضی مدعیان اسلام ناب محمدی آنها را کافر و مرتد و منافق می خوانند!! و لعن و نفرین بر آنها را اجر و ثواب و پاداش و کلید بهشت می پندارند!.

مدال خدایی برای صحابه:

آری بیست و سه سال شاگردی در یک کلاس و خدمت یک استاد و معلم و مربی با آموزشهای عملی و گذراندن دهها و صدها مرحله از آزمایشات سخت و طاقت فرسایی که تصورش هم برای ما دشوار است!.

پس از آنهمه تحمل، رنج و مشقت و سختی خداوند دلهای آنها را همچون شیشه و آینه و بلور صاف و شفاف کرد و اعلان نمود که: ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮊ الفتح: ١٨ آری خداوند پنهانی ها و زوایای تاریک گوشه های قلب آنها را نیز دید و درخشش نور ایمان و تلألؤ صداقت و تقوا و انعکاس ذکر و دعا و عبادت را در آن مشاهده کرد و پسندید و بعنوان پاداشی در برابر آن همه تلاش و مجاهدت از آنها اعلان رضایت و خوشنودی نمود:

ﮋ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒﰓ ﮊ المائدة: ١١٩

« الله از آنها راضی شد و آنها نیز از او راضی شدند».

کینة منافقان اما...:

و لیکن ظالمان و ستمگران و منافقان هرگز راضی نخواهند شد، (و نیازی هم به رضایت آنها نیست)چونکه دلهای تاریک این دشمنان نور هرگز تحمل روشنایی و دیدن و شنیدن آن صحنه های استثنایی و نمونه های بی نظیر تاریخ بشر را ندارد!.و لذا قرنهای متمادی است که کینه نشخوار می کنند و عقده می ترکانند!.

از روز عقب نشینی جدشان ابن سلول از غزوه احد و بنای نامبارک مسجد ضرار و کشتن قاریان قرآن و به شهادت رساندن اولین شهید محراب و عدالت گستر بی همتای تاریخ بشر حضرت عمر فاروق و پیکر حیاء و ایمان و شهید مظلوم قرآن حضرت عثمان ذی النورین و شهید دیگر محراب و قهرمان علم و جهاد حضرت علی مرتضی و شهید بزرگ عدالت خواهی و جگرگوشة حضرت زهراء حسین ابن علی رضی الله عنهم أجمعین تا کنون آرام ننشسته اند و هر روز و هر شب جز کینه توزی و عقده پروری و اختلاف افکنی و تفرقه اندازی در صفوف مسلمانان کار دیگری ندارند.

تنها و دسته جمعی فردی وگروهی و در هر سطحی فقط کارشان خنجر زدن به اسلام و مسلمین و به وحدت و قوت مسلمین است:

ﮋ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮊ الكهف: ١٠٤ و شیطان کردار زشت و پرونده های سیاهشان را در نظرشان خوب جلوه می دهد و گمان می کنند که کار خوب انجام می دهند!.

و لذا پرونده های سیاه اجداد منافقشان را به پای صحابه جانباز می نویسند و عوض قرآن و آیات نورانی آن به خزعبلات و اراجیف جعلکاران و دروغپردازان دل بسته اند که ان شاءالله کتاب پیش روی بسیاری از نکات مهم این موضوع را روشن خواهد کرد.

معرفی کتاب و داستان ترجمةآن:

کتابی که خدمت شما تقدیم می کنیم یکی از بهترین کتابهایی است که در این موضوع نوشته شده که با وجود مختصر بودن خیلی مرتب و جامع و مستند، مسائل مهم را تجزیه و تحلیل می کند. إن شاءالله که راهگشای مؤمنان و هادی منافقان باشد.

داستان ترجمه این کتاب هم عجیب است حدودا یکسال پیش نویسنده ارجمند که از دوستان صمیمی بنده است اظهار لطف کرد و خواهان ترجمه کتاب شد.

بنده به علت مشاغل با اینکه نمی توانستم اینکار را بکنم دل دوست عزیزم را نیز نمی توانستم بشکنم کتاب را تحویل گرفتم و به دوست عزیزم آقای خیر الدین ادب تحویل دادم.

ایشان هم گویا رو درواسی گیر کرده بود و ماهها این کتاب با آقای ادب ناپدید شد من بطور کلی مأیوس شدم و مجبورا خودم ترجمه را شروع کردم مقدمه (یا تقریظ شیخ صالح درویش) را که ترجمه کردم ادب پیدا شد و مژده داد که کار ترجمه در حال اتمام است چند ماهی هم اینطور گذشت!.

بالآخره خدا را شکر که با دخالت دو آشپز این آش نیمپز را توانستیم خدمت شما تقدیم کنیم، امیدواریم شما سروران به بزرگی خود ببخشید و نقاظ ضعف و مبهم یا هر انتقاد و پیشنهادی را که لازم دانستید بر ما منت گذارید و با ایمیل ذیل مرقوم و ارسال فرمایید.

برای خودم و نویسنده و مترجم و سایر دوستان و همکاران التماس دعای خیر داریم. لازم به ذکر است که عناوین مقدمة شیخ صالح درویش نیز از سوی این راقم اضافه شده است لذا هرگونه اشکالی نه به ایشان که به اینجانب ربط پیدا می کند.

Haidari11@yahoo.com

22 اردیبهشت 88.

عبد الله حیدری

**مقدمه‌اي به قلم**

**عالم دردمند و دانشمند گرانمایه**

شیخ صالح درويش

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایی را سپاس که محمد مصطفیص را برای هدایت جهانیان بر انگیخت و مکه را مرکز این بعثت قرار داد، و آنرا بهترین و شرافتمندترین جای روی زمین گردانید زیرا که در آن کعبه معظمه و خانة خدا و مناسک حج را قرار دارد.

بنای کعبه:

ابراهیم بت شکن سرور موحدان تاریخ؛ کعبه را بنا کرد تا برای بعثت بهترین و مکرمترین شخصیت تاریخ و سردار و سرور همه پیامبران و رسولان و گوهر فرشتگان و عالم امکان زمینه سازی کند:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ البقرة: ١٢٧ - ١٢٨

«و هنگامى كه ابراهيم و اسماعيل پايه‏هاى خانه [كعبه‏] را بالا مى‏بردند [گفتند:] پروردگارا، از ما بپذير. كه در حقيقت تويى شنواى دانا() پروردگارا، ما را فرمانبردار و تسليم خودت بگردان و از فرزندانمان [نيز] امّتى فرمانبردار خود [قرار ده‏] و مناسك (شيوه پرستشت) را به ما بنما و ما را ببخشاى. حقّا تويى كه توبه پذير مهربانى»

سپس برای هجرت پیامبر گرامی اشص مدینه را انتخاب کرد و نام این شهر مقدس با وحی و قرآن و پیامبر و هجرت و مسجد آنحضرت چنان گره خورد که فقط با نام و سیرت گرامی آن رسول مکرمص قابل شناسایی است، سپس حضرتشص در همین شهر محبوب وفات کردند و دفن شدند و قبر شریف شان در کنار مسجد پر نور آنحضرت قرار گرفت.

رابطة بعثت و هجرت با مکه و مدینه:

آیا تا کنون دقت کرده اید و از خود پرسیده اید که بین بعثت و هجرت رسول گرامیص با این سرزمین مقدس (= مکه مکرمه و مدینة: و این همه فضیلت و شرافت و منزلتی که خداوند به این شهرها و هر دو مسجد عظیم واقع در این دو حرم مقدس عنایت فرموده) چه رابطه ای وجود دارد؟.

(هر نماز در مسجد الحرام معادل صد هزار نماز و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معادل هزار نماز است).

اینهمه لطف و احسان خداوند از برکت دعا و مناجات ابراهیم علیه السلام با پروردگارش است هنگامی که فرزند شیر خوارش را با همسر عزیزش یکه و تنها در ریگستان داغ و بی آب و علف مکه رها کرد و به فلسطین برگشت و فرمود:

ﮋ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮊ إبراهيم: ٣٧

«پروردگارا، من [برخى‏] از فرزندانم را به درّه‏اى بى كشت و زرع در كنار بيت الحرام تو سكنى داده‏ام. پروردگارا! تا نماز را بر پا دارند. پس دلهاى [برخى‏] از مردمان را [چنان مشتاق‏] كن كه به آنان بگرايند و از ميوه‏ها به آنان روزى ده. باشد كه آنان سپاسگزارند»

نگاهی به افق دور مکه مکرمه:

بیایید با هم به اعماق تاریخ برگردیم و آن صحنه را تصور کنیم، زمانیکه مکه مکرمه خالی بود، نه انسانی نه جانداری، نه کلبه ای نه خانه ای نه آبی نه علفی، از همه چیز خالی!.

فقط کوههای سربه فلک کشیده و دره های تنگ و قله های سیاه و سنگهای کور و آفتاب خورده است که جای شهر مکه را احاطه کرده است، تصور کنید زنی که از سرزمین نعمت ها آمده، از میان باغها و نهرها و درخت ها، از سرزمین نیل، از مصر، و فرزند شیرخوار آنها اسماعیل کوچک دردانة این خانواده مختصر است که پدرش ابراهیم علیه السلام به سن کهولت و پیری رسیده است.

اسماعیل که هنوز در گهواره است در آن سرزمین بی آب و علف تنها همراه و همنشین مادر است، طفل شیرخوار آن زمان که بعدها پیامبر عزیز و فداکار الله متعال شد فقط در فاصله چند متری «حجر أسود» و به اصطلاح عامه مردم سنگ حجر الأسود، قرار داشت محل چاه زمزم.

زیرا کعبه در آن زمان گویا بر روی یک تپه یا سکوی نسبتا بلند واقع بود، مادر که تنها فرزند شیرخوارش را در آغوش داشت در سایة کعبه نشسته بود، داستانش معروف است که همه می دانید و در کتابهای معتبر درج شده است.

از آن لحظه به بعد زندگی در مکه مکرمه آغاز شد مسلما همة این جریانات، آبادی بیت الله الحرام و تمام حوادث مربوطه زمینه سازی برای بعثت پیامبر گرامیص بود خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت نمود، و این آغاز زندگی در مکه بود.

ذکر مدینه منوره در تورات:

اما مدینه داستان دیگری دارد، به حکم و ارادة خداوند اوس و خزرج از سرزمین غامدی یمن به یثرب سابق سرازیر شدند، و در آن مسکن گزیدند و یثرب را آباد کردند، نام و صفت سرزمین هجرت در تورات آمده است به همین دلیل بود که بعضی قبایل یهود سرزمین مقدسی را که خداوند در آن برکت داده بود، سرزمین فلسطین که پیامبران شان علیهم السلام در آنجا مبعوث شده بودند با آن مقام و منزلت والایی که برای فلسطین قائل بودند را رها کردند و در مدینه ساکن شدند!.

زیرا مشخصات آنرا از تورات فهمیده بودند و طبق وعده خداوند می دانستند که این شهر مقدس محل هجرت رسول گرامی آخرین و عزیزترین پیامبر الهیص است، و همچنین پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم شهر هجرت شان را در خواب هم دیده بودند، که سرزمین شوره زار و نخلستانی و در بین دو حره (یا زمین سوخته) واقع است.

داستان سلمان فارسی رضی الله عنه نیز مشهور است وقتی راهب نصرانی که بارزترین عالم عصر خویش بود مشخصات سرزمین هجرت رسول اللهص را برای سلمان توضیح داد و به او دستور داد که اگر در تلاش حق جدی است حتما به این سرزمین برود زیرا که آخرین پیامبر الله ص به این سرزمین هجرت خواهد کرد، سلمان بعدها گفت که وقتی شهر مدینه را دیدم با همان مشخصاتی که راهب نصرانی برایم توضیح داده بود شناختم.

خوانندگان عزیز و گرامی! پس ملاحظه می فرمایید که خداوند چقدر به این پیامبر گرامی اشص لطف داشته که هزاران سال پیش از تولد ایشان مژده بعثت حضرتش را در تورات و انجیل و حتی نام و مشخصات شهری را که ایشان به آن هجرت خواهند کرد را بیان فرموده است!.

و پیامبران اولوالعزم الهی مانند موسی و عیسی علیه السلام این مژده و بشارت را همواره تکرار کرده و به امتیانشان شنوانده‌اند.

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﮊ الصف: ٦

«و چنين بود كه عيسى بن مريم گفت: اى بنى اسرائيل، من فرستادة الله به سوى شما هستم، تصديق كننده آنچه از تورات كه پيش روى من است و مژده دهنده به رسولى كه پس از من مى‏آيد كه نامش «احمد» است. پس چون با معجزه‏ها به سوى آنان آمد، گفتند: اين جادويى آشكار است»

ذکر صحابه در تورات:

موضوع مهم دیگری که در رابطه با پیامبر عزیز الهی و دردانة خلقت؛ رسول مکرم صلی الله علیه و آله وسلم در تورات و انجیل از آن یاد شده و پیامبران أولو العزم الهی حضرت موسی و عیسی علیهما السلام در کنار مژده به بعثت آنحضرتص از آن یاد کرده اند؛ صحابه آنحضرت است.

که با صفات و ویژگیهای آنها شاید در وهلة اول برای بعضی ها! شگفت انگیر باشد اما خداوند متعال اوصاف صحابة پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در قرآن کریم آورده و خبر داده که اوصاف آنان در تورات و انجیل نیز آمده است:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ الفتح: ٢٩

«‏محمد فرستاده الله است، و كساني كه با او هستند در برابر كافران تند و سرسخت، و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند. ايشان را در حال ركوع و سجود مي‌بيني. آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند. نشانه ايشان بر اثر سجده در پيشانيهايشان نمايان است. اين، توصيف آنان در تورات است، و اما توصيف ايشان در انجيل چنين است كه همانند كشتزاري هستند كه جوانه‌هاي (خوشه‌هاي) خود را بيرون زده، و آنها را نيرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌هاي خويش راست ايستاده باشد، بگونه‌اي كه برزگران را به شگفت مي‌آورد.

(مؤمنان نيز همين گونه‌اند. آني از حركت باز نمي‌ايستند، و همواره جوانه مي‌زنند، و جوانه‌ها پرورش مي‌يابند و بارور مي‌شوند، و باغبانانِ بشريت را بشگفت مي‌آورند. اين پيشرفت و قوّت و قدرت را الله نصيب مؤمنان مي‌كند) تا كافران را به سبب آنان خشمگين كند. خداوند به كساني از ايشان كه ايمان بياورند و كارهاي شايسته بكنند آمرزش و پاداش بزرگي را وعده مي‌دهد».

اسلام دین عقل و منطق:

(تعجب ندارد) اگر از صحابه ذکری نمی شد جای پرسش بود چون واقعا هم قابل فهم نیست که بعثت و شهر اقامت ایشان و جایگاه و مکانت آن بیان شود اما از صحابه و یاران و همراهان و معاونان آنحضرت سخنی به میان نمیاید!.

در شریعت ما که عقل و منطق ارزش والایی را دارا است موجودات زنده و جاندار از جمادات بی جان ارزش بیشتری دارند، چگونه با عقل و منطق سازگار است که محل هجرت ایشان که جمادی بی جان است ارزش و اهمیت و فضیلت داشته باشد اما صحابه و همکاران و جان نثاران فضیلت و منزلتی نداشته باشند!.

این مقدمه عقلی و قیاس جلی و آشکار را برای کسانی! عرض کردیم که در بارة صحابه یا بعضی صحابه (رضی الله عنهم اجمعین) شبهاتی در دل داشته باشند، نصوص و آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ستایش می کند که بعضی از این آیات مختصر و بعضی مفصل است. نویسنده محترم بخشی از این آیات کریمه را آورده است که در این مقدمه نیازی به تکرار آن نیست.

ریشة نفاق و منافقان در مدینه:

مسئله مهم دیگری که باید در اینجا یادآور شوم این است که در عصر پیامبرص کسانی هم بودند که به دلیل ترس از دست دادن جایگاه و مکانت اجتماعی خود یا علل دیگری ظاهرا مسلمان شدند، اما در دل کافر بودند!.

اینها همان منافقین هستند که در جامعه مدینه پیدا شدند و در مکه نه منافق بود و نه زمینه پیدا شدن آن، زیرا پیامبرص در مکه نه قدرتی داشتند و نه حکومتی، بلکه صحابه آنحضرت در ضعف و ناتوانی شدید بسر می بردند لذا رنج و مشقت و آزار و اذیت فراوانی تحمل کردند، بعضی مجبور شدند به حبشه هجرت کنند، سپس دستور هجرت به مدینه صادر شد.

همة جریانات و تحولات فقط به دلیل این بود که پیامبرصلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم بر اثر شدت و غلظت مشرکین و واکنش های تند آنان در برابر دعوت توحید در حالت ضعف بسر می بردند و نمی توانستند دین شان را ظاهر کنند، به همین دلیل خداوند دستور هجرت صادر فرمود تا به جایی بروند که بتوانند آزادانه دین شان را آشکار کنند.

وقتی پیامبرصلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند مشرکان بر اوضاع مسلط بودند، و آنحضرت قوت و سلطه ای نداشتند که اهل باطل از ایشان احساش خطر کنند، تا اینکه غزوة بدر و به تعبیر قرآن کریم یوم الفرقان آمد روزی که خداوند ایمان و اهل ایمان را عزت و قوت بخشید و شرک و اهل باطل را خوار و ذلیل کرد.

بنابر این پس از کشته شدن سران مشرک مکه در غزوه بدر اهل باطل در مدینه فهمیدند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم قدرت را گرفت لذا راه نفاق را در پیش گرفتند یعنی ظاهرا مسلمان شدند، اما در واقع بر همان کفر و شرک و باطل شان باقی ماندند!.

این منافقان بدون استثناء همه از اهل مدینه بودند، لذا بر چسب نفاق به هیچکدام از مهاجران که مراحل سخت و امتحانات طاقت فرسایی را پشت سر گذاشته بودند نمی چسبد و به انصار که قبل از غزوه بدر مسلمان شده و با پیامبرصلی الله علیه وسلم بیعت کرده بودند نیز نمی چسبد.

تحلیلی دیگر در پیدایش نفاق:

(علاوه بر قرآن و سنت وتاریخ) عقل سالم نیز چنین می گوید، زیرا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم در مکه وضعیت سختی داشتند و صحابه و یاران و حامیان ایشان مشکلات عدیده و آذار و اذیت فراوانی را تحمل می کردند، این مشکلات و آزمایشات به قدری سخت و جانکاه و غیر قابل تحمل بود که امروز حتی با خواندن آن داستانهای شگفت انگیز مو در بدن انسان راست می شود!.

تحمل آنهمه رنج و مشقت و آزار و اذیت جز آن مردان قهرمان و مؤمنان حقیقی در توان هرکس نبود، پس از سالها سوختن و ساختن در کوره آزمایشات ایمانی و پخته شدن ایمان و عقیده، همزمان با پخته شدن جسم و جان و وجدان و روان، سر انجام اجازه یافتند به سرزمین حبشه هجرت کنند.

آری هجرت از مکة حجاز به حبشة آفریقا، جایی که نه تنها خویش و قوم و اقاربی نداشتند که حتی تصور هم نمی کردند که روزی اهل ایمان بشمول سرداران و سرمایه داران مجبور شوند همه چیز شان را رها کنند و راهی قاره دیگری شوند!.

علت و انگیزة این هجرت اجباری چیزی جز فشار و اختناق نبود، که از سران مکه تحمل می کردند، حالا تصور کنید که در چنین گروه و مجموعه ای منافق چه مصلحتی دارد؟! و چگونه می تواند صبر و تحمل کند؟! چه سودی دارد و به چه امیدی باید بدون ایمان و باور اینهمه ظلم و ستم را به جان بخرد؟!

خداوند درباره منافقین آیاتی نازل فرمود که تا قیامت تلاوت می شود، صفات و ویژگیها و علامات و نشانه های آنان را به تفصیل بیان فرمود و پیامبر گرامی اشص را از تمام اسرار آنان حتی اسم و مشخصات کامل آنان آگاه فرمود علاوه بر سورة منافقون سوره دیگری نازل کرد «توبه» که یکی از نامهای آن فاضحه یعنی رسوا کننده است.

پس با همه این تفصیل جای هیچگونه شک و تردیدی برای عقلا باقی نمی ماند که صحابه پیامبرص که اهل ایمان و تقوا و دعوت و جهاد بودند هرگز ممکن نیست با منافقان با توضیحی که بیان شد اشتباه گرفته شوند(مگر اینکه قصد و غرضی در کار باشد).

در همین سوره توبه یا فاضحه خداوند از یکسو منافقان را رسوا می کند و از سوی دیگر مهاجران و انصار و سبقت گیرندگان به ایمان را معرفی می کند در این کتاب مختصری که در دست دارید نویسنده محترم به همین مسئله اشاره می کند و حال صحابه رضی الله عنهم و حال منافقان را بیان می کند.

کتاب پیش رو:

لذا این کتاب در موضوع خود بسیار ارزشمند است و جامعة امروز ما به شدت نیازمند اینگونه کتابهاست چون بعضی ها که در بارة صحابه رسول اللهص کینه در دل دارند یا از کینه توزان متأثر هستند شبهاتی را مطرح می کنند که ایمان و محبت و ارادت امت اسلامی را نسبت به این نخبگان تاریخ بشر (پس از پیامبران علیهم السلام) خدشه دار می کند!.

کار به جایی رسیده که بعضی ها متأسفانه فرق منافق با صحابی را نمی دانند! و شگفت انگیز اینکه بعضی ها که ادعای علم و تحقیق هم دارند ادعا می کنند که در بین مهاجرین اولین و سبقت گیرندگان به ایمان نیز نعوذ بالله منافق وجود دارد؟!.

حالا شما دقت کنید و بیبینید که کینه و حسد و دشمنی و با عینک سیاه به جهان نگریستن چگونه حقایق روشن را تیره و تار و چه بسا معکوس جلوه می دهد.

البته این موضع گیری خصمانه در برابر صحابه رسول اللهص خیلی هم شگفت انگیر نیست چون همین مردان مؤمن و قهرمانان جان بر کف بودند که با ایمان و اخلاق و محبت و رشادت و شهامت و عشق به بهشت و شهادت بزرگترین قدرت های ستمگر و متکبر زمان خویش را از پای در آوردند؛ و با شمشیر عدالت انسانهای مظلوم و در بند ستم را از چنگ خونخواران و وحشی صفتان رها کردند، و با از بین بردن هرگونه تمییز رنگ و بو، جهان را به گلستان محبت و وحدت و همزیستی مسالمت آمیز مبدل نمودند.

آری فرو پاشی امپراطوری فارس و روم و تأدیب یهود و مشرکان و منافقان و اقباط و سرکوبی مرتدان و سایر دشمنان دست آورد این فرشته صفتان نمونة تاریخ بشر بود، پس طبیعی است که دشمن زیاد داشته باشند.

خداوند به نویسنده محترم پاداش نیک عنایت فرماید و نفع کتاب او را عام گرداند. آمین.

و صلی الله وسلم علی نبینا محمد و علی آله و صحبه أجمعین

**صالح بن عبدالله الدرویش**

**قاضی دادگستری عمومی قطیف**

**شرق عربستان**

مقدمه مؤلف

حمد و ستايش شايسته ذاتي است كه انسان را از ساير موجودات به وسيله عقل متمايز ساخت و او را بر بقية مخلوقات برتري داد و درود و سلام بر بهترين مخلوقات و گرامي‌ترين پيامبران، رسول گرامي اسلام حضرت محمد مصطفيص.

رسول اكرمص به مدت سيزده سال در مكة مكرمه، مردم را به سوي اسلام فرا خواندند، در حالي‌ كه ايشان و پيروانشان ضعيف و ناتوان بودند، تا اين كه خداوند متعال به آنان اجازه داد تا با ترك سرزمين و دارايي خود و به خاطر كسب رضايت پروردگار، هجرت نمايند:

ﮋ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﮊ الحشر: ٨

«همچنين غنايم از آنِ فقراي مهاجريني است كه از خانه و كاشانه و اموال خود بيرون رانده شده‌اند. آن كساني كه فضل الله و خشنودي او را مي‌خواهند و الله و پيغمبرش را ياري مي‌كنند. اينان راستانند (يعني مؤمناني كه واقعا ايمان دارند و راست و درست هستند».

زماني كه به پيامبر اكرمص اجازه و دستور هجرت رسيد، ايشان مكة مكرمه را به قصد مدينة منوره ترك گفتند. در مدينة منوره عده‌اي به پيامبر اكرمص ايمان آوردند و عده‌اي ديگر به ايشان كفر ورزيدند. اما با گسترش يافتن قدرت و شوكت اسلام، عده‌اي در ظاهر وانمود مي‌كردند كه مسلمان هستند، ولي در باطن به كفر گرايش داشتند و براي مخفي ماندن از ديدِ مسلمانان، به انواع حيله‌گريها و پنهان‌كاريها متوسل مي‌شدند. از اين عده در تاريخ اسلام به عنوان منافقين ياد مي‌شود. بدين ترتيب مردم در عصر پيامبر اكرمص به سه دسته مؤمن، كافر و منافق تقسيم ‌شدند.

قابل ذكر است كه حقيقت امر براي بعضي از مردم مبهم گشته و از آنجايي كه نتوانستند صحابه كرام را از منافقين تشخيص دهند، گاهي برخي از صحابه كرام را از زمره و گروه منافقين تصور كرده‌اند و گاهي بالعكس. از اين رو لازم به نظر مي‌رسيد تا پيچيدگي اين قضيه كاملاً روشن گردد و به كُنه (اصل و ريشه) آن پي برده شود.

چراغ مرده كجا نور آفتاب كجا ببين تفاوت راه از كجاست تا به كجا

در اين شكي نيست كه در ميان صحابه كرام، منافقاني هم زندگي مي‌كرده‌اند و نفاق تعدادي از آنها بر مردم مخفي بوده است. اما شك كردن در حالات برخي افراد كه ايمانشان قطعاً مشخص شده و يا كساني كه نفاقشان قطعاً ثابت گشته تعميم نمي‌يابد.

بنده فكر نمي‌كردم كه اين قضيه براي هيچ كس ايجاد شك كند تا اينكه از قضا با بعضي از شيعيان ملاقات كردم و از زبان آنها سخناني را شنيدم كه تصوّر آن هم در وَهم و خيال كسي نمي‌آيد كه برخي از سخنانشان را در ضمن مطالب اين رساله بيان خواهم كرد و تلاش مي‌كنم تا كاملاً به اين قضيه بپردازم.

مباحث اين رساله را در چهار فصل تقسيم كرده‌ام كه عبارتند از:

فصل اول: متمايز ساختن قران صحابه را از منافقين.

فصل دوم: مفهوم صحابي پيامبر بودن و عدالت صحابه در اسلام.

فصل سوم: پاسخ به چند شبه پيرامون اصحاب پيامبرص.

فصل چهارم: امامت از ديدگاه قرآن كريم.

تلاش بنده بر اين بوده تا براي روشن شدن قضيه، از آيات قرآن كريم استفاده كنم؛ چرا كه مرجع نهايي براي رسيدگي به تمام قضايا هنگام اختلاف، قرآن كريم است. و ائمه اهل‌بيت پيامبر اكرمص هم، به همين شيوه عمل مي‌كردند.

كما اينكه از امام محمد باقر رحمه الله تعالي نقل شده كه فرمودند: بنگريد امور ما را و همچنين مطالبي را كه از طرف ما به شما مي‌رسد، اگر آنها را موافق قرآن يافتيد، بپذيريد و اگر موافق با قرآن نبود، آنها را رد كنيد.

امام جعفر صادق رحمه الله تعالي می فرماید: از خداوند متعال بترسيد و نسبت به ما نپذيريد سخني را كه مخالف با فرموده پروردگار ما و قول نبي ما باشد.

و همچنين می فرماید: از جانب ما هيچ سخني را نپذيريد، مگر آن سخني را كه موافق قرآن و سنت باشد.

به همين دليل بنده در اين زمينه به برخي از رواياتي كه در كتابهاي معتبر شيعه نقل شده‌اند، استناد جسته‌ام؛ چرا كه بيشتر مايه قبول مي‌گردد و عليه آنها دليل و حجّت قويتري خواهد بود؛ چرا كه بسياري از حقايق در كتابهاي آنها بيان شده و از ديد آنها پنهان مانده است.

رساله‌اي را كه پيش رو داريد، حاصل گفت ‌وگوها و مباحثات متعددي است كه ظرف چند سال با برخي از شيعه‌ها در هنگام كار و يا جاهايي ديگر داشته‌ام.

**وَ الله تَعالي أسْألُ أنْ يَجْعَلَهُ خَالِصَاً لِوَجْهِهِ الْكَرِيْم وَ أنْ يَنْفَعَ بِهِ وَ يُبَارِكَ إنَّه جَوَادٌ كَرِيْمٌ وَ صَلّي اللهُ عَلَيْ نَبِيِّنَا وَ آلِهِ وَ صَحْبِه.**

**مؤلف: 21/9/1427**

فصل يكم  
متمايز ساختن قرآن صحابه را از منافقين

**در اين فصل چند بحث وجود دارد:**

**بحث اول: فرازي از آيات صريح قران كريم مبني بر وجود دو گروه صحابه و منافقين**

**بحث دوم: تمجيد از صحابه و معرفي صفات و برتري جستن آنان**

**بحث سوم: نكوهش منافقين و بيان هويت حقيقي و دروني آنان**

**بحث چهارم: ديدگاه اهل تشيع نسبت به آياتي كه در آنها از صحابه تعريف و تمجيد شده است**

بحث اول

فرازي از آيات صريح قرآن كريم

مبني بر وجود دو گروه

(صحابه كرامش و منافقين)

قرآن كريم كتابي است حقيقت گرا، نه بذله‌گو و هر كسي كه به آن چنگ بزند در حفاظت خداوند متعال قرار مي‌گيرد و كسي‌كه هدايت را در جايي ديگر جستجو كند، خداوند متعال آن شخص را گمراه مي‌سازد.

از جمله مسائلي كه در اين كتاب حقيقت و هدايت عنوان شده است، مسئله صحابه و منافقين زمان پيامبر اكرمص است.

آيات زيادي در مدح و پاكي صحابه كرامش و معرفي منافقين همراه با چهره اخلاقي آنان آمده است.

قرآن كريم در جاهاي متعددي از گروه مؤمنين و منافقين ياد نموده است، چنانکه در سوره‌هاي بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، عنكبوت، احزاب، فتح، حديد، مجادله، حشر و منافقين و در بسياري از سوره‌هاي مدني نيز منافقين را معرفي نموده است.

عنوان نمودن اين دو گروه در جاهاي متفاوت، خود دليلي واضح و روشن است بر اينكه اين دو گروه با هم تفاوتهاي زيادي دارند، چنانکه خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﮊ التوبة: ٥٦

« به الله سوگند مي‌خورند كه آنان از شمايند (و مؤمن و مسلمانند) در حالي كه از شما نيستند (و مؤمن و مسلمان نيستند».

منافقين با قسم‌هاي دروغ، خود را جزء گروه صحابه كرام معرفي مي‌كردند، اما خداوند متعال چهرة نفاق آنان را براي پيامبر اكرمص و صحابه كرام آشكار نمود؛ چرا كه هر گروهي داراي ويژگيها و خصوصياتي است كه آن خصوصيات، هر گروه را از ديگري جدا مي‌سازد. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﮊ آل عمران: ١٤١ ؛ «تا اين كه خداوند متعال مؤمنان را از هر عيبي پاك و خالص بگرداند و كافران را تباه و نابود سازد».

بحث دوم

تمجيد از صحابه و معرفي صفات و برتري جستن آنانش

پيامبراكرمص در شهر مكه مبعوث شد و عده‌اي از فقرا و قشرِ ضعيف جامعه، پيرامون ايشان گرد آمده و به ايشان ايمان آوردند.

ايمان آوردن اين عدّه، عواقب وخيمي از قبيل آزار و شكنجه را به دنبال داشت، تا جايي كه وطن و اموالشان را هم از دست دادند.

گفتارها و رفتارهاي عملي و ديني پيامبر اكرمص چنان در دلهاي صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌كرامش نفوذ كرده بود كه به هيچ عنوان حاضر به رها نمودن اعتقادات ديني و ايمانيشان نبودند و هيچ‌گونه چشم‌داشتِ مادي در قبال تحمل شكنجه‌ها و زحمات، جز نصرت دين الله و رسولش نداشتند.

در اين لحظات حساس و طاقت‌فرسا، پيامبر اكرمص در جستجوي قبايل و طوائفي بودند كه صحابه و اسلام را ياري نمايند تا اينكه روزنة اميدي براي پاشيدن بذر اسلام در ميان عده‌‌‌‌‌‌‌اي از مردم يثرب (مدينه) هويدا گشت.

پيامبر اكرمص به همراه يارانش به سوي اين روزنة اميد هجرت نمودند و حقّا كه مردم يثرب (مدينه) بهترين نصرت و ياري را به اسلام و مسلمانان نمودند كه تاريخ، چنين حركت مخلصانه‌اي را به خود نديده و نخواهد ديد.

بر اساس همين رشادتها و مبارزات مخلصانة آنان بود كه آيات زيادي پيرامون مدح صحابه‌كرامش و كساني‌كه پيامبر اكرمص را ياري نمودند و همگام با آنان براي توسعه و گسترش اسلام تلاش نمودند، نازل گرديد.

جامعه صحابه هم‌كلام و در ركاب بهترين پيامبر الله بودند و اين بزرگترين شرف و افتخارِ تاريخي است كه صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌كرامش به آن نائل گرديدند.

اگر امروزه تحصيل و فر‌اگيري علم و دانش از شخصيتهاي بلند پاية علمي براي يك طلبه و دانش‌آموز، سندِ معتبر علمي و يك افتخار محسوب مي‌شود، پس براي صحابه‌كرامش كه از بهترين پيامبر الله درس شهامت و دانشِ دين را فرا گرفته‌اند، بزرگترين شرف و افتخار محسوب مي‌شود.

انسان با هم‌كلامي و همراهي پيامبر اكرمص به بركات و خيرات بزرگي دست مي‌يابد؛ در واقع صحابي بودن خود تاجي است كه بر سر آنان مي‌درخشد و خصوصيتي است كه بعدي‌ها ندارند و مقام و شرفي است كه بر ساير مقامها برتري دارد.

كسانيكه در دوران تبليغ اسلام يار و ياور پيامبر اكرمص بودند، به آن مقام از تزكيه و علم و دانش رسيدند كه خداوند متعال در حق آنان چنين گواهي مي‌دهد:

ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ الجمعة: ٢

« خداوند متعال آن ذاتي است كه از ميان بيسوادان، پيامبري را برانگيخته است و به سويشان گسيل داشته است تا آيات الله را برايشان بخواند و آنان را پاك بگرداند. او (پيامبراكرمص) بديشان قرآن و شريعت يزدان را مي‌آموزد، آنان پيش از آن تاريخ واقعاً در گمراهي آشكاري بودند».

در اين آيه خداوند متعال می فرماید كه آنان در انحراف و گمراهي آشكار به سر مي‌بردند، اما با ايمان آوردن به پيامبراكرمص به آن درجه از روحانيت و دانشِ كتاب و سنت دست يافتند كه تاريخ چنين دانشمنداني را به خود نديده است. همين دانش‌آموختگان مكتب پيامبراكرمص بودند كه قرآن و سنت را به نسلهاي آينده منتقل كردند و در واقع پلي هستند كه نسلهاي آينده را با پيامبراكرمص وصل مي‌كنند؛ لذا اگر اين گروه از مقام عدالت و معنويت به دور باشند، پس چه تضميني براي اعتماد كردن به قرآن و سنّت وجود دارد.

كساني‌كه معتقدند حضرت عليس از زمان ولادت تا زمان وفات از اشتباه و خطا پاك و معصوم است، در واقع با مفهوم و مدلول آيه‌اي كه صفات و ويژگيهاي صحابه را بيان نموده، مخالفت مي‌كنند حال آنكه حضرت عليس يكي از اصحاب پيامبراكرمص به حساب مي‌آيند و طبق نظر صريح قرآن آنان قبل از بعثت پيامبراكرمص، بتها، سنگها و درختان را پرستش مي‌كردند و چيزي از دانش انبياء را نمي‌فهميدند و در انحراف و گمراهي كامل زندگي مي‌كردند؛ سرانجام رحمت خداوند متعال شامل حال جامعه عرب شد و پيامبر اكرمص را در ميان آنان مبعوث گردانيد و با تلاشهاي مخلصانه، آنان را با اخلاق زيبا و دانش قرآن و سنّت مزيّن نمود و چنان انقلابي در آنان رخ داد كه از بزرگان علمي، ديني و اخلاقي جامعه قرار گرفتند، چنانكه خداوند‌ ‌متعال در رابطه با فضايل و محاسن اخلاقي آنان می فرماید:

ﮋ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﮊ الحشر: ٨ - ٩

« همچنين غنايم از آنِ فقراي مهاجريني است كه از خانه و كاشانه و اموال خود بيرون رانده شده‌اند. آن كساني كه فضل الله و خشنودي او را مي‌خواهند و الله و پيغمبرش را ياري مي‌كنند. اينان راستانند (يعني مؤمناني كه واقعا ايمان دارند و راست و درست هستند). آناني كه پيش از آمدن مهاجرين، خانه و كاشانه (آيين اسلام را) آماده كردند و ايمان را (در دل خود استوار داشتند) كساني را دوست مي‌دارند كه به پيش ايشان مهاجرت كرده‌اند و در درون احساس نياز به چيزهايي كه به مهاجرين داده شده است، نمي‌كنند و ايشان را بر خود ترجيح مي‌دهند، هر چند خود سخت نيازمند باشند. كساني كه از بخلِ نفسِ خود، نگهداري و مصون و محفوظ گردند، ايشان قطعاً رستگارند».

در اين آيه كريمه خداوند متعال يكي از صفات مهاجرين را صداقت، و انصار را با صفت رستگاران معرفي نموده است و در جايي ديگر خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﮊ الحشر: ١٠

« و كساني‌كه بعد از مهاجرين و انصار به دنيا مي‌آيند، مي‌گويند: پروردگارا! ما را و برادران ما را كه در ايمان بر ما پيشي گرفته‌اند، بيامرز. و كينه‌اي نسبت به مؤمنان در دل ما جاي مده. پروردگارا! تو داراي رأفت و رحمت فراوان هستي».

خداوند متعال در اين آيه كارنامه زرّينِ ديگر صحابه را، نصرت الله و رسولش عنوان نموده است؛ چرا كه توسعه و گسترش اسلام نتيجة همين نصرتها و تلاشهاي مخلصانه صحابه كرامش مي‌باشد. همچنين نسلهاي آينده بعد از صحابه كرامش را با صفت ايمان تعريف نموده است و از خواسته‌هاي مهم ايمان هم اينست كه با آنان محبت و اخوتي كه دور از افراط و تفريط باشد، برقرارباشد.

نبودن اين معيارها، دليلي بر نبودن ايمان و يا ضعف ايمان است. خداوند متعال اصحاب و ياران پيامبراكرمص را با صفات گوناگون و مختلفي چنين تعريف نموده است:

ﮋ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﮊ الفتح: ٢٩

«كساني كه با محمدص هستند در برابر كافران تند و سرسخت، و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند، ايشان را در حال ركوع و سجده مي‌بيني، آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند. نشانه ايمان بر اثر سجده در پيشانيهايشان نمايان است».

در مورد اين آية مباركه حضرت عليس می فرماید:

«همانا من اصحاب رسول‌اللهص را ديده‌ام و كسي را مانند آنها نديده‌ام. قسم به الله آنان در حالي صبح مي‌كردند كه آشفته، غبارآلود و رنگ‌پريده بودند، بر روي پيشاني‌شان اثر سجده همچون زانوي بُز هويدا بود. در حالي شب را مي‌گذراندند كه قرآن را تلاوت مي‌كردند و در روز بر آن عامل بودند. زماني‌كه يادي از خداوند متعال مي‌شد، بِسان درختان در روز طوفاني به خود مي‌لرزيدند. چشمهايشان آن‌قدر مي‌گريست كه قسم به الله لباسهايشان خيس مي‌شد. ولي قسم به خداوند متعال كه گويا اين قوم (حاضرين) شب را در غفلت مي‌گذرانند.[[1]](#footnote-1) خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﮊ الأنفال: ٦٣

«‏و (الله) در ميان آنان الفت ايجاد نمود ( و دلهاي پر از حقد و كينه آنان را به هم نزديك و مهربان كرد، به گونه‌اي كه ) اگر همه آنچه در زمين است صرف مي‌كردي نمي‌توانستي ميان دلهايشان انس و الفت برقرار سازي. ولي خداوند ( با هدايت آنان به ايمان و دوستي و برادري ) ميانشان انس و الفت انداخت، چرا كه او عزيز و حكيم است ( و بر هر كاري توانا، و كارش از روي فلسفه و حكمت انجام مي‌پذيرد».‏

خداوند‌ ‌متعال بين قلوب انصار (اوس وخزرج) و مهاجرينش الفت و محبت را برقرار ساختند و بوسيله آنها پيامبرِ خود را در جنگ بدر و ديگر معركه‌ها نصرت و ياري نمودند.

در جايي ديگر نيز خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﮊ الحديد: ١٠

« كساني از شما كه پيش از فتح (مكه به سپاه اسلام كمك كردند و از اموال خود) بخشيده‌اند و در (راه خدا) جنگيده‌اند، (با ديگران) برابر و يكسان نيستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام كساني است كه بعد از فتح (مكه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگيده‌اند. امّا به هر حال، خداوند متعال به همه، وعده پاداشِ نيكو مي‌دهد».

شايسته است كه در اين قول خداوند متعال تدبّر و تعمّق شود كه می فرماید: ﮋﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﮊ الحديد: ١٠ ؛ همانا وعده اين آيه مباركه شامل مسلمانان فتح مكه مي‌باشد، خداوند متعال اين گروه از مسلمانان را كه در فتح مكه مسلمان شدند، به وعدة حسني (بهشت) بشارت داده‌اند، با وجود اينكه از لحاظ مقام و منزلت درجه آنان پايين‌تر از مسلمانان قبل از فتح مي‌باشد.

مراد از (حسني) در اين آيه مباركه بهشت مي‌باشد، كما اينكه خداوند متعال در سوره انبياء می فرماید:

ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﮊ الأنبياء: ١٠١ - ١٠٢

«آنان كه (به خاطر ايمانِ درست و انجام كارهاي خوب و پسنديده) قبلا بديشان وعده نيك داده‌ايم، چنين كساني از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته مي‌شوند. آنان حتي صداي آتشِ دوزخ را هم نمي‌شنوند و بلكه در ميان آنچه كه خود مي‌خواهند و آرزو دارند، جاودانه به سر مي‌برند.

آية مباركه ضمن اينكه دال بر فضيلت صحابه كرامش است، اشاره‌اي است بر اينكه مسلمانان فتح با مسلمانان قبل از فتح برابر نيستند».

واضح و روشن است كه تزكيه نمودن خداوند متعال، صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌كرامش را با وجود تفاوت در مقام و منزلتشان و وعده دادنشان به بهشت، خود دليلي است بر اينكه آن بزرگواران از نفاق دور و بيزار بوده و به الله و رسولش ايمان راستيني داشتند.

خداوند متعال در قرآن كريم عنوان نموده‌اند كه از جمله صفات مؤمنين اين است كه مي‌ترسند مبادا اعمالشان مورد قبول خداوند قرار نگيرد. اعمال نيك را انجام مي‌دهند در حالي كه قلبهايشان لرزان و ترسان است از اينكه مبادا اعمالشان مورد قبول خداوند متعال واقع نگردد، آن چنانكه خداوند متعال در اين مورد می فرماید:

ﮋ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﮊ المؤمنون: ٥٨ - ٦٠

«آناني كه به آيات پروردگارشان ايمان دارند. كساني كه براي پروردگار خود انباز قرار نمي‌دهند (و كسي و چيزي را شريك او قرار نمي‌دهند). اشخاصي كه عطا مي‌كنند و مي‌بخشند آنچه را كه در توان دارند، در حالي كه دلهايشان ترسان و هراسان است (از اين كه نكند صدقات و حسنات آنان پذيرفته نشود) و به علت اينكه به سوي خدايشان (براي حساب و كتاب) برمي‌گردند».

از اين آية مباركه خوف و ترس اين بزرگواران از نفاق و خوفشان از ضايع شدن ايمان، فهميده مي‌شود؛ كما اينكه سيدنا عمر‌بن‌خطابس از حضرت حذيفهس، رازدار پيامبراكرمص در اين مورد پرسيدند كه آيا ايشان نيز در ليست منافقين مي‌باشند يا خير؟

اگر در اين سؤال حضرت عمر‌بن‌خطاب س اندكي تعمق و تدبر شود، مي‌توان به فضيلت و تقواي ايشان و شدت ترسشان از خداوند متعال پي برد؛ چرا كه اگر حضرت عمرس مي‌دانست كه در دل ايشان نفاق وجود دارد، ‌هرگز از حضرت حذيفهس در مورد نفاقش سؤال نمي‌كرد كه مبادا نفاقش آشكار گردد. بعد از اين سؤال حضرت عمر، حضرت حذيفه فرمودند: قسم به خداوند متعال كه بعد از اين، ديگر در اين مود كسي را باخبر نخواهد كرد.[[2]](#footnote-2)

در مورد نفاق، بزرگان سلف ما فرموده‌اند كه: نمي‌ترسد از نفاق مگر مؤمن و مطمئن نيست از آن مگر منافق.[[3]](#footnote-3)

شايان ذكر است كه تعريف و تحسين خداوند متعال از صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌كرامص و عادل قرار دادن ايشان، دليل بر اين نيست كه از آن بزرگواران خطا و يا احياناً گناهي سرزد نشود. بلكه خطا و لغزش و گناه، تقاضاي نفسِ بشر (غير از انبياء عليهم السلام) است و هر انساني خطا مي‌كند كه در اين مورد به جايش ان شاء الله مفصلا در مورد عدالت صحاب‍‍‍‍‍‍ه‌كرامش بحث خواهد شد.

البته در اين مورد آيات زيادي وجود دارد كه با تفصيل در فصل مستقلي ذكر خواهند شد؛ مانند:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﮊ التوبة: ١٠٠ و همچنين: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﮊ الفتح: ٢٩ و همچنين: ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮊ الفتح: ١٨

با وجود اين همه آيات شايسته است كه انسان مسلمان در آنها تدبّر و تعمق نمايد؛ چرا كه در آيات قرآن كريم، سراسر نور و هدايت نهفته است كما اينكه خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﮊ الإسراء: ٩ ؛ «همانا اين قرآن (مردمان را) به راهي رهنمود مي‌كند كه مستقيم‌ترين راهها (براي رسيدن به سعادت دنيا و آخرت) است. »

بحث سوم

نكوهش منافقان و بيان هويت حقيقي و دروني آنان

پيامبر اسلامص مردمي را دريافتند كه عده‌اي از آنان به ايمان مزيّن شدند و عده‌اي ديگر به خداوند متعال كفر ورزيدند و گروهي هم منافق شدند.

ﮋ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮊ التوبة: ٩ ؛ «آنان آيات (خواندني قرآن و ديدني جهان) الله را به بهاي اندك (كالا و متاع دنيوي) فروخته‌اند و از راه الله بازمانده‌اند و ديگران را نيز از آن باز داشته‌اند، آنان كار بسيار بدي كرده‌اند. »

اين گروه گمان مي‌كردند كه ويروس كشندة نفاق مخفي مي‌ماند و به همين خاطر در جامعة اسلامي به خود چهرة اخلاقي و ايماني مي‌دادند، اما نمي‌توانستند از خداوند متعال مخفي نگاه دارند؛ چرا كه خداوند متعال هميشه و در هر جا با انسان است و از اسرار او آگاهي كامل دارد.

خداوند متعال اين تودة فاسد و تمامي اعمال و رفتارهاي منافقانه‌شان را اين گونه آشكار نمود: ﮋ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﮊ محمد: ٣٠ ؛ «تو قطعاً آنان را از طرز سخن گفتن و نحوة گفتار مي‌شناسي. خداوند متعال، آگاه از كارهايشان مي‌باشد (حقيقت پندار، گفتار و رفتارتان را مي‌داند و همگان را خوب مي‌شناسد».

كساني كه صفات و رفتارهاي منافقين را از ديدگاه قرآن دنبال مي‌كنند، در مي‌يابند كه خصوصيات و اعمال آنان با ويژگيها و صفات كساني كه به پيامبر اسلامص ايمان آوردند، بسيار متفاوت است.

صحابه كرامش دوشادوش پيامبر اكرمص براي پيشرفت و گسترش اسلام، باارزش‌ترين و نفيس‌ترين چيزهايشان را قرباني نمودند تا درخت اسلام باروَر شود و در اين راستا از هيچ‌گونه تلاشي دريغ نورزيدند. لذا سؤال اينجاست كه آيا اين دو جريان بزرگ با هم يكي هستند، ﮋ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﮊ فاطر: ١٢ ؛ «اين يكي گوارا و شيرين و براي نوشيدن خوشگوار است و آن ديگري شور و تلخ است».

اگر كسي به اين آيات با ديد عميق‌تري بنگرد، در مي‌يابد كه بين اين دو حركت تاريخي، فرق بسيار بزرگي وجود دارد و متوجه خواهد شد كه گروه منافقين در جامعة اسلامي آن زمان، در اقلّيت قرار داشتند و هيچ نقشي در حركت جهاد، نهضت علمي و توسعه و گسترش اسلام نداشتند.

خداوند متعال مؤمنين را از منافقين تشخيص مي‌دهد؛ چرا كه هيچ پوشيده‌اي براي الله پوشيده نمي‌ماند، امّا پيامبر اكرمص شناخت كاملي از تمام اعضاء و حركات منافقين نداشتند و به همين دليل خداوند متعال براي شناخت بيشتر چنين فرمودند:

ﮋ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽﭾ ﮊ التوبة: ١٠١

«در ميان عربهاي باديه‌نشينِ اطرافِ شهر شما و در ميان خود اهل مدينه، منافقاني هستند كه تمرين نفاق كرده‌اند و در آن مهارت كامل پيدا نموده‌اند. تو آنان را نمي‌شناسي بلكه ما آنان را مي‌شناسيم. »

در جايي ديگر نيز مي‌فرمايد:

ﮋ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮊ العنكبوت: ١١

«خداوند متعال قطعا مؤمنان را مي‌شناسد و قطعا منافقان را هم مي‌شناسد».

همچنين در سوره آل‌عمران مي‌فرمايد:

ﮋ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﮊ آل عمران: ١٧٩

«(اي مؤمنان! سنت) الله بر اين نبوده كه مؤمنان را به همان صورتي كه شما هستيد، به حال خود رها كند، بلكه خداوند متعال با محك زدن و فراز و نشيبهاي مختلف، ناپاكان را از پاكان جدا مي‌سازد».

پاره‌اي از معيارها و صفاتي‌ كه منافقين را از مؤمنين جدا مي‌سازد:

1ـ يكي از خصوصيات بارز منافقين، عدم حضورشان در ميدانهاي جهاد جهت توسعه و گسترش اسلام است. عموماً حضورشان كم‌رنگ و به ندرت در ميدانهاي جهاد ديده مي‌شوند؛ خداوند متعال در مورد منافقين می فرماید:

ﮋ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﮊ التوبة: ٩٣ - ٩٤

«تنها (راه سرزنش و عقوبت) به سوي كساني باز است كه از شما اجازه مي‌خواهند تا در جهاد شركت نكنند، در حالي كه ثروتمند و قدرتمند هستند (و مي‌توانند ساز و برگِ جنگ را تهيه كنند و در ميدان نبرد برَزمند) آنان بدين خشنودند كه با زنان (و سالخوردگان و كودكان و بيماران) باقي بمانند. خداوند متعال دلهايشان را مهر زده است (چرا كه آنان دلهايشان را بر روي حقايق بسته‌اند و از ترس، با ضعيفان در خانه نشسته‌اند) و آنان نمي‌دانند. وقتي كه به سوي آنان (از جنگ تبوك) برگرديد، ايشان شروع به عذرآوري مي‌كنند (و دروغها به هم مي‌بافند، بديشان) بگو: ما هرگز به شما باور نمي‌كنيم. خداوند متعال ما را از خبرهاي شما آگاه ساخته است».

منافقين از هيچ تلاشي براي موجّه جلوه دادنِ عدم حضورشان در ميدانهاي جهاد دريغ نمي‌ورزيدند، ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﮊ التوبة: ٩٤

هنگاميكه شما از جهاد برمي‌گشتيد آنان عذرهاي غيرِمعقولي را مطرح مي‌كردند. چنانکه در غزوه تبوك به جز تعداد انگشت‌شماري از آنان شركت نكردند و آياتي در مورد كساني كه در مدينه باقي ماندند و براي شكست غولِ كفر و ظلم در كنار صحابه كرامش براي جهاد حاضر نشدند، نازل گرديد.

منافقين بر اساس خواستة فكري و عقيدتي خود چاره‌اي جز شركت نكردن در ميدانهاي جهاد را نداشتند و براي اين كارشان عذرهاي بي‌اساس و واهي مي‌تراشيدند. عدّه‌اي ديگر براي عدم حضورشان، نداشتن امكانات و آمادگي و عدّه‌اي ديگر، انگيزه‌هاي متفاوت ديگري را مطرح مي‌كردند. امّا خداوند متعال بر تمامي اين عوامل و انگيزه‌ها خط بطلان كشيده و تنها انگيزه آنان را نداشتن ايمان به الله و قيامت معرفي نموده است. كما اينكه می فرماید:

ﮋ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﮊ التوبة: ٤٥ - ٤٦

«تنها كساني از شما اجازه مي‌خواهند كه (در جهاد شركت نكنند كه مدّعيان دروغينند) و به الله و روز جزا ايمان ندارند و دلهايشان دچار شك و ترديد است و در حيرت و سرگرداني خود به سر مي‌برند. اگر (اين منافقين، نيتِ پاك و درستي مي‌داشتند و) مي‌خواستند (براي جهاد) بيرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده مي‌كردند (و مسلح و مجهّز در خدمت رسول‌اللهص راه مي‌افتادند) امّا خداوند متعال (مي‌دانست كه اگر براي جهاد بيرون مي‌آمدند، جز ضرر و زيان نداشتند، اين بود كه) بيرون شدن و حركت كردن آنان را (به سوي ميدان نبرد) نپسنديد و ايشان را از (اين كار) باز داشت. و بديشان گفته شد كه: با بازنشستگانِ (عاجز و ناتوان از قبيلِ بيماران و پيران و كودكان و زنانِ‌خانه‌دار)، بنشينيد (چرا كه شايستگي آن را نداريد تا در كارهاي بزرگ و راه سترگِ الله گام برداريد). »

يكي ديگر از عوامل حضورشان، افتادن در فتنه‌ها و کشمکش های قومي بود؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ التوبة: ٤٩

«بعضي از منافقين مي‌گويند: به ما اجازه بده (تا در جهاد با روميان شركت نكنيم) و ما را دچار فتنه و فساد (زيبايي و جمالِ ماهرويانِ رومي) مساز. هان! هم اينك ايشان (با مخالفت فرمان خدا) به خودِ فتنه و فساد افتاده‌اند و (دچار معصيت و گناه شده‌اند و در روز قيامت) آتشِ دوزخ، كافرانِ (چون ايشان را) فرا مي‌گيرد».

انگيزه ديگر عدم حضورشان، سفرهاي طولاني براي جهاد و مشكلات و زحماتِ اين سفرها بود، كما اينكه خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﮊ التوبة: ٤٢

«اگر غنايمي نزديك و در دسترس و سفري سهل و آسان باشد (به طمع دنيا) از شما پيروي مي‌كنند و به دنبال شما مي‌آيند. ولي راه دور و پردردسر (همچون تبوك) براي ايشان ناشدني و نارفتني است. به الله سوگند مي‌خورند كه اگر مي‌توانستيم با شما حركت مي‌كرديم. آنان در (واقع با اين عملها و دروغها) خويشتن را تباه و هلاك مي‌كنند و الله مي‌داند كه ايشان دروغگويند. »

خداوند ‌متعال وضعيت روحي و ذهني منافقين را هنگام نزول آيات جهاد و عدم تلاش آنها براي پيشرفت اسلام و عدم تحمل زحمات اين راه سترگ، چنين به تصوير مي‌كشد:

ﮋ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﮊ محمد: ٢٠

«زماني كه سورة محكمي نازل مي‌گردد كه روشن و آشكارا به جنگ دستور مي‌دهد، منافقان بيماردل را مي‌بيني همچون كسي به شما نگاه مي‌كنند كه در آستانه مرگ قرار گرفته‌اند و به سبب سكرات موت بيهوش افتاده‌اند، پس مرگشان باد. »

و در جايي ديگر می فرماید كه:

ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥﮦ ﮊ الأحزاب: ١٩

«هنگامي كه لحظاتِ بيم و ترس و هراس فرا مي‌رسد (و جنگجويان به سوي يكديگر مي‌روند و چكاچك اسلحه يكديگر را مي‌شنوند، آنچنان ترسو هستند كه) مي‌بيني كه به شما نگاه مي‌كنند، در حالي كه چشمانشان بي‌اختيار در حدقه به گردش در آمده است همسان كسي كه دچار سكرات موت بوده و مي‌خواهد قالب تهي كند. امّا هنگامي‌كه خوف و ترس‌شان (و جنگ به پايان رسد و زمان امن و امان فرا رسد) زبانهاي تند و تيز خود را بي‌ادبانه بر شما مي‌گشايند»

در جايي ديگر خداوند متعال منافقين را با لفظ مخلّفون ياد نموده است كما اينكه می فرماید:

ﮋ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮊ التوبة: ٨١

(منافقاني كه از رفتن به جنگ تبوك سرباز زدند و در خانه‌هاي خود گرفته‌اند و نشسته‌اند، اين) خانه‌نشينان (منافق) از اين كه از رسول‌اللهص واپس كشيده‌اند، شادمانند و نخواستند با مال و جان در راه خداوند، جهاد و پيكار كنند (و دين الله را ياري دهند. تا مي‌توانند ديگران را از جنگ مي‌ترسانند و با نشستنِ با خود تشويق مي‌نمايند) و مي‌گويند در گرما (ي سوزانِ تابستان به سوي ميدان نبرد) حركت نكنيد. (اي پيغمبر! به آنان) بگو: اگر دانا بودند مي‌فهميدند كه آتش دوزخ بسيار گرمتر و سوزانتر (از گرماي تابستان و از همه آتشهاي جهان) است.

با وجود همة اين بهانه‌هاي بي‌اساس، به ندرت عده‌اي كم از ايشان در ميدانهاي جهاد ديده مي‌شدند و با اين حضور كم‌رنگشان چشم‌داشتِ مادي و اهداف ديگري را دنبال مي‌كردند. چنانكه خداوند متعال در بارة اين عدة كم چنين می فرماید: ﮋ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮊ المنافقون: ٨

«مي‌گويند: اگر (از غزوه بني مصطلق) به مدينه برگشتيم، بايد افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بيرون كنند. عزّت و قدرت از آنِ الله و فرستاده او و مؤمنان است، وليكن منافقان (اين را درك نمي‌كنند و) نمي‌دانند».

در غزوة تبوك عده‌اي از منافقين، صحابه كرامش را استهزاء مي‌كردند، امّا از آنجايي كه صحابه كرامش بهترين شاگردان پيامبر اكرمص بودند، خداوند متعال عملكرد منافقين را بي‌پاسخ نگذاشت، بلكه در جواب اين استهزاء فرمودند:

ﮋ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮊ التوبة: ٦٤ - ٦٦ [[4]](#footnote-4)

«منافقان (الله و آيات و پيغمبر او را در ميان خود به مسخره مي‌گيرند و) مي‌ترسند كه سوره‌اي بر ضد ايشان نازل شود و ( علاوه از آنچه كه مي‌گويند) آنچه را هم كه در دل دارند به رويشان بياورد و آشكار سازد. بگو: هر اندازه كه مي‌خواهيد مسخره كنيد، بي‌گمان خداوند متعال آنچه را كه از آن بيم داريد (و در پنهان داشتن آن مي‌كوشيد) آشكار و هويدا مي‌سازد. اگر (در بارة سخنانِ ناروا و كردارهاي ناهنجارشان) بازخواست كني، مي‌گويند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلكه با همديگر) براي سرگرمي و شوخي سخناني مي‌گفتيم. بگو: آيا الله و آيات او و پيغمبرش را مسخره مي‌كرديد و ريشخند مي‌نموديد؟! (بگو با چنين معذرتهاي بيهوده) عذرخواهي نكنيد؛ چرا كه شما پس از ايمان آوردن، كافر شده‌ايد. اگر هم برخي از شما را (به سبب توبه مجدد و انجام كارهاي شايسته) ببخشيم، گروه ديگري را عذاب مي‌دهيم؛ زيرا آنان (بر كفر و نفاقِ خود ماندگارند و در حق پيامبر اكرمص و مؤمنان) به بزهكاري خود ادامه مي‌دهند. »

كساني كه در مدينة منوره باقي ماندند و با پيامبر اكرمص براي جهاد بيرون نرفتند، منافقين بودند. اما از بين اين جمع، سه نفرِ مخلص از جمع صحابه كرامش كه به خاطر كارهاي معمولي از رفتن به جهاد باز مانده بودند، به محض پي بردن به اشتباه خود فوراً براي جبران اشتباه از هيچ تلاشي دريغ نورزيدند تا اينكه مورد مغفرت و عفو خداوند متعال قرار گرفتند؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﮊ التوبة: ١١٨

«خداوند متعال توبه آن سه نفري را هم مي‌پذيرد كه (بدون هيچ حكمي به آينده) واگذار شدند (و پيامبر اكرمص و مؤمنان و خانوادة خودشان با ايشان سخن نگفتند و از آنان دوري جستند) تا بدانجا كه (ناراحتي ايشان به حدي رسيد كه) زمين با همة فراخي آن، بر آنان تنگ گشت و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسيد. هم مردم از آنان بيزار و هم خودشان از خود بيزار شدند، بالاخره) دانستند كه هيچ پناهگاهي (از دست خشم خداوند متعال جز برگشت به الله (با استغفارِ از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا كه پناه بي‌پناهان اوست و بس). آنگاه خداوند متعال (به نظر رحمت در ايشان نگريست و) بديشان پيغام توبه داد تا توبه كنند (و آنان هم توبه كردند و الله هم توبة ايشان را پذيرفت). بي‌گمان خداوند متعال بسيار توبه‌پذير و مهربان است».

اين سه نفر از ياران پيامبر اكرمص عبارت بودند از حضرات مرارة‌بن‌ربيع، هلال‌بن‌اميّه و كعب‌بن‌مالكش. خداوند متعال با توبة مخلصانة اين سه نفر، از گناهشان صرف‌نظر كردند و صراحتاً آياتي در بارة مغفرت آنان نازل گرديد.

در زمان پيامبر اكرمص منافقان وجود داشتند، اما خداوند متعال مسئوليت معرفي توده منافقين را به عهده گرفته است. پس در اين صورت چه بياني واضح‌تر در كشف حقيقت و هويت آنان و آشكار نمودن آنچه در اذهان و افكارشان مي‌گذرد، وجود دارد. چنانکه خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮊ التوبة: ٦٤

«منافقان (الله و آيات و پيغمبر او را در ميان خود به مسخره مي‌گيرند و) مي‌ترسند كه سوره‌اي بر ضد ايشان نازل شود و ( علاوه از آنچه كه مي‌گويند) آنچه را هم كه در دل دارند به رويشان بياورد و آشكار سازد. بگو: هر اندازه كه مي‌خواهيد مسخره كنيد، بي‌گمان خداوند متعال آنچه را كه از آن بيم داريد (و در پنهان داشتن آن مي‌كوشيد) آشكار و هويدا مي‌سازد».

خداوند هم اسرار آنها را فاش نمود و رسوايشان ساخت. پس حالات منافقان در كل بر صحابه مخفي نبوده است چه رسد به اينكه شناخت هر يك از گروه صحابه و منافقان مبهم بوده و از يكديگر قابل تفكيك نباشند.

2ـ يكي ديگر از صفات منافقين تظاهر آنان به ايمان در مقابل صحابه كرامش بود. هنگاميكه احساس خطر مي‌كردند، صحنه‌هايي از ايمان و قسم‌هاي دروغين را در مقابل صحابه كرامش به نمايش مي‌گذاشتند و خود را جزئي از جامعة صحابه مي‌شمردند، اما غافل از اينكه خداوند متعال تمامي نقشه‌هاي پوشالي آنان و ادعاهاي دروغين‌شان را با اين آية مباركه برملا نمود:

ﮋ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﮊ التوبة: ٥٦ «به الله سوگند مي‌خورند كه آنان از شمايند و مؤمن و مسلمان هستند در حالي كه از شما نيستند و مردمان ترسويي هستند و چون از شما وحشت دارند، دروغ مي‌گويند و نفاق مي‌ورزند».

پس بنابراين با اين رويدادها و معيارها مشخص مي‌شود كه صحابة كرامش و منافقين، دو گروه جداي از هم مي‌باشند.

3ـ يكي ديگر از صفات منافقين، اعمال و رفتارهاي نادرستي كه توسط همين عملكردشان از جامعة اسلامي طرد شدند، كما اينكه خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﮊ التوبة: ١٠٧ «از ميان منافقين كساني هستند كه مسجدي را بنا كردند در حالي كه منظورشان از آن، زيان به مؤمنان و كفرورزي در آن و تفرقه‌اندازي بين مؤمنان و در هم كوبيدن صفوف مسلمانان و كمين‌گاه ساختن براي كسي بود كه قبلاً با الله و رسولش جنگيده بود و عَلَم طغيان را برافراشته بود. با اين وجود سوگند هم مي‌خورند كه نظري جز نيكي نداشتند و تنها دادِشان خدمت به مردمان و اقامه نماز در آن بوده است، اما خداوند متعال گواهي مي‌دهد كه آنان در سوگند خود دروغ مي‌گويند».

مسجد ضرار مسجدي شناخته شده در صدر اسلام است و عاملاني كه آنرا بنا نمودند، قرآن و تاريخ آنان را معرفي نموده است:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﮊ محمد: ٣٠

« اگر ما مي‌خواستيم آنان را به شما نشان مي‌داديم و شما از قيافه و علامتشان، ايشان را مي‌شناختي. شما قطعاً آنان را از روي طرز سخن گفتن و نحوة گفتار مي‌شناسي. خداوند متعال آگاه از كارهايتان مي‌باشد و حقيقت گفتار و كردارتان را مي‌داند و همگان را خوب مي‌شناسد و پاداش لازم را به هر كسي خواهد داد. »

4ـ ويژگي ديگر منافقين، سهل‌انگاري در اعمال و رفتارهاي ديني و ايماني، از قبيل نماز، ذكر و عبادتهاي بدني و مالي، و از طرفي ديگر در رفتارهاي منفي و ناهنجار از قبيلِ بخل، خوف و ترس، هراس و اضطراب و از اين قبيل ويژگيها مي‌باشد؛ كما اينكه خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮊ النساء: ١٤٢ – ١٤٣

« بي‌گمان منافقان (نشانه‌هاي ايشان را مي‌نمايانند و كفر خويش را پنهان مي‌دارند و به خيال خام خود) الله را گول مي‌زنند! در حالي كه خداوند متعال (دِماء و اموال ايشان را در دنيا محفوظ مي‌نمايد و در آخرت دوزخ را براي آنان مهيّا مي‌دارد و بدين وسيله) ايشان را گول مي‌زند. منافقان هنگامي كه براي نماز برمي‌خيزند، سست و بي‌حال به نماز مي‌ايستند و با مردم ريا مي‌كنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خداي را كمتر ياد مي‌كنند و جز اندكي به عبادت او نمي‌پردازند. در اين ميان سرگشته و حيرانند (گاهي به سوي دين مي‌روند و گاهي به سوي كفر مي‌دوند. زماني خويشتن را در صف مؤمنان و زماني در صف كافران جاي مي‌دهند! اما در حقيقت) نه با اينان و نه با آنان هستند(و گمراه و حيرانند) و هر كه را كه خداوند متعال (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه كند، راهي براي او (به سوي سعادت و هدايت) نخواهي يافت».

قرآن كريم دربارة منافقين مي‌فرمايد كه آنان از ياد و ذكر خداوند ابا مي‌ورزيدند و بزرگترين ذكر، تلاوت قرآن است و لذا به علت دور بودن آنان از حقيقت دين، هيچ نقش مهم و تاثير‌گذار تاريخي در حفظ و گسترش علوم قرآني ايماني نداشته‌اند بلكه اصحاب پيامبرص همانند بزرگواراني چون عمربن خطاب، عثمان‌بن‌عفان، علي‌بن‌ابي‌طالب، عبدالله‌بن‌مسعود، ابي‌بن‌كعب و زيد‌بن‌ثابتش قرآن را به اين امت منتقل كردند. پس ما اگر بر صحا‌بة كرامش و يا نقل آنان اشكالاتي وارد كنيم، در واقع اين اشكالات و انتقادات بر قرآن كريم و متواتر بودن آن وارد مي‌شود و يا بالاتر از آن اعتماد بر كل دين باقي نمي‌ماند. پس اينجا است كه انگيزة دستور به پيروي از آنان را متوجه مي‌شويم؛ چرا كه اساس‌نامه دين از طريق آنان و با تلاش آنان به اين امت رسيده است.

به هر حال خداوند متعال صفاتي را كه بتوان منافقين را از بين ديگران تشخيص داد، در جاهاي متعدد قرآن و خصوصاً در سوره براءة (توبه) با ضماير و اشاراتِ مختلف به اين گروه عنوان نمودند. پيامبر اكرمص نيز بعد از پي بردن به اين صفات، شناختي از منافقين پيدا كرد كه قبلاً اين شناخت را نداشت.[[5]](#footnote-5)

حضرت عبدالله ‌بن‌عباسس مي‌فرمايد: سوره براءت، افتضاح و رسوايي بزرگي براي منافقين بود تا جايي‌كه گمان مي‌رفت هيچ كس از منافقين باقي نمانده است مگر اينكه همه آنان معرفي شده‌اند.[[6]](#footnote-6)

گر چه گمان مي‌رود كه حالِ بعضي از كساني‌كه نفاق داشته‌اند، همچنین مخفي باقي مانده باشد؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽﭾ ﮊ التوبة: ١٠١

«در ميان عربهاي باديه‌نشينِ اطرافِ شهر شما و در ميان خود اهل مدينه، منافقاني هستند كه تمرين نفاق كرده‌اند و در آن مهارت كامل پيدا نموده‌اند. تو آنان را نمي‌شناسي و بلكه ما آنان را مي‌شناسيم. »

لذا زماني‌كه آن دسته از افرادي كه در تبوك شركت نكردند، شروع به بهانه‌ها و عذرهاي غيرِموجّه مي‌كردند در حالي كه هيچ يك از آنان راست نمي‌گفتند. تا اينكه حضرت كعبس آمد و علت واقعي عقب ماندنش را بيان كرد[[7]](#footnote-7) و در بيان علت مورد تاييد قرار گرفت.

لذا در مورد منافقين هيچگاه مدحي و يا وعده و بشارتي در مورد بهشت نيامده است، بلكه صفات منا‌فقانه آنان بيان شده است و وعيدهايي سخت و عذابهايي دردناك براي آنان بيان شده است.

پيامبر اسلامص تعدادي از منافقين را براي حضرت حذيفهس با ذكر نام معرفي نمودند و اين عمل داراي حكمتهاي زيادي بوده است؛ لذا مسئوليت حضرت حذيفهس رسوا نمودن اين منافقين، در صورتي‌كه آنان قصد ايجاد فتنه و آشوب و يا كارهاي انحرافي بر ضد دين داشته باشند، بوده است. از طرفي ديگر ناگفته نماند كه تبليغ نامهاي منافقين، هيچ ربطي با تبليغ رسالت ندارد و گر نه شخص پيامبر اكرمص، تمام صحا‌به كرامش را از اين جريان مطلع مي‌ساختند و اين مسئله را تنها با حضرت حذيفهس درميان نمي‌گذاشتند، لذا خير و صلاح اين مسئله در كتمان و پوشيده بودن آن است و اگر چنانکه حضرت حذيفهس كسي و شخصي از منافقين را مشاهده مي‌كرد كه رهبريت و يا مسئوليتي مهم را عهده‌دار شده است، به هيچ عنوان نبايد سكوت مي‌كرد و گر نه نسبت به امت اسلامي و وظيفه‌اي كه پيامبر اكرمص به ايشان محول كرده بودند، حق مسئوليت را ادا نكرده است.

بار الها ما را به سوي حق رهنمون بگردان و در قلبهايمان نسبت به كساني كه به شما ايمان آورده‌اند، غِل و غِشي پيدا نفرما، پروردگارا تو رؤف و رحيمي.

بحث چهارم

ديدگاه اهل تشيّع نسبت به آياتي كه در آنها

از صحابه اش تعريف و تمجيد شده است

در بحثهاي گذشته از تمجيد خداوند بر صحابهش و روحية پاك و معنوي آنان و متقابلاً از مذمت منافقان و رفتارها و عملكردهاي نادرستي كه آنان را از جامعة صحابهش متمايز مي‌‌ساخت، بحث شد.

منافقان ناهنجاريهاي اخلاقي و ايماني خود را در غزوه تبوك و با ايجاد مسجد ضرار و صحنه‌هاي متفاوت ديگر، به نمايش گذاشتند و از طرفي با گذشت زمان، تشيّع ـ كه خداوند آنان را هدايت نمايد ـ تمام ياران پيامبر اكرمص را؛ يعني كساني را كه بزرگترين انقلاب ايماني را در دنيا رقم زدند و خداوند از آنان تمجيد نموده و به آنان مژده بهشت داده شده است و جزء شخصيتهاي تاريخي و انقلابي كم‌نظير دوران پيامبر اكرمص محسوب مي‌شوند، منافق مي‌نامند. لذا ادعاي شيعيان حقيقتاً سخن باطل و گزافي است كه با حق اشتباه گرفته شده و كتمان واقعيت و حقيقتي است كه تاريخ چنين انحراف فكري و اعتقادي را با وجود همه دلايل و شواهد به خود نديده است، بزرگترين شاهد و ملاك زنده، قرآن است كه از حاملان ايمان چنين دفاع مي كند:

دليل اول:

ﮋ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮊ الفتح: ١٨ «خداوند از مؤمنان راضي گرديد همان وقت كه در زير درخت با تو بيعت نمودند، الله مي‌دانست آنچه را كه درون دلهايشان از صداقت و ايمان و اخلاص و وفاداري به اسلام، نهفته بود. لذا اطمينان خاطري به دلهايشان داد و فتح نزديكي را پاداششان كرد».

بيعت ياد شده در قرآن كريم به نام بيعت رضوان نام‌گذاري شده و خداوند رضايت و حمايت خود را از كساني كه در اين بيعت حضور داشتند، اعلام نموده است؛ تعداد صحابه كرامش در اين جريان به 1400 نفر مي‌رسيد.

ـ اعتراف بعضي از علما و شخصيتهاي شيعه به اين بيعت:

طبرسي يكي از شخصيتهاي علمي تشيّع در تفسيرش نسبت به اين موضوع چنين مي‌گويد:‌ در بيعت حديبيه (‌رضوان)، خداوند رضايت خود را از كساني كه با پيامبرص در حديبيه زير درخت معروف به نام سمره بيعت نمودند، اعلام نموده است؛ و تعداد صحابهش در اين رويداد مهم بنا بر آراء و ديدگاههاي مختلف 1200، 400، 500 و800 نفر بوده‌اند.[[8]](#footnote-8) كساني كه در زير درخت با پيامبر اكرمص بيعت كردند، داراي اين سه ويژگي و امتياز مهم شدند:1. رضايت پروردگار2. نزول سكينه و آرامش روحاني و معنوي 3. رويداد مهم تاريخي يعني دورنمايي از فتح مكه مكرمه.

اما با وجود نظر صريح قرآن كريم،‌ شيعيان در نوشته‌ها، بيانها و مراسم مختلف، ياران پيامبرص را به باد انتقاد، فُحش و ناسزا مي‌گيرند. اما زماني كه با چنين آياتي از قرآن كريم مواجه مي‌شوند فكر و قلمشان حيران شده و شروع به سفسطه و توجیه مي‌كنند.

عده‌اي از آنان معتقد بودند كه در ميان مؤمنين، ‌منافقاني هم وجود داشتند كه با مؤمنين بيعت نمودند، نه با پيامبرص‌ و رضايت اعلام شده از طرف خداوند منحصر به مؤمنين است نه منافقين.

گروهي ديگر كه خود را محقق و فقيه مي‌دانند، آية مذكور را چنين توجيه مي‌نمايند كه: اعلام رضايت پروردگار از آنان در زمان بيعت بوده و بعد از گذشت مدت كوتاهي به علت وجود منافقين، مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفته‌اند و در واقع رضايت اعلام شده موقّتي و كوتاه بوده است.

اين ديدگاه بسياري از علماي محقق و علمي شيعه مي‌باشد،‌ حتي علماي عصر حاضر همانند جعفر سبحاني[[9]](#footnote-9) داراي چنين عقيده و فكري مي‌باشند.

در پاسخ به اين اشكال بايد گفت:

بنابر ديدگاه علماي شيعه، خداوند متعال (‌نعوذ باالله)‌ داراي علم كاملي نيست و در خداوند متعال جهل و بي‌علمي وجود دارد؛ چرا كه خداوند رضايتش را از كساني اعلان نموده است كه در ميان آنان منافقيني وجود داشته است، بدون اينكه خداوند از وجود منافقين اطلاعي داشته باشد و بدون اينكه آنان را از مؤمنين تفكيك نمايد، رضايتش را از همه اعلان نموده است.

شيعيان بدون تفكر و توجه به آيات قرآن با اين انديشه غلط و غير ديني، خود را مشغول نموده‌اند، ‌در حالي كه خداوند متعال رضايتش را فقط از قوم مؤمنين اعلان نموده است و در اين آية مباركه اطلاع داده است كه هنگام بيعت نمودن آنان با پيامبرص خداوند از آنان راضي شده است و نه تنها صحابة كرامش ‌داراي اين امتياز و افتخار هستند، بلكه خداوند متعال بر اعمال و رفتارهاي ديني و ايماني آنان چنين گواهي مي‌دهد:‌ ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮊ الفتح: ١٨ ؛ ‌»خداوند مي‌دانست آنچه را كه در درون دلهايشان از صداقت و ايمان و اخلاص و وفاداري به اسلام،‌ نهفته بود«.

در مقابل اين عملكرد مخلصانه اين بزرگواران، ‌خداوند متعال سكينه و آرامش خاصي بر آنان نازل فرمود و به آنان مژده فتح، ‌غنيمت و نصرت داده شد. شواهد و مدارك بالا خود دليلي بر ايمان و صداقت آنان است؛ ‌چرا كه امكان ندارد خداوند متعال رضايتش را از كساني كه ميكروب مخرّب نفاق آنان را آلوده نموده است، اعلام نمايد در حالي كه می فرماید: ﮋ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﮊ غافر: ١٩ ؛ «خداوند متعال از دزدانه نگاه كردن چشمها و از رازي كه سينه‌ها در خود پنهان مي دارند، آگاه است. »

در آية «إذ يُبايِعُوْنَك» دو مطلب بسيار مهم وجود دارد؛ **مطلب اول:** كسي كه با پيامبر اكرمص در سفر حديبيه حضور داشته ولي با پيامبر بيعت ننموده است، آن فرد مؤمن نيست. در حاليكه در حديبيه هيچ كس از منافقين حضور نداشتند بلكه تمام اصحاب با پيامبرص بيعت نمودند بجز جد‌بن‌قيس كه هنگام مراسم بيعت در جمع اصحاب حضور نیافته و در گوشه‌اي مخفي شده بود. چنانکه اين مطلب را امام نووي در شرح مسلم و بعضي از نويسندگان تاريخ و سيره هم ذكر نموده‌اند.

**مطلب دوم:** اين كه ظرف «إذ» متعلق به «رضي» مي‌باشد و در متعلق بودن ظرفِ «إذ يبايعونك» به فعل «رضا» اشاره به اين مطلب است كه در واقع سبب رضايت خداوند متعال از اصحاب بيعة الرضوانش همان ظرف مذكور يعني بيعت با پيامبر صمي‌باشد. پس متوقف ماندن رضايت خداوند متعال با ظرف «إذ» اشاره‌اي است زيبا به حصول رضايت خداوند متعال از اصحاب بيعة‌ الرضوانش در زمان بيعت، نه بعد از بيعت. يعني به مجرد بيعت، خداوند متعال از اصحاب بيعة‌ الرضوانش اعلان رضايت كردند. براي اثبات اين مدعا خداوند متعال آية مباركه را با «لام» كه به معني قسم آمده و با «‌قد»‌كه براي تاكيد است، شروع نمودند. هيچ مطلب و نكته‌اي كه تنفر و انزجار خداوند متعال را نسبت به كساني كه با پيامبر اكرمص در زير درخت بيعت نموده‌اند، وجود ندارد بلكه آيات متعددي درباره رضايت از آنان وجود دارد.

چنانکه حضرت ابن‌عباسس كه يكي از راويان قابل اعتماد علماي تشيع است، و از ايشان روايت هم مي‌كنند، چنين مي‌گويد: خداوند متعال از آنان راضي شده است.

ﮋ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮊ الفتح: ١٨ يعني اطلاع كامل و دقيق از رفتارهاي ديني آنان دارد، پس آيا تا به حال كسي روايتي و يا حديثي كه خداوند متعال تنفر و خشم خود را بعد از اعلان رضايت از آنان اعلان نموده باشد[[10]](#footnote-10)روايت كرده ا ست؟ مسلماً پاسخ اين سؤال مشخص است؛ چون هيچ مطلب و روايت تاريخي‌اي در اين زمينه وجود ندارد و نخواهد داشت، اما آياتي كه حامل موضوعات و صفات بارز ايماني و ديني ياران پيامبرص است، تا آخرين روزِ برچيده شدن دنيا بر زبان مسلمانان و همچنین در خانواده‌هاي آنان زمزمه خواهد شد.

آيا امكان دارد كه آياتِ رضايت و موضوعات مدح صحابهش و ديگر خصوصيات ناب و منحصر به‌ فرد آنان تا قيامت تلاوت شود و حال آنكه آن انسانها بعد از مدت كوتاهي در كام انحراف، گمراهي و نفاق فرو رفته و دين را رها نموده باشند؛ هرگز چنين چيزي امكان ندارد و در واقع اين بهتاني است بس بزرگ و علم خداوند از چنين نواقصي پاك و منزّه است.

اما جواب كساني كه معتقدند اين رضايت از طرف خداوند متعال براي مدتي كوتاه و گذرا بوده است و بعد از مدتي مطرود بارگاه ايزد منان قرار مي‌گيرند؛ لذا از اين آقايان به ظاهر محقق سؤال مي‌كنيم كه آيا خداوند مي‌دانستند كه اين گروه دوباره منحرف و گمراه مي‌شوند يا خير؟ اگر جوابشان خير باشد نعوذ باالله آنان خداوند متعال را متهم به جهل و ناداني مي‌كنند و اگر بگويند كه بله يعني خداوند مي‌دانستنه، پس چگونه آياتي را كه مملو از صفات نيك و ديني هستند و آن هم به صورتي كه تا قيامت در بين امت خوانده مي‌شوند را بر پيامبرص نازل نموده است، در حالي كه خداوند مي‌دانست كه آنان براي هميشه بر اين صفات و فضايل باقي نمي‌مانند و منحرف مي‌شوند، در واقع اين افراد قرآن را متهم به فريب دادن امت مي‌كند، در حالي كه قرآن و نازل كننده آن پاك و منزّه از اين تفكر و انديشة غلطِ كج‌انديشان مي‌باشد.

بار الها ما را از كساني بگردان كه از تو راضي شده و تو از آنان راضي شده‌اي.

دليل دوم:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮊ الفتح: ٢٩

«محمد فرستاده الله است و كساني كه با او هستند در برابر كافران تند و سرسخت و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند. ايشان را در حال ركوع و سجده مي‌بيني. آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند. نشانة ايشان بر اثر سجده در پيشانيهايشان نمايان است. اين توصيف آنان در تورات است. اما توصيفشان در انجيل چنين است كه همانند كشتزاري هستند كه جوانه‌هاي (خوشه‌هاي) خود را بيرون زده است، و آنان را نيرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌هاي خويش راست ايستاده است، به گونه‌اي كه برزگران را به شگفت مي‌آورد. (مؤمنان نيز همين گونه‌اند. لحظه‌اي از حركت باز نمي‌ايستند، و همواره جوانه مي‌زنند، و جوانه‌ها پرورش مي‌يابند و بارور مي‌شوند، و باغبان بشريت را به شگفت در‌مي‌آورند و اين پيشرفت و قوت و قدرت را خداوند متعال نصيب مؤمنان مي‌كند) تا كافران را به سبب آن خشمگين كند. خداوند به كساني از ايشان كه ايمان بياورند و كارهاي شايسته بكنند آمرزش و پاداش بزرگي وعده داده است. »

اين آيه مباركه از بزرگترين آياتي است كه در مدح و فضيلت صحابه كرامش نازل شده و از قوي‌ترين دلايل اعجاز قرآن كريم و همچنين دليل عظمت و وسعت علم و دانش خداوند به شمار مي‌آيد.

ـ (ﭕ ﭖ)؛ يعني كساني كه با وي «پيامبرص» بودند. مسلم است كه جز صحابهش كساني ديگر با پيامبرص نبودند. پس بنابراين، اين آية مباركه خود دليلي واضح و روشن بر مقام والاي معنوي و علمي صحابهش مي‌باشد.

ـ (ﭗ ﭘ ﭙ )؛‌ آنان بر كفار سخت بودند. در بين صحابه چنان محبت و اخوتي وجود داشت كه اين اخوت منجر به رشتة خويشاوندي و فاميلي بين خانواده‌هاي مهاجر و انصار شد. نمونه بارز آن، ازدواج حضرت عمرس با ام‌كلثوم دختر حضرت علي و حضرت فاطمه شمي‌باشد كه اين موضوع در بحثي مستقل مطرح خواهد شد.

بعضي از شيعيان براي فرار از قبول واقعيت و حقيقت، اين آيه مباركه را چنين توجيه مي‌كنند كه اين آيه نمي‌تواند دليلي بر مقام و فضيلت صحابهش باشد؛ چرا كه در آخر آيه تصريح شده « ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ » لفظ (منهم) براي تبعيض مي‌آيد. پس همة كساني كه با پيامبرص بودند، جزء مؤمنين و صالحين نبودند. اين ديدگاه شيعه كه معتقدند «من» در اين آيه براي تبعيض است، باعث مي‌شود كه آيات قران با يكديگر تضاد پيدا كنند. به دليل:

1. معتقد شدن به اينكه «من» در اين آيه فقط به معناي بعض بكار مي‌رود، حكمي است كه بدون دليل صادر كرده‌اند و بدون علم و آگاهي، تبعيض و حصر را به خداوند متعال نسبت دادن درست نيست.

2. در ابتداي آيه، جمله (‌مَن آمَنَ وَ عَمِلَ الصّالِحاتِ)‌ ذكر نشده بلكه آيه باﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﮊ الفتح: ٢٩) شروع شده و اين صفات منحصر به مؤمنين است نه غير مؤمنين و لذا همه مؤمنين اهل مغفرت و بخشش هستند. اگر چنانکه اين آية مباركه شامل منافقين مي‌شد آنگاه كلمه (منهم) براي تبعيض بكار مي‌رفت. در حالي كه در اين آيه، ‌جز گروه صحابه و مؤمنينِ صادق ذكري از گروهي ديگر به ميان نيامده است و خداوند متعال مؤمنين صادق را در همين آيه چنين تعريف نموده است:‌ ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﮊ الفتح: ٢٩ايشان را در حال ركوع و سجده مي‌بيني، آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند. اما علماي شيعه به كلمه تبعيض چسبيده‌اند و دليل ديگري ندارند، آن هم در در مورد كساني كه همگام با پيامبرص در زمان حياتش جهاد نمودند و بعد از وفاتش با مرتدين و مدعيان دروغين نبوت و مانعين زكات جهاد كردند؛ آنان كساني بودند كه قدرتهاي بزرگ آن زمان يعني فارس و روم را در مقابل پرچم پر افتخار اسلام به زانو در آوردند و قسمت عظيم و گسترده‌اي از دنيا را فتح نمودند.

3ـ ويژگيهايي كه در اين آيه مطرح شد،‌ دقيقا در كتاب تورات و انجيل هم ذكر شده اند. اگر جامعه صحابهش بعد از انقلاب تاريخي اسلام، به انحراف و گمراهي كشيده شده‌اند، آنان مستحق طرد و نكوهش بودند نه مستحق تعريف و تمجيد.

لذا آخر آيه مباركه، تأكيدي بر موضوع و مفهوم اول آيه است و اين امكان ندارد كه كلمات وآيات خداوند متعال با همديگر تعارض وتناقض داشته باشند.

انسان مسلمان بايد كه همه آيات قرآن را بپذيرد؛ نه اينكه بعضي از آيات قرآن را قبول و بعضي ديگر را رها كند.

كساني كه مي‌گويند صحابه كرامش بعد از مدت كوتاهي از نظر فكري، اعتقادي و ايماني تغيير نموده‌اند، در واقع با اين تفكر، عظمت و عالم به غيب بودن خداوند متعال را زير سؤال مي‌برند؛ چرا كه بنابر گفته آنان خداوند متعال امت را بر سر دوراهي و گمراهي قرار داده و نه تنها امت اسلامي، بلكه آن دسته از مؤمنين بني‌اسرائيل را كه معتقد به تورات و انجيل بوده‌اند فريب داده و اوصافي را براي صحابه ذكر كرده كه موجب محبت و دعا در حق آنان مي‌شود.

(پس چگونه امكان دارد انسان، كساني را به نيكي و خير ياد كند كه در طول تاريخ نتوانسته‌اند بر اعتقادات و ايمانشان ثابت‌قدم بمانند. پس نتيجه مي‌گيريم كه اين تفكر آقايان، صفات الهي همچون علم و دانش را زير سؤال مي‌برد در حالي كه خداوند متعال از چنين علم ناقصي،‌ پاك و منزّه است).

نكاتي در مورد كلمة «مِن»‌:‌

مفهوم كلمة «مِن» يكي از دو هدف زير را دنبال مي‌كند:

1. مفهوم و معني «مِن» در آية مباركه براي بيان جنس آمده است؛‌ يعني**: وَعَد اللهُ الّذينَ آمَنوا وَ عَمِلُوْالصّالِحاتِ مِن جِنْسِ هولاءِ وَ أمْثَالِهِمْ مَغْفِرَةً وَ أجْراً عَظِيْماً**؛ يعني كساني كه امثال صحابهش عمل مي‌كنند، قابل بخشش و اجر عظيم هستند، چنانکه براي اثبات اين مسئله نمونه ديگري در اين آية مباركه از سورة حج وجود دارد. ﮋﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﮊ الحج: ٣٠ «و از پرستش پليدها، يعني بتها دوري كنيد. »

در اينجا دستور پرهيز و دوري از جنس اوثان (بتها) است؛ در اين آية مباركه كلمة «‌مِن»‌ معني تبعيض را نمي‌دهد؛ يعني مفهوم آيه به اين صورت نيست كه از بعضي بتها دوري كنيد و از بعضي ديگر دوري نكنيد. اين تفكر علماي اهل‌سنّت است كه برخي از علماي شيعه نيز بدان معتقد مي‌باشند.

2. معني «مِن» براي تاكيد است. چنانکه در آيه82 سوره مباركه اسراء آمده است: ﮋ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮊ الإسراء: ٨٢ ؛ ما آياتي از قرآن را فرو مي‌فرستيم كه مايه بهبودي (دلها از بيماريهاي ناداني و گمراهي) و رحمت براي مؤمنان است.

در اين آيه مباركه جمله (ﮥ ﮦ) به اين معنا نيست كه بعضي از آيات قرآن شفاء ورحمت است و بعضي ديگر شفاء ورحمت نيست، بلكه در اين آية مباركه «مِن» براي تاكيد آمده است. لذا در آنجا هم به معني تاكيد است.[[11]](#footnote-11) همچنين سياق و سباق اين آيه و آيات صريح ديگر، اين مطلب را ثابت مي‌كند.

مصداق صفات و خصوصيات ياد شده در قرآن كريم، صحابة پيامبرص مي‌باشد. لذا تمامي ويژگيها و صفات والاي ايماني و ديني اين آية مباركه بر صحابة‌كرامش و كساني كه همگام با پيامبر اكرمص در ميدانهاي مختلف جهاد نمودند و بعد از وفات ايشان براي خنثي نمودن حركتهاي ارتدادي و انحرافي نظير مرتدين، نصاري و مجوس تلاشهاي مخلصانه نموده‌اند، تطبيق پيدا مي‌كند. چنانکه قرآن كريم در مورد آنان مي‌گويد: ﮋ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﮊ الفتح: ٢٩.

اين قسمت از آية مباركه بيانگر اين مطلب است كه صحابهش هميشه در معيت پيامبرص بودند؛ اعم از ميدانهاي صلح، جهاد، سفر و حضَر و شاهد تمامي رفتارها و معركه‌ها بودند؛‌ چنانکه در غزوه تبوك 30000 صحابه در معيت پيامبرص بودند.

در كتاب كامل الزيارات[[12]](#footnote-12) كه يكي از كتب معتبر شيعه است، چنين آمده است كه: «**‌أنّ النبي**ص **قال: مَن مَاتَ فِيْ أحَدِ الْحَرَمَيْنِ ( المَكّة أو المَدِينَة) لَمْ يعَرْضَ عَلَيْ الْحِسَابِ وَ ماتَ مُهَاجِراً إلَي اللهِ تعَالي وَ حُشِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أصْحابِ بَدْرٍ»** همانا پيامبرص فرمودند كه هر كسي در يكي از دو شهر(مكة مكرمه و يا مدينة منوره) وفات نمايد، نه تنها از او حساب و كتاب گرفته نمي‌شود، بلكه به آن ثواب هجرت داده مي‌شود و در روز قيامت با اصحاب بدر حشر مي‌گردد.

اين روايت به وضوح اشاره به مقام و برتري اصحاب بدرش دارد و سرفهرست اين اصحاب، شخصيتهايي بزرگ همانند حضرات ابوبكر، عمر، عثمان، علي، ابوعبيده، عبدالرحمن، طلحه، زبيرش و ديگران ديده مي‌شود. كما اينكه حضرت عليس (در نهج البلاغه) می فرماید: همانا من ياران (اصحاب) پيامبرص را در حالي ديدم كه هيچ يك از شما با آنها (در بزرگواري) شباهت نداريد. ايشان در حالي (از عبادت شب) صبح مي‌كردند كه آشفته حال و ژوليده‌موي بودند. شب را در حال سجده و قيام مي‌گذرانيدند. شب مي‌كردند با گذاشتن پيشاني و چهره بر زمين. از ذكر معاد (قيامت) مانند اخگر بر روي آتش بودند. از كثرت و طولاني بودن سجده در شب وسط پيشاني شان مانند زانوي بُز سفت شده بود. زماني كه يادي از خداوند متعال مي‌شد چشمانشان پر از اشك مي‌شد تا جايي كه ریش مباركشان خيس مي‌شد. و همانند درختان كه در روز طوفاني به اين سو و آن سو مي‌روند، ايشان نيز با ياد خداوند بي‌قرار مي‌گشتند.

به هر حال خداوند متعال از صحابه كرامش تمجيد نموده و به ايمان صادق و عميق آنان در تورات، انجيل و قرآن كريم گواهي داده‌اند و اوصاف اين جامعه نيك تا قيامت در سوره‌ها و آيه‌هاي قرآني در بين اين امت تلاوت مي‌شود. متأسفانه شيعه مفهوم واقعي آيات را تحريف نموده و اين تمجيدات و ثوابها را فقط به عده‌اي خاص محدود مي‌دانند.

قرآن كريم دستور و اساس‌نامة زندگي براي امت اسلامي است و هركسي كه به تمام و كمال به آن چنگ بزند، نجات مي‌يابد و هر كس كه آن را انكار كند، هلاك مي‌شود در حالي كه خداوند متعال به هيچ كس ظلم نمي‌كند، ولي اين انسان است كه با اعمالش بر خود ظلم مي‌كند.

دليل سوم:

ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﮊ التوبة: ١٠٠ «پيشگامان نخستين مهاجران و انصار (خداوند از آنان خشنود است و آنان هم از الله خشنودند»‌.

در اين آية مباركه سابقين اولين، مهاجرين وانصار معرفي شده‌اند و به آنان مژده بهشتي كه چشمه‌هاي رواني دارد، داده شده است و سپس چنين فرموده: ﮋ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﮊ التوبة: ١٠١ «در ميان عربهاي باديه نشين اطراف (شهر) شما و درميان خود اهل مدينه، ‌منافقاني هستند كه تمرين نفاق كرده‌اند و در آن مهارت كامل پيدا نموده‌اند»

در اين دو آيه، خداوند متعال تفاوت يبن مهاجران و انصار و منافقان را عنوان نموده كه منافقان جداي از اصحاب و ياران پيامبرص هستند، صفت سابقون يك وصف عمومي است و شامل كسي مي‌شود كه در هجرت و يا نصرت درنگ ننموده است. بعضي از علماي شيعه امثال طباطبائي (در تفسير الميزان) مي‌گويند: منظور از سابقين همان كساني هستند كه اساس دين و قواعد آن را تأسيس نمودند قبل از اينكه شالودة آن قوي و پرچمش به اهتزاز درآيد، گروهي بر پيامبر اكرمص ايمان آوردند و بر عواقب طاقت فرساي آن از قبيل شكنجه، تحريم، تبعيد و در هجرت به حبشه و مدينه منوره با پيامبر اكرمص بودند. و گروهي ديگر ايمان آوردند و پيامبر اكرمص و ياران ايشان را در زمينه‌هاي مختلف نصرت و ياري نمودند.[[13]](#footnote-13)

آيات متعددي مشروعيت اتّباع و اقتداء به صحابه‌كرامش را ثابت مي‌نمايد و متقابلاً خداوند متعال هم كساني را كه از آنان اتباع نمايند، مژده بهشت و الطافي خاص را داده است، چنانکه می فرماید: ﮋ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﮊ التوبة: ١٠٠ «و كساني كه به خوبي و نيكي روش آنان (مهاجرين و انصار) را در پيش گرفتند و راه ايشان را به خوبي پيمودند، ‌خداوند متعال از آنان خشنود است و آنان هم از خداوند متعال خوشنودند. و خداوند براي آنان بهشت را آماده ساخته است كه در زير (‌درختها و كاخهاي) آن رودخانه‌ها جاري است و جاودانه در آنجا مي‌مانند. اين است پيروزي بزرگ و رستگاري سترگ»

در جايي ديگر نيز خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﮊ الجمعة: ٣ «او (پيامبر اكرم) مبعوث براي ديگران نيز هست. آناني كه هنوز به اينان (صحابهش) نپيوسته‌اند. (و بعدها به دنيا خواهند آمد».

همچنين درآيه10 سورة حشر كه خداوند متعال می فرماید: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﮊ الحشر: ١٠

«و کسانی‌که بعد از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز. و کينه‌ای نسبت به مؤمنان در دل ما جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی. »

اين آيات و دلايلي ديگر مشروعيت اتّباع و اقتداء به صحابه‌كرامش را به وضوح ثابت مي‌نمايد. خصوصاً فرا گرفتن دانشِ كتاب و سنت را از صحابه كرام. لذا بر ما لازم است كه از تربيت يافتگان مكتب انسان ساز و ايمان افروز پيامبر اكرمص در تمام صحنه‌ها و زمينه‌ها دفاع كنيم نه اينكه بر مقام علمي و ديني آنان اتّهامات وارد كنيم. و در حقيقت اين مطلب، دليل و ردّي است بر گمانهاي بي‌پايه و بي‌اساس شيعه كه معتقدند علم دين را جز ائمّه معصومين از كسي ديگر نمي‌توان فرا گرفت، ‌در حالي كه خداوند متعال مي‌فرمايد دين را از علماي راسخين و نخبگان امت بياموزيد؛ چنانکه می فرماید:

ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ الجمعة: ٢

«خداوند متعال ذاتي است كه از ميان بيسوادان پيغمبري را برگزيده است و به سويشان گسيل داشته است، تا آيات الله را براي ايشان بخواند، و آنان را پاك بگرداند. او بديشان (‌قرآن) و شريعت را مي‌آموزد. آنان پيش از آن تاريخ واقعا ً‌در گمراهي آشكاري به سر مي‌بردند».

اين آيه مباركه نصي صريح و آشكار بر مقام، پاكي و عدم عصمت آن بزرگواران مي‌باشد كه در ضمن فرا گرفتن دانش و حكمتِ (كتاب و سنت) از پيامبر، شايستگي تبليغ آن را نيز پيدا مي‌كنند.

اما بر عكس شيعه مي‌گويند: حضرت عليس از زمان ولادت تا وفات معصوم بوده است. اين تفكر، مخالف آية مطرح شده مي‌باشد؛ چرا كه به گفتة قرآن، جامعة عرب قبل از بعثت پيامبر اسلامص در گمراهي و جهالت به سر مي‌برده است

اما اين نظرية شيعه كه مي‌گويند عصمت براي كسي كه علم را از پيامبر نقل مي‌كند، لازم است، نظريه‌اي باطل مي‌باشد؛ چرا كه اگر اين تفكر صحيح باشد،‌ نمي توان علم و دانش دين را از علما و دانشمندان غير معصوم، از زمان غيبت كبري تا عصر ما، فراگرفت ‌و اگر چنانکه معتقد به فراگيري علم از غيبت كبري تا به حال از علماي غير معصوم باشند، پس به طريق اولي فراگيري علم از علماي گذشته و دوران پيامبر درست‌تر است. به هر حال خداوند متعال، اصحاب پيامبراكرمص را تزكيه و آنان را تمجيد نموده است و دستور به اتّباع و فراگيري دانش از آنان داده است.

در اينجا سؤالي مطرح است كه آيا مقصود از تعريف و تمجيد صحابه اين است كه آنان اصلا نافرماني خداوند را نمي‌كنند؟ و كلا مقصود از امتياز «صحبت» كه ما آنرا براي صحابه قايل هستيم، چيست؟ در فصل بعد به اين موضوع خواهيم پرداخت.

فصل دوم

مفهوم صحابة پيامبر بودن و عدالت صحابه در اسلام

اين فصل داراي دو بحث بسيار مهم و اساسي است كه عبارتند از:

بحث اول: مفهوم صحبت و صحابي بودن

بحث دوم: مفهوم و برداشت عدالت صحابه در اسلام.

بحث اول

مفهوم صحبت و صحابي بودن

واژة صحبت داراي دو معناست؛ يكي لغوي و ديگري اصطلاحي و شرعي. هر گاه اين واژه به تنهايي بكار رود، عموما معني اصطلاحي و شرعي آن مراد است نه معني و مفهوم لغوي آن. پس صحابي در اصطلاح شرع به كسي گفته مي‌شود كه پيامبرص را ملاقات نموده و به ايشان ايمان آورده و با ايمان از دنيا رحلت نموده است.[[14]](#footnote-14) لذا از كلمة صحابه نمي‌توان منافقين را به علت نبودن ايمان و ديانت در آنان، مراد گرفت. همچنين كساني كه مرتد شده و از دين برگشته‌اند و بر حالت ارتداد از دنيا رفته‌اند، ‌و نيز كساني كه بعد از رحلت پيامبر اكرمص ايمان آورده و يا اينكه در زمان پيامبرص ايمان آورده، ولي ايشان را ملاقات ننموده‌اند، مفهوم صحابه بر آنان اطلاق نمي‌گردد.

كساني كه شرف مصاحبت با پيامبر را به مدت طولاني دريافته‌اند و مدتها در كنار آن‌حضرت به جهاد پرداخته و در راه احياي دين تلاش كرده‌اند، مقامي بس بالاتر از آن كساني دارند كه هم‌صحبتي پيامبرص را به مدت كوتاهي دريافته‌اند. گر چه هر يكي از آنان شرف و فضيلت هم‌صحبتي پيامبرص را كسب نموده‌اند.

بحث دوم

مفهوم و برداشت عدالت صحابه در اسلام

عدالت صحابهش يكي از مسائل بسيار مهم است كه امروزه در بسياري از مراكز و محافل علمي مطرح مي‌شود و عده‌اي براي مخدوش نمودن چهرة صحابهش، مسئلة عدالت را دستاويزي براي تخريب چهرة صحابهش قرار داده‌اند. در اين قسمت مفهوم عدالت را از زواياي مختلف بررسي نموده و سپس نگاهي كوتاه بر زندگي گهر‌بار صحابهش خواهيم داشت.

مراد از عدالت صحابه اين است كه آنان عمداً و قصدا چيزي را كه پيامبر اسلام نفرموده‌اند، به ايشان نسبت نمي‌دهند.[[15]](#footnote-15) مفهوم اين قول كه ما معتقد هستيم صحابهش عدول هستند، اين نيست كه آنان در زمينه‌هاي مختلف ديني از قبيل تقوي، علم، ‌جهاد و غيره با هم يكي بوده و تفاوت ندارند، ‌بلكه ما معتقد هستيم كه صحابه‌كرامش از نظر مقام و درجة علمي با هم تفاوت دارند. عده‌اي از ايشان از سابقين اولين هستند و عده‌اي اصحاب بدر و عده‌اي ديگر اصحاب بيعت ‌رضوان هستند؛ حتّي خداوند متعال تفاوت مقام آنان را چنين بيان نموده است:

ﮋ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﮊ الحديد: ١٠ «کسانی از شما که پیش از فتح (مکه به سپاه اسلام کمک کردند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. امّا به هر حال، خداوند به همه، وعدة پاداش نیکو می‌دهد»

اين آيه مباركه شامل مسلمانان قبل از فتح مكه و همچنين كساني كه بعد از فتح مكه ايمان آورده‌اند، مي‌شود. اگر چه در درجه و مقام با هم تفاوت دارند اما خداوند متعال به همه آنان مژده حسني را داده است و حسني همان بهشت جاويدان است؛‌ چنانکه خداوند متعال می فرماید:

ﮋ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﮊ الأنبياء: ١٠١ - ١٠٢ «آنان که (به خاطر ایمانِ درست و انجامِ کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعده نيك داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند. آنان حتّی صدای آتش دوزخ را هم نمی‌شنوند و بلکه در میان آنچه خود می‌خواهند و آرزو دارند، جاودانه به سر می‌برند »

منظور از عدالت صحابهش اين نيست كه آنان معصوم از معاصي و اشتباه هستند، بلكه آنان همانند ديگر انسانها، انسان و بشر هستند و اشتباه و خطا جزء فطرت بشر است، اما آنان در مقابل خطا و اشتباه، توبه و استغفار مي‌كردند و از طرفي ديگر حسنات و نيكي‌هاي صحابهش در مقابل اشتباه و يا اعمال نادرست آنان آنچنان زياد است كه اين خطاها در مقابل آن همه نيكي چيزي به شمار نمي‌آيد.

در آيات متعددي خداوند متعال پرهيزگاران را تمجيد و تعريف نموده و مژدة بهشت را به آنان داده است. و در ضمن در اين آيات عصمت و معصوم بودن آنان را رد نموده است. چنانکه در اين زمينه می فرماید:‌

ﮋ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮊ آل عمران: ١٣٣ – ١٣٥

«و با انجام اعمال شايسته و بايسته) به سوي آمرزش پروردگارتان و بهشتي بشتابيد و بر همديگر پيشي بگيريد كه بهاي آن (براي مثال همچون بهاي) آسمانها و زمين است؛ و (چنين چيز باارزشي) براي پرهيزگاران تهيه ديده شده است. آن كساني كه در حال خوشي و ناخوشي و ثروتمندي تنگدستي، به احسان و بذل و بخشش دست مي‌يازند و خشم خود را فرو مي‌خورند و از مردم گذشت مي‌كنند، (و بدين وسيله در صف نيكو‌كاران جايگزين مي‌شوند و) و خداوند متعال هم نيكوكاران را دوست مي‌دارد. و كساني كه چون دچار گناه (كبيره‌اي) شدند، يا (با انجام گناه صغيره‌اي) بر خويشتن ستم كردند، ‌به ياد خداوند‌‌متعال مي‌افتند (‌و وعده و وعيد و عقاب و ثواب و جلال و عظمت او را پيش چشم مي‌دارند و پشيمان مي‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار مي‌شوند، و به جز خداوند متعال كيست كه گناهان را بيامرزد؟ و با علم و آگاهي بر (‌زشتي كار و نهي و وعيد خداوند متعال از آن) چيزي كه انجام داده‌اند، پافشاري‌ نمي‌كنند (‌و به تكرار گناه دست نمي‌زنند».

با توجه به اين جزاي عظيمي كه خداوند متعال وعده داده است و مقام و جايگاه تقواي آنان را مشخص كرده است، به اين مطلب هم اشاره نموده كه آنان معصوم نمي‌باشند و از آنان اشتباه و خطا سرزد مي‌شود، اما با اين وجود خيلي زود به اشتباه خود پي مي‌برند و توبه مي‌كنند و بر اعمال (گناه و غير شرعي) اصرار نمي‌ورزند.

به هر حال صحابه پيامبرص بنابر مقتضيات فطرت بشري احياناً بعضي از ايشان مرتكب بعضي از گناهان مي‌شدند، اما بنابر سابقه پربركت ايمان و فضايل اخلاقي و عبادي آنان اميد مغفرت و بخشش را داريم؛ چرا كه قطعاً اعمال و كردارهاي ايماني، گناهان و خطاها را محو مي‌كند، لذا عوامل بسياري براي عنايت و بذل و توجه الهي وجود دارد از قبيل محبت و عشق آنها به پيامبر اكرمص و شفاعت پيامبر اكرمص در حق امت كه مسلماً‌ جامعه صحابهش در اولويت قرار دارند و همچنين توبه و بازگشت از كردارهاي نادرست كه در واقع تولدي دوباره مي‌باشد.

اما نبايد فراموش كرد كه مقدار اعمال ناهنجار و نادرستي كه از بعضي از آنان سر زده در مقابل فضايل و محاسني كه از چشمة جوشان ايمان، جهاد، نصرت، علم و دانش و حركتهاي اصلاحي آنان نشأت گرفته، بسيار ناچيز و معدود مي‌باشد.

احيانا اگر از صحابهش عمل غير اخلاقي‌اي سر مي‌زد، فورا خود را به پيامبرص معرفي نموده و خواستار اجراي حكم اسلامي مي‌شدند. چنانکه يكي از اصحاب به نام حضرت ماعِز اسلميس به علت ارتكاب عملِ زنا، خود را جهت تطهير از گناه معرفي نموده و حكم رجم عليه ايشان اجرا شد. در همان صحنه شخصي نسبت به ايشان حرفي نادرست زده و گفت كه نگاه كنيد خودش خود را رسوا كرد. در همان لحظه رسول اكرم ص آن شخص را به خاطر اين حرف توبيخ نموده و فرمودند: اگر توبة اين شخص (ماعِز اسلميس) در بين امت تقسيم شود همه امت را فرا مي‌گيرد.[[16]](#footnote-16) لذا اين حاكي از توبه‌اي است كه از اعماق قلب سرچشمه مي‌گيرد و بيانگر خداترسي و خشيت الهي مي‌باشد.

نمونة ديگري وجود دارد كه پيامبر اسلامص در مورد يكي از اصحاب كه چندين نوبت شراب مصرف نموده بود، دستور اجراي حكم اسلامي را دادند. يكي ديگر از اصحاب، آن شخص را مورد لعن و نفرين قرار داد. اما پيامبرص فوراً آن شخص را منع فرموده و در جواب چنين فرمودند **(لا تَلْعَنُوْهُ فإنّهُ يُحِبُّ اللهَ وَ رَسُوْلَه)**[[17]](#footnote-17)؛ آن شخص را مورد لعن و نفرين قرار ندهيد؛ چرا كه اين شخص، الله و رسولش را دوست دارد.

اما ائمه حديث؛ يعني كساني كه احاديث پيامبرص را جمع‌آوري نموده‌اند، احاديث روايت شده از صحابهش را نقل كرده و قبول مي‌كنند؛ چرا كه اعتقاد به عدالت آنان دارند.

عدالت براي صحابهش نه تنها يك شرف و افتخار شخصي نيست، بلكه حفظ دين وابسته به عدالت صحابهش است، پس عدالت از ضروريات مهمي است كه بايد به آن توجه كرد؛ چرا كه صحابه بودند كه علمِ كتاب و سنت را در دنيا توسعه دادند و در اين راستا از هيچ تلاش و كوششي دريغ نورزيدند.

پس كساني كه بر عدالت صحابهش انگشت انتقاد مي‌گذارند، در واقع آنها بر قرآن و سنت انتقاد و طعن مي‌كنند؛ چرا كه اين يك اصل علمي است كه اخبار و احاديث از انسانهاي فاسق پذيرفته نمي‌شود. پس چگونه قرآن و سنت در بين امت اسلامي پذيرفته شود در حالي كه حاملان و ناقلان آن در مسئله عدالت كه زيربناي مسائل ديني است، مشكل دارند. پس بنابراين، عدالت يك اصل و جزء لاينفك زندگي صحابهش مي‌باشد. چنانکه در اصول كافي (معتبرترين كتاب شيعه) چنين آمده است كه منصورابن‌حازم مي‌گويد: من از ابي‌عبدالله (حضرت جعفر صادقس) سوال كردم كه آيا صحابه كرامش بر پيامبراكرمص دروغ و افتراء بسته‌اند و يا اينكه راستگو و صادقانه برخورد كردند؟ ايشان در جواب فرمودند كه صادقانه رفتار كرده‌اند.[[18]](#footnote-18)

پس بنابراين نقل صادقانه آنها از پيامبرص،‌ عدالت آن بزرگواران را تأييد مي‌كند.

منافقين از پيامبرص چيزي را روايت ننموده‌اند و آنان جرأت نسبت دادن روايات دروغين را به پيامبرص نداشته‌اند؛ چرا كه خطر رسوا شدن با نزول آيات قرآن زياد بود. به همين علت هيچ آيه و دليلي وجود ندارد كه بيانگر توان آنان در جعل روايات دروغين باشد.

چنانکه خداوند متعال به پيامبرش مي‌فرمايد:

ﮋ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮊ الحاقة: ٤٤ - ٤٧ «اگر پيغمبر پاره‌اي از سخنان را به دروغ بر ما مي‌بست، ما دست راست او را مي‌گرفتيم‌، سپس رگ دلش را پاره مي‌كرديم و كسي از شما نمي‌توانست مانع (كار ما در باره) ايشان شود (و مرگ را از ايشان باز دارد».

حمايت از دين و دستاوردهاي ديني يك حمايت رباني و آسماني بود نه يك حمايت بشري؛ چرا كه حمايتهاي بشري با عوامل مادي و اسباب مادي است، اما حمايت آسماني مافوق عوامل مادي است و لذا اين يك حقيقت محكمي است كه صحابهش بنابر عدالتشان از دروغ پرهيز مي‌كردند و منافقين هم، چون داراي توانايي و قدرت دروغ گفتن در اين ميدان را نداشتند، نمي‌توانستند دست به چنين عملي بزنند. اما مسلمانان فتح مكه همانند ساير صحابه بودند و احتمال نقل روايات جعلي از آنان نسبت به پيامبرص نمي‌رود و مواردي كه به ندرت در طول تاريخ زندگي صحابهش از آنان صادر شده است، با قبول روايت آنان از طرف محدثين ديگر جايي براي انتقاد باقي نمي‌ماند.[[19]](#footnote-19) و به راستي كه خداوند متعال چه زيبا فرموده است:

ﮋ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﮊ الجمعة: ٢

«خداوند متعال كسي است كه از ميان بيسوادان پيغمبري را برگزيده است و به سويشان گسيل داشته است، تا آيات الله را براي ايشان بخواند، و آنان را پاك بگرداند. او بديشان ( قرآن) و شريعت را مي‌آموزد. آنان پيش از آن تاريخ واقعاً‌ در گمراهي آشكاري به سر مي‌بردند».

فصل سوم

پاسخ به چند شبه پيرامون اصحاب پيامبرص

**در اين فصل چند بحث مطرح مي‌گردد:**

**بحث اول: حديث حوض**

**بحث دوم: انتقاد از اصحابي كه در روز جنگ احد از ميدان جنگ فرار كردند**

**بحث سوم مظلوميت حضرت زهرا و قضية فدك**

**بحث چهارم: ازدواج حضرت عمر با ام كلثوم دختر گرامي حضرت علي**ش

**بحث پنجم: پاسخ به يك شبه پيرامون همسران پيامبر** ص

بحث اول

حديث حوض

حديث حوض يكي از آن دلايلي است كه شيعيان براي ارتداد صحابهش، از آن به عنوان مدركي مهم و دستاويزي قوي استفاده مي‌كنند.

آن حضرتص فرمودند**: «يَرِدُ عَلَيّ يَوْمَ القِيَامَةِ رَهْطٌ مِن أصْحَابِیْ فيُجلون عَنِ الْحَوْضِ، فأقُوْلُ يَا رَبِّ أصْحَابِيْ فيقَوْلُ: إنّكَ لا عِلْمَ لَكَ بِمَا أحْدَثَوُاْ بَعْدَكَ أنّهُمْ إرْتُدّوا عَلَي أدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَيْ»**.[[20]](#footnote-20)

ترجمه: وارد مي‌شود بر من در روز قيامت گروهي از اصحاب من. پس، از حوض برگردانده مي‌شوند؛ پس من مي‌گويم كه پروردگارا! اينها ياران من هستند، پس خداوند متعال مي‌گويد كه شما نمي‌دانيد كه اينها بعد از شما چه كارها كردند، همانا ايشان بعد از شما بر پاشنه‌هاي خود برگشتند (يعني مرتد شدند).

در روايتي ديگر چنين آمده كه گروهي بعد از گروهي ديگر بر پيامبرص وارد شدند و پيامبرص چنين فرمودند: **«**‌**فَلا أرَاهُ يخْلص مِنْهُمْ إلّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ**[[21]](#footnote-21)». ترجمه:‌ پس گمان نمي‌كنم كه كناره‌گيري بكنند (مخلصين از غير مخلصين و صادقين) مگر مانند شتران بي‌ساربان.

اين حديث به چند دليل بيانگر ارتداد و انحراف مهاجرين و انصارش نيست، بلكه دليلي است بر اثبات فضايل و محاسن اخلاقي صحابه كرامش و اين قول از چند وجه فهميده مي‌شود. صورت اول به آن دسته از كساني كه اعتقاد به كفر و انحراف اصحابي دارند كه در حركت نوپاي اسلامي نقش حياتي و تاريخي داشتند، از قبيل حضرات ابوبكر،‌ عمر، عثمان، طلحه و زبيرش. در اين صورت مي‌گوييم كه يكي از دو صورت زير را بپذيريد:

1. **اول**: اين كه اين حديث خلفاي ثلاثه را هم شامل مي‌شود، و متن حديث به اين مطلب اشاره دارد كه اين تحول و ارتداد بعد از رحلت پيامبرص صورت گرفته است «**إنّكَ لا تَدْرِيْ ما أحْدَثُوْا بَعْدَكَ**». لذا از اين حديث چنين ثابت مي‌شود كه آنان قبل از وفات پيامبرص از اهل ايمان بوده‌اند و در زمان حيات پيامبر از زمرة منافقان نبوده‌اند. پس جملة: **(إنّكَ لا تَدْرِيْ مَا أحْدَثُوْا بَعْدَكَ)** اين ادعا را كه اصحاب صدر عصر پيامبر از زمرة منافقان بوده و استحقاق لعن و نفرين را دارند، رد مي‌كند.

2. **دوم** اين كه اصحابش را از زمرة كساني كه از حوض بازگرداننده مي‌شوند، تصور نكنيم.

همين وجهي كه ما در مورد اصحابش ذكر كرديم، براي بطلان عقيده شيعه نسبت به استدلال از حديث حوض كفايت مي‌كند، اما براي كامل شدن فايده صورتهاي ديگري را نيز ذكر مي‌كنم.

دليل دوم:

هدف از اين حديث كساني هستند كه اسلام آوردند، اما در اسلامشان صادق نبودند. از قبيل كساني كه در حاشيه و دور از مكه مكرمه و مدينه منوره زندگي مي‌كردند و يا كسانيكه بعد از وفات پيامبرص منكر زكات شدند و اصحاب پيامبرص با آنان جهاد نمودند. آنان بعد از فتح مكه در دسته‌ها وگروههاي مختلفي نزد پيامبرص آمدند و مسلمان شدند. چنانکه در حجة الوداع تعداد اين گروه از تازه مسلمانان بالغ بر صدهزار نفر بود و اين دقيق‌ترين نظر است.

اما مهاجرين و انصارش بر ايمان ثابت ماندند و با حركت ارتداد جهاد نمودند و اسلام را در اقصي‌نقاط اين كرة خاكي توسعه دادند. به همين خاطر حضرت جعفر‌صادق رحمه‌الله‌تعالي در حق اصحاب پيامبرص به زيبايي ‌فرموده‌اند: تعداد ياران پيامبرص دوازده هزار نفر بودند، كه هشت هزار نفر آنان از مدينه منوره و دو هزار نفر آنان از مكه مكرمه و دو هزار نفر ديگر از آزاد شد‌گان بودند. آنان انسانهايي مخلص بودند كه داراي اعتقادات قدريه، مُرجِئه،‌ خوارج، معتزله و يا آزادانديشان نبودند، بلكه آنها شب و روز در بارگاه الهي تضرع كرده و اشك مي‌ريختند و چنين دعا مي‌كردند كه بار الها به ما موت عنايت بفرما قبل از اينكه نان خمير (گندم) مصرف كنيم.[[22]](#footnote-22)

لذا هيچ سند تاريخي و مدركي وجود ندارد كه انحراف و ارتداد صحابهش را ثابت نمايد بلكه عكسِ آن را تاريخ چنين گواهي مي‌دهد كه صحابهش از معدود اقشاري بودند كه در طول تاريخ از خود رشادتهايي در ميدانهاي ايمان، جهاد و اخلاق نشان دادند و نور ايمان را در دنياي جهل و تاريكي منتشر ساختند.

عده‌اي از اعراب بعد از وفات پيامبرص امثال مسيلمه كذّاب، طُليحه بن خويلد و سجاح مرتد شدند. پس آن دسته از افرادي كه پيامبرص را ملاقات نموده‌اند، ولي بعد از وفات آن‌حضرت مرتد شده‌اند و با حالت ارتداد از دنيا رفته‌اند، از اصحاب شمرده نمي‌شوند شايستگي حضور بر حوض را نخواهند داشت.

دليل سوم:

بعضي از علما مي‌گويند: اگر فقط معني و مفهوم لغوي صحابه را مراد بگيريم، در آن صورت لفظ صحابي شامل منافقان هم مي‌شود، پس امكان دارد كه منظور پيامبرص آن دسته از منافقيني باشد كه پيامبرص آنان را نمي‌شناختند و يا نفاقشان بر پيامبرص پوشيده بود. چنانکه خداوند متعال می فرمایدﮋ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽﭾ ﮊ التوبة: ١٠١ ؛ تو ايشان (‌منافقين) را نمي‌شناسي و بلكه ما ايشان را مي‌شناسيم.

البته پيامبر اغلب آنان را از روي صفاتشان مي‌شناختند به همين دليل بود كه سركرده منافقين (عبدالله‌بن‌أبي‌بن‌سلول) به صحابه چنين گفت كه: ﮋ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮊ المنافقون: ٨ ؛

«می‌گویند: اگر(از غزوه بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد با عزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند. عزت و قدرت از آنِ الله و فرستاده او و مؤمنان است، و لیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند»

هنگامي كه حضرت عمرس از اين جريان اطلاع يافتند، به حضرت رسولص فرمودند: آيا اين خبيث را به قتل نرسانم؟ حضرت رسولص در جواب فرمودند: **«ألا يَتَحَدّثُ النّاسُ أنّه يَقْتُلُ أصْحَابَهُ»**[[23]](#footnote-23). آيا مردم نمي‌گويند كه محمد اصحابش را به قتل مي‌رساند؟!

در اين روايت لفظ صحابه بر منافقين اطلاق شده است، پس بنابراين امكان دارد لفظ صحابه كه در حديث حوض وارد شده است، مراد و هدفش همين منافقين باشد نه آن صحابه كه اصطلاح و معني شرعي را دارد؛ يعني كساني كه خداوند متعال به آنان وعدة حُسني و بهشت جاويدان را داده است. لذا با اين توجيه، جمع بين روايات امكان‌پذير مي‌باشد.

دليل چهارم:

قطعاً پيامبرص نمي‌داند آناني كه دينشان را رها كرده و بعد از ايشان مرتد شده‌اند چه كساني هستند، تا اين كه بر حوض وارد مي‌شوند و سپس از آنجا طرد مي‌گردند.

سؤال اينجاست وقتي كه پيامبرص آنان را نمي‌داند، پس چه كسي آنها را براي شما با اسم و مشخصات كامل معرفي نموده است؟ آيا شما (شيعه) چيزي را مي‌دانيد كه پيامبرص آن را نمي‌دانسته و آيا شما از پيامبرص داناتر و عالم‌تر هستيد؟

دليل پنجم:

پيامبرص در حديث فرمودند كه «فإذا رَهْطٌ» ؛ و نفرمودند كه اكثر اصحاب من از حوض طرد مي‌شوند. بلكه كلمه «رهط» در لغت از سه نفر تا ده نفر را مي‌گويند. پس بنابراين كساني كه شايستگي حضور بر حوض را ندارند تعداد اندكي مي‌باشند.

اگر گفته شود كه اين حديث دلالت مي‌كند بر اينكه اكثر صحابهش از حوض باز داشته مي‌شوند چنانكه فرموده پيامبرص است كه **«**‌**فَلا أرَاهُ يخْلصُ مِنْهُمْ إلّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ**»، ‌در اين صورت جواب آشكار است كه آن گروهي كه همانند شتران بي‌ساربان، جدا مي‌شوند همان كساني هستند كه بر پيامبر اكرمص پيش مي‌شوند، نه اينكه از ساير صحابه كرامش جدا مي‌شوند. به همين دليل پيامبر اكرمص فرمودند كه **«يَرِدُ عَلَيّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِِنْ أصْحَابي**[[24]](#footnote-24)» يعني وارد مي‌شود بر من در روز قيامت گروهي از اصحاب من. و در روايتي ديگر اين چنين آمده است كه **«بَيْنا أنا قَائِِمٌ إذا زُمْرَةٌ..... فَلا أُراهُ يَخْلُصْ مِنْهُم ألا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَم**[[25]](#footnote-25)» و پيامبر اكرم صنفرمودند كه شما حاضرين پيش كرده مي‌شويد.

توضيح اين مسئله اين است كه صحابه كرامش تعدادشان بسيار زياد بوده است و اين گروه از صحابه كرامش بر حوض پيش كرده مي‌شوند و از آن مي‌نوشند، اما در آنجا گروهي خواهند بود كه از حوض باز داشته مي‌شوند؛ چرا كه آنها طريقه پيامبر اكرمص را عوض كرده و تغيير دادند. سپس از ميان اين مجموعه و گروه، گروهي با فضل خداوند متعال معاف مي‌شوند. و اين فضل و بخششي است از جانب خداوند متعال. پس در اين صورت كجايند شيعياني كه ادعا مي‌كنند كه همة صحابه كرامش به جز تعداد اندكي از ايشان مرتد شدند. بر خداوند متعال پناه مي‌بريم از اين گفته‌ها.

براي تفهيم اين موضوع مثالي مي‌زنيم؛ اگر شخصي به عنوان مثال سه هزار كارمند دارد و مي‌گويد: اسمهاي تعدادي از اين افراد به من تحويل داده شد و من هم به خاطر اهمال و كم‌كاري، آنها را تنبيه و مجازات كردم. البته تعدادي از آنها را به خاطر دليلي خاص بخشيدم. كسي كه شنونده اين كلام است، پي مي‌برد كه افرادي كه جهت تنبيه احضار و نهايتاً توبيخ شده‌اند، ربطي به بقيه نداشته و تعدادشان بسيار اندك است.

دليل ششم:

اگر چنانکه گفته شود نص مذكور عام است پس در اين صورت اين حديث شامل حضرت علي، مقداد، عمار، سلمان و اباذرش هم مي‌شود، پس بنابراين جواب شما چيست؟

اگر اينگونه جواب داده شود اين كه دلايل شامل مهاجرين و انصار نمي‌شود؛ چرا كه خداوند متعال به آنان مژده بهشت داده است، آنگاه علاوه بر حضرت عليس شامل سائر صحابه از قبيل حضرات ابوبكر، عمر، عثمان،‌ طلحه، زبير،‌ عمار، مقدادش و ديگر اصحاب و ياران پيامبرص هم نمي‌شود.

پس آيا امكان دارد كساني كه به آنان مژده بهشت داده شده، همان مرتدين و گمراهان باشند و يا اين‌كه خداوند نمي‌دانسته كه آنها مرتد مي‌شوند و به آنان مژده بهشت و زندگي جاويدان داده است. سبحان الله كه خداوند متعال از همه عيوب و نواقص و جهلِ علمي پاك و منزّه مي‌باشد.

دليل هفتم:

خداوند متعال در روايات و آيات مختلف كساني را كه با پيامبرص در غزوه تبوك شركت نمودند، مورد مغفرت و بخشش قرار داده است. چنانکه می فرماید: ﮋ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﮊ التوبة: ١١٧

«‌خداوند متعال توبه پيامبرص (از اجازه دادن به منافقان در مورد عدم شركت آنان در تبوك) و توبه مهاجرين و انصار (‌را از لغزشها در جنگ) پذيرفت. مهاجرين و انصاري كه در روزگار سختي (‌با وجود گرماي زياد) از پيامبرص پيروي كردند (و همراه ايشان رهسپار تبوك شدند».

اين آيه مباركه دليل و مدرك ثابت محكمي است ثابت ماندن صحابهش بر ايمان.

بحث دوم

انتقاد از اصحابي كه در جنگ احد از ميدان جنگ فرار كردند

بعضي از شيعيان براي اثبات انحراف و ارتداد صحابه كرامش از اين آيه مباركه استدلال مي‌گيرند ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃﮄ ﮊ آل عمران: ١٤٤ «محمد (ص) جز پيغمبري نيست و پيش از ايشان پيغمبراني بوده و رفته‌اند؛ ‌آيا اگر ايشان (در جنگ احد كشته مي‌شد، يا مثل هر انسان ديگري وقتي) وفات كند يا كشته شود، شما چرخ مي‌زنيد و به عقب بر مي‌گرديد (و با مرگ ايشان اسلام را رها مي‌سازيد و به كفر و بت‌پرستي باز‌گشت مي‌كنيد»؟!

در رابطه با اين آيه جوابهايي متفاوت وجود دارد كه عبارتند از:

1. اين آيه در باره معركه احُد نازل گرديده و اشاره به عملكرد ضعيف بعضي از مسلمانان هنگام شنيدن شايعه كشته شدن پيامبرص است و هدف آيه مباركه در واقع توبيخ و تنبيه از عملكرد ضعيف آنان مي‌باشد و در مقابل تعريف و تمجيد است از كساني كه در ميدان احد ثابت‌قدم ماندند. چنانکه خدوند متعال در آخر همين آيه اشاره به همين مطلب دارد ﮋ ﮎ ﮏ ﮐ ﮊ آل عمران: ١٤4 «و البته خداوند متعال پاداش سپاسگزاران را مي‌دهد»

و به همين دليل اين آيه هيچ اشاره‌اي به ارتداد صحابه كرامش بعد از رحلت پيامبرص ندارد.

جواب دوم: اين آيه نه تنها بيانگر ارتداد صحابه كرامش نيست، بلكه بيانگر فضيلت خصوصي حضرت ابوبكرصديقس و ساير اصحاب و ياران پيامبرص مي‌باشد؛ چرا كه حضرت ابوبكر‌صديقس از جمله كساني بود كه در كنار پيامبرص در ميدان جهاد ثابت‌قدم ماند و بعد از وفات پيامبرص كه جريانهاي خطرناكي همچون فتنه ارتداد و مانعين زكات روي داد، باز هم حضرت ابوبكر‌صديقس به همراهي مهاجرين و انصار و با درايت منحصر به فرد خود تمامي جريانهاي انحرافي را از بين بردند و در راه شكوفايي هر چه بيشتر اسلام عزيز از هيچ تلاشي دريغ نورزيدند.

اگر صحابه كرامش بعد از وفات پيامبرص مرتد شده و تعداد اندكي بر اسلام باقي ماندند، پس چگونه اسلام باقي ماند و چه كساني با حركتهايي امثال مُسيلمه كذّاب و ديگر گروههاي مرتد كه در بحبوحه اسلام به راه افتادند، جهاد نمودند و چه كساني قدرتهاي بلا منازع فارس و روم را شكست دادند و آنان را در مقابل قدرت اسلام به تسليم وا داشتند؟

بسياري از صحابه كرامش در معركه و نبرد احد استقامت نمودند. از جمله اين اصحاب حضرات ابوبكر‌‌صديق، علي، طلحه، زبيرش و ديگر ياران پيامبرص بودند كه خود را در مقابل حملات دشمن سپر نمودند.

بعضي از علما دوازده نفر را نام بردند كه اين دوازده نفر از ميدان نبرد فرار نكردند[[26]](#footnote-26) و در مقابلِ ديدگان پيامبرص با دشمنان مي‌جنگيدند. به همين دليل خداوند متعال آنان را تمجيد نموده وعده‌اي ديگر را توبيخ نمودند، نه اينكه آنان را به عنوان مرتد و منحرف ياد نموده باشند.

مشابه آنچه در نبرد احد پيش آمد، در معركه حنين هم اتفاق افتاد و در آنجا هم همين صحابه از جان گذشته از قبيل حضرات ابوبكر‌صديق، عمر، ‌عثمان،‌ علي، عباسش و بسياري از ديگر ياران بودند كه در مقابل دشمنان ايستادگي نمودند.

در روايتي حضرت عبدالله‌ بن مسعودس می فرماید: من در نبرد حنين در معيّت پيامبرص بودم كه مردم پراكنده شدند و صحنه را خالي نمودند؛ اما از اين تعداد،‌ هشتاد نفر از مهاجرين و انصارش در كنار پيامبرص باقي ماندند.[[27]](#footnote-27)

مطلب بسيار مهمي كه وجود دارد اين است كه آنچه كه از بعضي از صحابهش بر اثر شدت جنگ در نبردها و جهادها رخ داده بود، خداوند متعال از اين عملكرد آنان صرف نظر نموده و اعلان مغفرت از آنان نموده است ﮋ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﮊ آل عمران: ١٥٥

«آنان كه در روز رويارويي دو گروه (مسلمانان و كافران در جنگ احد) فرار كردند، بي‌گمان اهريمن به سبب پاره‌اي از آنچه كه كرده بودند (كه سركشي از فرمان خداوند متعال بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند متعال ايشان را بخشيد، چرا كه خداوند متعال آمرزنده و شكيبا است. »

چنانکه در رابطه با غزوه تبوك هم خداوند متعال چنين اعلان مي‌فرمايد: ﮋ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﮊ التوبة: ١١٧ «خداوند متعال توبه پيامبرص (از اجازه دادن به منافقان در مورد عدم شركت آنان در تبوك) و توبه مهاجرين و انصار (‌را از لغزشهاي در جنگ) پذيرفت. مهاجرين و انصاري كه در روزگار سختي (‌با وجود گرماي زياد) از پيامبرص پيروي كردند (و همراه ايشان رهسپار تبوك شدند».

در آيات بالا خداوند متعال صراحتاً نظر خود را نسبت به عملكرد بعضي از صحابه كرامش اعلان نموده و آنان را مورد عفو و بخشش قرار دادند. پس بنابراين اگر كساني بعد از اعلان عفو و رضايت خداوند متعال از صحابه كرامش، آنان را به خاطر عملكردشان مورد انتقاد قرار دهد، در واقع به نوعي بر خداوند اعتراض و انتقاد نموده است.

به هر حال با توجه به همة مسائل موجود، صحابه كرامش از امتياز صحبت و همراهي پيامبرص و نصرت دين برخوردار هستند كه آيندگان داراي چنين امتياز و شرفي نيستند؛ به همين دليل قرآن‌كريم جواب مهمي براي آن دسته از انسانهاي مغرضي مي‌باشد كه بر صحابه كرامش انتقاد مي‌كنند.

بحث سوم

افسانه مظلوميت فاطمه رضي الله عنها

يكي از موضوعات و مسائل بسيار مهمي كه انگيزه صف آرايي علمي و اعتقادي بين اهل سنت و شيعه شده است، ‌مسئله مظلوميت و شكسته شدن پهلوي دختر گرامي پيامبرص توسط يكي از صحابه بزرگوار است.

سؤال اينجاست كه آيا اين موضوع حقيقت دارد و آيا براي اثبات اين ادعا روايت و دلايلي صحيح وجود دارد يا خير؟ و آيا در بين ارادتمندان و پرچمداران اين ادّعاي بي‌اساس و افسانه‌اي، علما و انديشمنداني هم وجود دارند كه منكر اين موضوع بوده و آن را ترديد نمايند يا خير؟

حال مي‌پردازيم به جواب سوالات مطرح شده. اول اينكه براي اثبات اين مدعا سند صحيحي وجود ندارد و هيچ سندي از اسناد عنوان شده صحيح نيستند، بلكه ضعيف و يا موضوع مي‌باشند.

دوم اينكه بر هيچ انسان عاقل و منطقي‌اي پوشيده نيست كه اين موضوع ادعا شده و افسانه‌اي با وضعيت روحي، شجاعت و غيرت ديني و ايماني حضرت عليس هم‌خواني ندارد. اگر اين مسئله به فرض محال صحيح باشد، پس حضرت عليس كه عنوان شير خدا به ايشان داده شده بود، چرا از جگر‌گوشة پيامبرص دفاع نكردند در حالي كه عربها در دوران جاهليت نسبت به مسئله خانوادگي و دفاع از مسايل ناموسي حساس بودند تا جايي كه در بعضي از مسائل به قيمت جان آنان تمام مي‌شد، اما از دفاع و حفظ آبرو و حيثيت خانوادگي دست برنمي‌داشتند. چنانکه شاعر مي‌گويد:

**أصُوْنُ عِرْضِيْ بِمالِيْ لا أُدُنِّسُهُ لا بَارَكَ اللهُ بَعْدَ العِرْضِ بِالْمَالِ**

ترجمه: حفاظت مي‌كنم از آبرويم (ناموسم) با مال خودم و آبروي خود را ناپاك (لكه دار نمي‌كنم) ـ خداوند بركت ندهد مال من را بعد از بي‌آبرويي.

غيرت و شجاعت بني‌هاشم و خصوصا موقعيت و جايگاه اجتماعي و منحصر به فرد آنان، عقل را وادار به طرد اين موضوع از حاشية ذهن مي‌كند. اگر چنانکه اين مسئله ثابت شود، يك طعنه و توهين عمومي براي طايفه بني‌هاشم و خصوصاً لطمه و طعنه بزرگي به آبرو و حيثيت خانوادگي حضرت عليس محسوب مي‌شود؛ پس بنابراين اين موضوع به دور از جايگاه اجتماعي بني‌هاشم و خصوصاً جايگاه معنوي و روحي حضرت عليس مي‌باشد.

اسلام همواره پيروانش را تشويق به دفاع از مال و عزت خانوادگي مي‌نمايد «**مَن قُتِلَ دُوْنَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيْدٌ**» يعني كسي كه در مقابل حفظ و امنيت مالش كشته شود، آن شخص شهيد است.

اگر انسان با دقت به اين اثر توجه كند كه اسلام چه قدر براي مال ارزش و اهميت قائل شده است، تا جايي كه اگر انسان در مقابل حفظ مالش كشته شود جزء شهداء قرار مي‌گيرد، لذا انسان پي مي‌برد كه خانواده و حفظ حريم آن در نظام اسلامي از جايگاه غيرقابل توصيفي برخوردار مي‌باشد، پس چگونه امكان دارد كسي به خانواده ديگري توهين نمايد و آن را مورد ضرب و شتم قرار داده و حتّي اين گستاخي به مرحله‌اي برسد كه منجر به شكستن پهلو و سقط جنين آن شود، ولي كسي كه اين خانواده متعلق به اوست در مقابل همه اين جنايتها ساكت و خاموش باشد، در حاليكه در جهان پر از فساد امروز، همان انسانهاي ضعيف‌الايمان هم اگر براي خانواده آ نان چنين مسائلي رخ بدهد، براي دفاع از آن، از جان و مالشان مايه مي‌گذارند چه رسد به كسي كه در دوره طلايي دين و ايمان زندگي كند و چنين توهيني به خانواده او صورت گيرد و آن خانواده هم متعلق به شخصيتي همچون حضرت عليس باشد و كسي هم كه به آن توهين شده دختر گرامي پيامبرص، فاطمه زهرا رضي الله عنها باشد.

آيا امكان دارد كه حضرت عليس چشمانش را در مقابل اين توهين ببندد و با اين جريان و گستاخي تاريخ به راحتي كنار بيايد؟ آيا (العياذ باالله) حضرت عليس آن انسان وارسته و شايسته، از انسانهاي ضعيف‌الايمان اين دوران پر از فساد هم كمتر است. چه بسا كه اگر مشابه اين جريان نسبت به خانواده‌شان صورت بگيرد از هيچ انتقامي دست بر نمي‌دارند. در واقع اين سخن از سخناني است كه هيچ تاريخ، عقل و منطقي آن را نپذيرفته و نخواهد پذيرفت.

اين افسانه به دور از منطق را، حتي عده‌اي از مراجع بزرگ و معاصر شيعه، همچون سيد محمد حسين فضل الله هم بعيد دانسته و اين واقعه را با ارائه دليل نقلي و عقلي دروغ شمرده است. و اين چنين اذعان داشته است كه من نمي‌گويم كه حضرت عمرس پهلوي حضرت زهرا رضي الله عنها را شكسته است. و هر كسي كه موضوع قتل حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها را به من نسبت بدهد كه من گفته‌ام دروغ گفته است؛ چرا كه من اين موضوع را از ديدگاه عقل و منطق بعيد دانسته و علامت استفهامي بر جلوي اين چنين جرياني نصب كرده‌ام. من اين موضوع را اصلاً قبول ندارم. به دليل اينكه محبت مسلمانان با حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها از محبت كردن آنها با حضرات علي، حسن و حسينش هم بيشتر است؛ چرا كه ايشان جگر گوشه پيامبرص مي‌باشند. و محبت آنها با حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها به دليل محبتشان با پيامبرص است.

بنده بعيد مي‌دانم كه شخصي با وجود در نظر داشتن پيامدهاي بد و زشت چنين كاري، اقدام به انجام آن بكند. اين مطالبي را كه من مي‌گويم براي تبرئه فلان شخص (يعني حضرت عمرس) نيست بلكه هدف بنده ترس از متشنّج شدن و مشوّش شدن اذهان عموم مردم (و جلوگيري از آن) است.

قابل ذكر است كه در اين مورد روايات مختلف و ضد و نقيضي وجود دارد مبني بر اينكه بعضي‌ها مي‌گويند كه حضرت عمرس داخل منزل شده و بعضي مي‌گويند كه وارد منزل نشدند. با وجود اين همه اقوال ضد و نقيض، من اين موضوع را رد مي‌كنم و اصلاً اين قول را قبول ندارم؛ چرا كه در اين صورت دنيا برآشفته و آسمان بر زمين منقلب مي‌شود وسخناني به هم بافته مي‌شود و نزد بعضي‌ها شايع خواهد شد.[[28]](#footnote-28)

با توجه به اختلاف روايات در اين زمينه، علامّه شيعه سيدمحمدحسين فضل‌الله از ديدگاه عقلي اين موضوع را رد نموده و در ضمن به يك مسئله مهم ديگري هم اشاره نموده و آن جايگاه ديني و معنوي حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها در بين صحابه كرامش مي‌باشد كه با اين موضوع همخواني ندارد؛ و اگر چنانکه چنين جرياني رخ مي‌داد صحابه كرامش با اين قضيه به خاطر محبتي كه با پيامبرص و دختر گرامي ايشان داشتند و خصوصاً جايگاه والاي ايماني و ديني حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها در بين مسلمين و صحابه كرامش باعث عكس العمل شديد صحابهش با عاملين اين جريان مي‌شد.

اما آنچه كه اين مرجع شيعي به عنوان تعريض با اين جمله: **(**‌**لَيْس لِبَرَاءَةّ فُلانٍ مِنَ النّاسِ)** يعني نه به خاطر تبرئه كسي، كه نسبت به حضرت عمرس نموده است، براي رد اين مطلب و اثبات فضيلت حضرت عمرس، تعريف و تمجيد حضرت عليس از حضرت عمرس و به نكاح در آوردن دخترشان امّ كلثوم رضي الله عنها (دختر گرامي حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها) به عقد حضرت عمر س كافي است.

به هر حال كساني كه از اسلام ‌شناختي دارند، متوجه هستند كه اسلام چه قدر پيروانش را تشويق براي دفاع از حقوق فردي، اجتماعي و فرهنگي نموده و كساني كه از تاريخ و سِيَر آگاهي دارند از وضعيت روحي و ديني حضرت عليس و خصوصاً ويژگيهاي منحصر به فرد ايشان از قبيل شجاعت، بهادري و دفاع از خانواده و مسائل آن اطلاع كامل و دقيقي دارند، اين آگاهي از اسلام و شناخت خصوصيات حضرت عليس خود دليل و خط بطلاني بر اراجيف و افسانه‌هاي بي‌پايه و بي‌اساس مغرضاني است كه اهداف شومي را دنبال مي‌كنند.

دليل ديگر اينكه روابط ديني و ايماني صحابه كرامش و خصوصاً حضرت عمرس و حضرت عليس و تعريف و تمجيد حضرت عليس نسبت به حضرت عمرس يكي ديگر از آن دلايل صاعقه‌گونه‌ بر فرق افكار مغرضان است؛ چرا كه اگر اين موضوع صحّت مي‌داشت امكان نداشت شخصيتي همچون حضرت عليس، فردي همچون حضرت عمرس را با آن عملكرد غير‌ديني تعريف و تمجيد نمايد. لذا عملكرد شايسته حضرت عليس در مقابل حضرت عمرس بيانگر اين است كه حضرت عمرس انساني شايسته، متقي، خداترس و از جان‌گذشته براي اسلام است.

حضرت عليس در كتاب نهج‌البلاغه اين طور حضرت عمرس را توصيف مي‌نمايند كه قسم به خداوند متعال كه حضرت عمرس براي مردم يك آزمايش بود، همانا ايشان كجي‌ها را راست نمود و بيماريهاي روحي را مداوا نمود، فتنه‌ها را خنثي كرد، سنّت پيامبرص را استوار كرد، در حالي از دنيا رفت كه لباسش از پليديهاي دنيا پاك بود، هميشه خير و خوبيش بر كوتاهيش سبقت مي‌گرفت، حق بندگي خداوند متعال را به طور كامل در حد توانش ادا نمود، از خداوند متعال كما‌حقه مي‌ترسيد؛ از دنيا كوچ كرد و به ديار باقي شتافت و در حالي مردم را بعد از خود ترك كرد كه كسي نبود تا راه خود را پيدا كند و در امورات ديني خود به يقين برسد[[29]](#footnote-29).

اين مطالب گواهي اميرمومنان حضرت علي س در باره حضرت عمرس مي‌باشد كه ايشان با دامني پاك و كم‌نقص از دنيا رفتند. آيا حضرت عليس به خود اجازه مي‌دهد كه از كسي تعريف و تمجيد نمايد كه به دختر گرامي پيامبر اكرمص تعدّي و ظلم نمايد.

همچنين در كتاب نهج‌البلاغه آمده است كه زماني كه حضرت عمرس با حضرت عليس در مورد جنگ با روميان مشوره گرفتند كه آيا خودشان براي پيكار با كفر به ميدان جنگ بروند يا خير، حضرت عليس فرمودند كه اگر شما به جنگ برويد شهر بدون امير شده و وقتي كه دشمن شما را در ميدان جنگ ببيند با خود مي‌گويند كه بله اين امير و بزرگشان است. پس براي ضعف لشكر اسلام و مسلمين سعي در به قتل رسانيدن شما مي‌كنند، به همين دليل شما خود در مركز فرماندهي اسلام بمانيد تا اگر فتحي با اراده خداوند متعال بدست بيايد شما خوشحال و شكرگذار و اگر احياناً لشكر اسلام شكست‌خورد، شما به مثابه يك پناهگاه و مركز رجوعي براي مسلمانان باشيد تا به سوي شما رجوع كرده و تجديد قوا نمايند[[30]](#footnote-30).

اين روايت از مهمترين دلايل براي اثبات بزرگداشت و شناخت حضرت عليس نسبت به قدر و منزلت و موقعيت مهم حضرت عمرس براي اسلام و مسلمين مي‌باشد، و همچنين دلالت بر اين مي‌كند كه چه قدر حضرت عليس بر طول عُمْرحضرت عمرس حريص بودند كه بيشتر عمر نموده و به اسلام و مسلمين خدمت نمايند. و براي اثبات اين مدعا همين قول ايشان نسبت به حضرت عمرس كافي است كه فرمودند: **«لَيْسَ بَعْدََكَ مَرْجَعٌ يَرْجِعُوْنَ إلَيْهِ»** يعني اينكه (اگر شما به جنگ رفته و در جنگ شهيد شويد) ديگر مركز و مرجعي محكم و قوي مانند شما براي مسلمانان نيست تا به سمت آن رجوع كنند.

حضرت حضرت عليس در باره حضرت عمرس و يار باوفاي ايشان، حضرت ابوبكر صديقس چنين فرمودند: قسم به خداوند متعال آنان داراي جايگاه و مقام بالايي در اسلام هستند و همانا مصيبت رفتن آنان (وفاتشان) بر اسلام سنگين و گران تمام شده است. پس خداوند متعال آن دو را رحمت نمايد و پاداشي بهتر از اعمالشان عنايت بفرمايد.[[31]](#footnote-31)

آنچه كه در بالا عنوان شد، پاره‌اي از مناقب و افتخارات آنان است و اگر چنانکه مناقب و كارنامه‌هاي ديني و افتخارات آنان به صورت دقيق مورد توجه قرار بگيرد، نه تنها از كتب اهل سنت بلكه از كتب معتبر شيعه مسلما تبديل به كتاب چند جلدي خواهد شد.

حضرت عليس نه تنها اكتفا به تعريف و تمجيد نكرده بلكه بر يكي از فرزندانش نام (عمر) را گذاشتند و همچنين دختر گرامي خود را به عقد حضرت عمرس درآوردند (اين بحث مفصلا عنوان خواهد شد).

از نكاتي كه قابل تاسف است اين است كه شيعه را كلام حضرت عليس هم راضي نكرده است، تا جايي كه آقاي بحراني براي توجيه اين مسئله مي‌گويد: بدان كه، شيعه سؤالي را مطرح كرده است و آن اينكه تعريفاتي را كه حضرت عليس در حق اين دو مرد (يعني حضرات ابوبكر و عمررضي الله عنهما) عنوان كرده است با غصب خلافت آن دو نفر از حضرت عليس و نسبت به اشتباهاتشان منافات دارد. پس يا اينكه اين گفته‌ها از اقوال حضرت عليس نيست و يا اينكه اجماع و برداشت ما اشتباه بوده است[[32]](#footnote-32). اما ما مي‌گوييم كه در صحت كتاب نهج البلاغه هيچ شكي نيست، لذا بايد در اجماع و اقوال خودمان شك بكنيم. ما شيعيان مي‌گوييم كه در صحت كتاب نهج البلاغه نزد ما شيعيان هيچ شكي وجود ندارد، پس احتمال دوم (يعني غلط بودن اجماع ما) واضح و آشكار است. خلاصه كلام اين كه تمامي اين افسانه‌هاي خود پرداخته و خيالهاي باطله اسبابي هستند براي برانگيختن بغض، كينه و دشمني در ميان مسلمانان و ايجاد تفرقه ما بين آنان. و عاملي است براي دور كردن امت مسلمان از جستجوي حق و در نهايت عاملي است جهت برانگيختن عواطف و احساسات امت مسلمان، كه هيچ‌گونه پيامد سودمندي در برندارد.

خلاصه كلام و دلايل در مورد قضيه فدك:

در اين مورد مسائلي هستند كه بايد مطرح شوند، اول اينكه آيا خود حديث مذكور در اين مورد صحيح مي‌باشد و آيا آن اضافاتي كه به آن افزوده شده، صحت دارند يا خير.

حضرت ابوبكر صديقس باغ فدك را به حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها ندادند؛ زيرا كه از پيامبر اكرمص شنيده بودند كه ايشان فرمودند: **«إنّ العُلماءَ وَرَثَةُ الأنبِياءِ وَ إنّ الأنبياءَ لَمْ يُوَرّثُوْا ديناراً وَ لا دِرْهماً وَ إنّما وَرّثُوا الْعِلمَ فَمَنْ أخَذَ بِه أخَذ بِحَظٍّ وَافِرٍ**[[33]](#footnote-33) » ترجمه: همانا كه علما وارثين انبياء عليهم‌ السلام هستند و جز اين نيست كه انبياء عليهم السلام از خود درهم و ديناري (مال دنيا را) به ارث نمي‌گذارند و جز اين نيست كه ايشان از خود علم شريعت و دين را به ارث مي‌گذارند. پس كسي كه علم را (كه ميراث انبياء عليهم السلام است) كسب كرد، بهره بسيار بزرگي برده است. شيعه مي‌گويد كه حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها تا آخر عمر با حضرت ابوبكر صديقس صحبت نكردند تا اينكه وفات كردند.

حافظ ابن حجررحمه الله تعالي در باره اين طرز تفكر حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها در باره باغ فدك مي‌فرمايد كه علت ناراحتي حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها در باره باغ فدك از حضرت ابوبكر صديقس با اين وجود كه حضرت ابوبكر صديقس براي اين كار خود به عنوان دليل حديث آوردند، به خاطر اعتقاد ايشان بر تاويل حديث بر خلاف وجه استدلال حضرت ابوبكر صديقس بوده است. گويا حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها اعتقاد بر تخصيص عموم با استدلال از اين قول پيامبرص **«لا نُوَرِّثُ»** داشتند و اين چنين برداشت نمودند كه در ارث بردن منافع زمين و باغ ممانعتي وجود ندارد. و حضرت ابوبكر صديقس بر عموم حديث تمسك جستند و آن دو بزرگوار اختلاف كردند در امري كه در آن احتمال تاويل مي‌باشد. پس زماني كه حضرت ابوبكر صديقس بر اين عقيده و اجتهاد خود مصمّم و قاطع، بودند حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها نيز ديگر حرفي نزدند.

اما در مورد عدم صحبت حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها با حضرت ابوبكر صديقس در مورد ارث باغ فدك كه مي‌گويند ايشان با حضرت ابوبكر صديقس صحبت نكردند تا اينكه وفات كردند، بايد گفت كه اين دليلي بر عدم صحبت كردنشان به صورت مطلق نيست. و اگر به فرض مثال هم اين‌گونه بوده ملامتي بر حضرت ابوبكر صديقس نيست؛ چرا كه به حديث پيامبر اكرمص عمل نمودند و همين دليل ايشان را كافي است.

در روايتي ديگر آمده است كه حضرت ابوبكر صديقس به خانه ايشان تشريف بردند و ايشان را نسبت به اين مسئله راضي و متقاعد نموده و ايشان هم راضي شدند.

آنچه كه ذكر شد از احاديث ثابت است، اما مسائلي كه مطرح مي‌شوند مانند خارج شدن حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها از منزل و حضور ايشان در جمع مردان و مسائلي از اين قبيل، بايد گفت كه در اين رابطه حديث صحيحي به ثبوت نرسيده و عقل سليم هم چنين چيزي را در شان حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها نپذيرفته و رد مي‌كند. چنانکه قبلاً در بحث مظلوميت حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها عنوان شد. جاي تعجب و شگفتي نسبت به اين روايت است **(إنّ العُلماءَ وَرَثَةُ الأنبِياءِ وَ إنّ الأنبياءَ لَمْ يُوَرّثُوْا ديناراً وَ لا دِرهماً وَ إنّما وَرّثُوا الْعِلمَ فَمَنْ أخَذَ بِه أخَذ بِحَظّ وَافِر)** ترجمه: همانا كه علما وارثين انبياء عليهم السلام هستند و جز اين نيست كه انبياء عليهم السلام از خود درهم و ديناري (مال دنيا را) به ارث نمي‌گذارند و جز اين نيست كه ايشان از خود علم شريعت و دين را به ارث مي‌گذارند. پس كسي كه علم را (كه ميراث انبياء عليهم السلام است) كسب كرد، بهره بسيار بزرگي را برده است. اين حديث را شيعه در كتب معتبر خود از امام جعفر صادق روايت نموده‌اند، اما متاسفانه علما و دانشمندان شيعه با توجه به صحت و تاييد آن، آن را كنار گذاشته و يا فراموش كرده‌اند.

علامه مجلسي و خميني اين روايت را صحيح دانسته و مجلسي مي‌گويد اين روايت داراي دو سند مي‌باشد، يكي مجهول و ديگري حسن و يا موثق كه هر دوي اينها از سند صحيح كمتر نيستند.[[34]](#footnote-34)

خميني نيز چنين مي‌گويد، همه راويان سند حديث ثقه هستند، حتي پدر علي‌ابن‌ ابراهيم يعني (ابراهيم بن‌هاشم) از بزرگان و معتمدين در روايت نمودن حديث به شمار مي‌آيند.[[35]](#footnote-35)

اين حديث از احاديث صحيح نزد شيعه مي‌باشد و در واقع اين حديث بيانگر اين موضوع است كه انبياء عليهم السلام، سرمايه‌هاي مادي از خود به جاي نمي‌گذارند بلكه علم ودانش را از خود به ارث مي‌گذارند. دوم اينكه در جريان مسئله خلافت بعد از حضرت ابوبكر صديقس، حضرات عمر، عثمان، علي و حسنش زمام خلافت را به دست گرفتند، اما هيچ يك از اين بزرگان فدك را به عنوان ميراث به حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها ندادند و اگر چنانکه فدك حق مسلّم حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها مي‌بود، با گذشت چند سال اين حق باطل و يا به فراموشي سپرده نمي‌شد.[[36]](#footnote-36)

**سوم اينكه:** اگرچنانکه كسي از پيامبر اكرمص ميراث مي‌برد، پس همسران ايشان و عموي گرامي ايشان حضرت عباسس مستحق‌تر از ديگران بودند و چرا قضيه ميراث فقط به حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها منحصر شود. و اگر قضيه فدك به عنوان ميراث يك مسئله لا ينحل قرار گرفته بود، پس چرا ديگران ادعاي حق وراثت نمي‌كردند.

**دليل چهارم:** اينكه اگر چنانکه جريان حضرت سليمانس اين گونه به عنوان دليل از طرف شيعه مطرح شود، كه حضرت سليمانس به نص صريح قرآن كريم وارث پدرشان حضرت داوودس بودند و از پدرشان ميراث برده است ﮋ ﭯ ﭰ ﭱﭲﮊ النمل: ١٦ و ميراث برد سليمانس (از پدرشان) داوودس.

در جواب اين استدلال گفته خواهد شد كه هدف از ميراث، ارث نبوت و علم است نه سرمايه مادي و مال دنيا؛ چرا كه حضرت سليمانس برادر ديگري هم از پدرشان داشتند و امكان ندارد كه قرآن كريم بدون در نظر داشتن حق برادر ديگر،‌ حضرت سليمانس را تنها وارث پدر معرفي نمايد؛ پس بنابراين عنوان شدن حضرت سليمانس در اين جريان بيانگر ارث نبوت و دانش است نه سرمايه مادي كه از پدر باقي بماند.

اگر چنانکه هدف معرفي، ارثِ مالي و مادي باشد پس بنابراين فايده معرفي چيست و چه پيامي براي بشريت مي‌تواند داشته باشد؟

جواب اين سؤال مسلّم است كه هدف، وراثت مادي و سرمايه هاي دنيوي نبوده كما اينكه اين آيه مباركه هم همين مطلب را مي‌رساند ﮋ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮊ مريم: ٦ (تا اينكه فرزندم) از من (دين و دانش) و از آل‌يعقوب هم ارث ببرد.

دليل پنجم اينكه حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها قبل از وفاتشان به حضرت أسماء بنت عُمَيس رضي الله عنها يعني همسر حضرت ابوبكر صديقس دستور دادند كه ايشان را غسل بدهند. (حضرت أسماء بنت عُمَيس رضي الله عنها بعد از وفات حضرت ابو بكر صديقس به عقد حضرت عليس در آمدند). أسماء بنت عُمَيس رضي الله عنها حقيقتا خدمات شايسته و ارزنده‌اي براي حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها انجام دادند. از پرستاري در زمان بيماري ايشان گرفته تا انجام كارهاي شخصي و خانگي به عهده ايشان بود. و مسلّما همه اين كارها را ايشان با اجازه شوهر خود يعني حضرت ابوبكر صديقس انجام مي‌دادند و اين روابط بگونه‌اي بود كه بيانگر الفت و محبت عميق، بين اين دو خانواده است. و اگر چنانکه به جاي محبت و الفت و رابطه ديني بين خانواده‌هاي حضرت عمرس و حضرت عليس كينه، تنفر و دشمني مي‌بود و حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها داراي حرمت و احترام نزد حضرت ابو بكر صديقس نمي‌بود، مسلّما حضرت ابوبكر صديقس همسرشان را اجازه پرستاري، غسل و تكفين نمي‌دادند.

پس بنابراين همه اين خدمات شايسته وارزنده و به دور از ريا وصحنه‌هاي نمايشي و كزايي امروزي، اين پيام مهم و حياتي را به امت اسلامي مي‌رساند كه همه صحابه ارتباطشان بر اساس دين، تقوا، و مخلصانه بوده است.

بحث چهارم

حضرت عمر و ازدواج ايشان با ام‌كلثوم

دختر گرامي حضرت علي‌بن ابي طالب

در اين بحث سعي مي‌كنم حقايقي را براي بعضي از شيعيان كه هنوز برايشان روشن نشده و يا اينكه عمدا آن مسائل را به باد فراموشي سپرده‌اند، مطرح خواهيم نمود.

1. حضرت عليسدخترشان ام كلثوم را به عقد حضرت عمرس در آوردند.

2. تمجيد و نصايح مهمي كه در موقعيتهاي مختلف به حضرت عمرس نمودند.

3. نام‌گذاري يكي از فرزندانشان به نام عمر.

چنانکه بقيه فرزندانشان به نامهاي ابوبكر و عثمان نيز در معركه كربلا در كنار برادرشان حضرت حسينس به شهادت رسيدند.[[37]](#footnote-37)

عده‌اي از ائمه بزرگوار امثال حضرات حسن و حسين به تبعيت از پدر بزرگوارشان حضرت عليش اسامي بعضي ازفرزندانشان را ابوبكر و عمر گذاشتند و همچنين حضرت علي بن حسين (زين العابدينش)، اسامي بعضي از فرزندانشان را عمر و عثمان گذاشته بودند.

بزرگان اهل‌بيت به خلفاي راشدين افتخار مي‌كردند تا جايي كه دوست داشتند مردم آنان را با نامهاي شيخين يعني ابوبكر و عمر رضي الله عنهما صدا بزنند.[[38]](#footnote-38)

حضرت امام كاظم و امام رضا رحمه الله تعالي عليهما دوست داشتندكه با اسم ابوبكر و عمر صدا زده شوند و ديگر ائمه بزرگوار در طول تاريخ اسلامي بهره اسمي از اين دو بزرگوار برده‌اند.

جاي تعجب و شگفتي دارد كه همه اين واقعيتها در كتب شيعه وجود دارد ولي چرا عامه مردم و جامعه شيعه از اين واقعيتها اطلاعي ندارند. اين اسامي كه به صورت تكراري در بين خانواده‌هاي ائمه ذكر شده است، دليلي قاطع بر محبت عميقي است كه بين صحابه كرامش و خانواده‌هاي ائمه وجود داشته است.

ائمه بزرگوار انسانهايي بودند كه اگر احساس كينه و يا دشمني نسبت به صحابه كرامش مي‌نمودند، ارتباط و يا رشته‌هاي فاميلي و خانوادگي با ايشان برقرار نمي‌كردند، چه رسد به اين كه صحابه كرامش دين را رها كرده و منحرف مي‌شدند.

قيامها و مبارزات ديني ائمه در طول تاريخ به خاطر انحرافات ايجاد شده در جامعه آن زمان بوده و در همين راستا آزار و شكنجه‌هاي طاقت‌فرسايي را تحمل نموده و در بسياري از موقعيتها به شهادت مي‌رسيدند.

پس بنابراين، آيا انسان عاقل و منطقي مي‌تواند قبول نمايد كه از طرفي انگيزه قيامهاي ائمه بزرگوار به خاطر نابودي ناهنجاريهاي جامعه بوده و از طرفي ديگر خود آنان داراي اسامي و يا ايجاد رشته‌هاي فاميلي و خانوادگي با كساني داشته باشند كه منحرف و مرتد شده‌اند و عامل ارتدادهاي زيادي در بين مردم شده‌اند. مسلّما هيچ منطقي اين تحليل و برچسب بي‌پايه و بي‌اساس مغرضان را نمي‌پذيرد. عموما شيعيان اين جريانات را رد و يا چنين توجيه مي‌كنند كه انتخاب نام نمي‌تواند دليل محبت باشد. و مسئله ازدواج حضرت عمرس با ام‌كلثوم رضي الله عنها را هم رد مي‌كنند.

توجيهات و يا رد اين مسائل تاريخي و غير قابل انكار توسط شيعيان از ديدگاههاي متفاوتي قابل قبول نيست؛ چرا كه هر انسان عاقل و دانايي ارزش و اهميت اسم حسنس را مي‌داند و بر اساس آن ارزش و اهميت آن را انتخاب مي‌نمايد، و از طرفي ديگر دين اسلام، مسلمانان را تشويق به انتخاب نامهاي اسلامي نموده است.

پس بنابراين هيچ انسان مسلماني راضي به انتخاب نام‌هايي كه منحصر به دشمنان دينش هستند، نيست.

موضوع ازدواج دختر گرامي حضرت علي و فاطمه، يعني ام‌كلثوم رضي الله عنها با حضرت عمرس در كتابهاي معتبر شيعه روايت شده است و در ضمن بعضي از مراجع بزرگ شيعه از قبيل مجلسي اين احاديث را صحيح و قابل قبول شمرده‌اند.

مجلسي يكي از علماي بزرگ شيعه است. وي در كتابش به نام **«مِرآةُ العُقول»** چنين مي‌گويد: اما احاديثي كه دلالت بر اين موضوع مي‌كنند كه حضرت عليس دخترشان را به عقد حضرت عمرس درآورده‌اند، صحيح بوده و هيچ نوع شك و ترديدي در اين مسئله وجود ندارد.

صاحب كتاب كافي (كُلَيني) هم اين احاديث را روايت نموده است. اما وي اين احاديث را به چند دسته تقسيم كرده است. دسته اول و دوم را احاديث حَسَن[[39]](#footnote-39) ناميده و دسته سوم را احاديث مُوَثّق و دسته چهارم را احاديث صحيح نامگذاري كرده است.[[40]](#footnote-40)

مجلسي در اين بحث به اين مطلب هم اشاره كرده كه شيخ مفيد، مسئلة ازدواج حضرت عمرس با ام‌كلثوم رضي‌الله‌عنها را منكر شده است. با وجود اين احاديث و ديگر روايات مبني بر اينكه زماني كه حضرت عمرس شهيد شدند، حضرت عليش دخترشان أم‌كلثوم را به منزل خود بردند، لذا با وجود احاديثي كه در بحارالأنوار وجود دارد انكار آقاي مفيد جاي بسي تعجب و شگفتي دارد؛ كه البته بعيد هم نيست كه اين انكار بر اساس تقيه (همانطوري كه عادت شيعه است) باشد.[[41]](#footnote-41)

گمان نمي‌كنم كه آقاي مفيد از اين احاديث اطلاعي نداشته باشد، بلكه آنچه كه ايشان را وادار به انكار اين موضوع مهم نموده است، اين مطلب است كه حضرت عليس چگونه دخترش أم‌كلثوم رضي الله عنها را به عقد يك شخصيت طاغوتي و منافق همچون حضرت عمرس در آورده است. به همين دليل اين ديدگاه جاهلانه معضل و مشكلي است كه راه خلاصي از آن جز انكار حقيقت نمي‌باشد. در صورتي كه انسانهاي عادي چنين كاري را نمي‌كنند و نخواهند نمود، چه رسد به اينكه شخصيتي همچون حضرت عليس دختري مثل أم‌كلثوم رضي الله عنها را به عقد يك انسان ظالمي همچون حضرت عمرس در بياورد؛ چرا كه از ديدگاه شيعه، صحابه كرامش ظالم و انسانهايي متمرد بوده‌اند و از طرفي جريان عقد و برقراري رشته فاميلي بين خانواده حضرت عمرس و حضرت عليس همچون صاعقه‌اي كوبنده بر فرق افكار جاهلانه شيعه به حساب مي‌آيد. به همين دليل آقاي مفيد براي فرار از اين معضل مذهبي، راه خلاصي جز انكار اين موضوع پيدا نكرده است.

با توجه به صحت احاديث وارده، آقاي مجلسي اين موضوع را قبول دارد. اما از طرفي ديگر ايشان معتقد است كه اين عقد و وصلت بر اساس تقيه و اجبار صورت گرفته است. انسان حيران مي‌ماند كه از كدامين نظر و ديدگاه تعجب كند؛ مفيد يا مجلسي؟

آقاي مفيد براي فرار و رهايي از معضل ايجاد شده حاضر به انكار احاديث صحيح شده است و از طرفي ديگر همكار وي يعني آقاي مجلسي اصل و واقعيت موضوع را مي‌پذيرد اما چنان توجيه مي‌كند كه شخصيت بلندمرتبه حضرت عليس را زير سؤال برده و از ايشان يك شخصيت متزلزل و بزدل به تصوير مي‌كشد تا جايي كه حاضر به عقد دخترشان با يك انسان به ظاهر مسلمان مي‌شود و اين عمل بر اساس تقيه و فشارهاي وارده بر ايشان بوده است.

آيا ارزش و احترام تك دختر فاطمه زهرا رضي‌الله‌عنها همين قدر است كه محبان به ظاهر اهل‌بيتي اين عقد را براي يك منافق و طاغوت بر اساس تقيه و اجبارهاي ديگران بدانند. آنان در واقع با اين طرز تفكر و ديدگاه، نهايت بزدلي و ضعف را به خانواده حضرت عليس نسبت داده‌اند و اين ظلمي است كه به خانواده پاك حضرت عليس از طرف مدعيان دروغين اهل‌بيتش صورت گرفته است.

بحث پنجم

انتقاد به ساحت پاك همسران پيامبر صلی الله علیه وآله وسلم،

مادران مؤمنين

اسلام ديني است كه پيروانش را به انتخاب هر چه بهتر كارها و مسائل ديني و يا دنيوي توصيه و براي اين منظور اصول و راهكارهاي منطقي ارائه نموده است. به همين دليل يكي از كارهاي مهم در زندگي بشري، انتخاب همسر است؛ چرا كه همسر در زندگي انسان نقش بسيار مهم و تاثيرگذاري در همه زمينه‌ها و ابعاد مختلف زندگي دارد.

اسلام معيار و امتيازات را ارائه نموده كه هر فردي براي انتخاب شريك زندگي خود اين معيارها را مد‌ نظر قرار دهد.

ديانت و اخلاق خانوادگي و فردي دو اصل بسيار ارزنده هستند كه هنگام تشكيل خانواده، همسر بايد از اين دو معيار مهم برخوردار باشد؛ به همين دليل ازدواج با زني كه از دين و فرهنگ ديني به دور باشد، صحيح نيست.

پس بنابراين زماني كه پيامبر اسلامص امت خود را براي توجه به چنين مسائل و اصولهايي ارزنده‌اي تشويق مي‌نمايند، پس خود ايشان به طريق اولي بايد كه براي اصلاح و هدايت و ايمان و راهنمايي همسرانشان تلاش نمايند.

خداوند متعال همسران پيامبرص را اختيار كامل دادند كه هر يك از ايشان مي‌تواند پيامبرص را انتخاب نمايد و با تمام مشكلات و معضلات زندگي نبوت كنار بيايد و در ركاب پيامبرص باشد و يا اينكه پيامبرص را ترك نموده و در جستجوي آسايش و رفاه باشد. در مقابل اين سؤال مهم و سرنوشت‌ساز، همه ازواج پاك پيامبرص كاميابي آخرت و زندگي با آن حضرتص را در دنيا و آخرت انتخاب نمودند. كما اينكه خداوند متعال در سوره مباركه احزاب به همين مطلب اشاره دارند:‌ ﮋ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﮊ الأحزاب: ٢٨ - ٢٩

«اي پيامبرص به همسران خود بگوييد كه اگر شما زندگي دنيا و زرق و برق آن را مي‌خواهيد، بياييد تا به شما هديه‌اي مناسب بدهم و شما را به طرز نيكويي رها سازم. و اما اگر شما خداوند متعال و رسولش و سراي آخرت را مي‌خواهيد (و به زندگي ساده دنيا از نظر مادي، و احيانا محروميتها قانع هستيد) پس خداوند متعال براي نيكوكاران شما پاداش بزرگي را آماده ساخته است.

انسانهاي امروزي در قرن بيستم در اين جامعه و زندگي مادي هنگام انتخاب همسر به ويژگيهاي گوناگوني كه آن دو را به هم نزديك و با همديگر تفاهم داشته باشند، توجه مي‌كنند»

پس چگونه امكان دارد كه يك انسان ضعيف در اين دوران پر از فساد و ناهنجاريهاي اخلاقي براي انتخاب همسر امتيازات مهمي را در نظر بگيرد، اما پيامبر اكرمص كه براي اصلاح بشريت برگزيده شده بودند، بدون توجه به اصولهاي اسلامي با يك زن غير مؤمن و فتنه‌انگيز ازدواج نمايند در صورتي كه از همه خصوصيات آن زن آگاهي كامل داشته و تا وفاتشان با آن زن زندگي نمايند.

با اين ديدگاه در حقيقت ما انسانهاي قرن بيستم و انسانهاي دوران تزلزل اخلاقي، خود را انسانهايي منظم و پاك و پايبند به اصولهاي اخلاقي و خانوادگي مي‌دانيم و العياذ باالله پيامبر اسلامص را دور از صفات زيباي اسلام مي‌دانيم؛ تا جايي كه اين تفكر و ديدگاه غلط به خداوند متعال نسبت داده مي‌شود؛ چرا كه خداوند متعال از پيامبر اسلامص و عملكردهاي ديني ايشان اعلان رضايت و خوشنودي نموده‌اند و اين اعلان رضايت از ايشان تأييد بر كارها و رفتارهاي پيامبر اسلامص مي‌باشد.

شيعيان در طول تاريخ با چنين اعتقادات و افكار غير ديني زيسته‌اند و حتي مراجع بزرگ علمي و ديني آنان داراي چنين تفكر و نظراتي بوده و هستند و براي اثبات افكار خودساخته احاديثي جعلي بر اساس اسناد غير مُوثّق روايت نموده‌اند. از اين قبيل كه پيامبر اكرمص به طرف خانه أم‌المؤمنين حضرت عائشه رضي الله عنها اشاره نموده و فرمودند كه: «ألا إنّ الفِتْنَةَ ههُنَا»[[42]](#footnote-42) ترجمه: خبردار كه فتنه از اين جا (خانه) بلند مي‌شود.

در واقع پيامبر اكرمص به طرف مشرق اشاره نمودند، اما انسانهاي مغرض و مريض آن را چگونه تفسير نموده‌اند. و اگر به فرض محال چنانکه گفته‌هاي آنان صحت مي‌داشت كدام عقل و منطق مي‌پذيرد كه پيامبر اكرمص با چنين زني تا هنگام وفات زندگي نمايند و فرضا اگر هم پيامبر اكرمص از چنين زني داراي فرزندي مي‌شدند، پس بنابراين از زني داراي فرزند شده اند كه در رأس همه فتنه‌ها و نفاقها قرار داشته است و در حقيقت اين ظلم و تهمتي است كه به خانواده پاك پيامبر اكرمص وارد مي‌شود كه به هيچ عنوان قابل جبران نيست.

بدون ترديد همسران پاك پيامبر اكرمص يعني مادران مؤمنان، همانند ديگر انسانها، بشرِ عادي (نه مَلَك و نه پيغمبر) هستند و مرتكب لغزشها و خطاهايي شده‌اند؛ اما نه چنان خطاهايي كه شيعيان آن را نسبت به مادران مؤمنان به تصوير كشيده‌اند گويا كه از بدترين انسانهاي دوران پيامبر اكرمص بوده‌اند.

واقعه جنگ جمل و آنچه كه در اين واقعه رخ داده است، فقط اهداف اصلاح‌طلبانه را در پي داشته است و بنابر صواب‌ديد أم‌المؤمنين حضرت عائشه رضي الله عنها و عده‌اي ديگر از اصحاب گرانقدر پيامبر اكرمص رخ داد. اين واقعه هيچ گونه حرَج و مشكلي نداشته است؛ چرا كه أم‌المؤمنين حضرت عائشه رضي الله عنها با اين بيرون شدن مرتكب هيچ خطا و يا گناه غير قابل بخشيدني نشده‌اند. بلكه اين بيرون شدن همانند بيرون شدن از خانه براي حج و عمره در زمان پيامبر اكرمص و بعد از وفات پيامبر اكرمص مي‌باشد؛ چرا كه ايشان بعد از رحلت پيامبر اكرمص براي اداي مناسك حج و عمره از منزل بيرون مي‌شدند.

خداوند متعال همسران پيامبر اكرمص را اختيار كامل براي زندگي و يا جدا شدن از ايشان دادند، ولي با اين وجود امهات المؤمنين زندگي دنيا و آخرت را با آن حضرتص انتخاب نمودند. به همين دليل در طول زندگي گهربار پيامبر اكرمص، ايشان هيچ يك از همسرانشان را طلاق ندادند، چنانکه خداوند متعال در سوره احزاب می فرماید:

ﮋ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﮊ الأحزاب: ٢٨ - ٢٩

«اي پيامبرص به همسران خود بگوييد كه اگر شما زندگي دنيا و زرق و برق آن را مي‌خواهيد، بياييد تا به شما هديه‌اي مناسب بدهم و شما را به طرز نيكويي رها سازم. و اما اگر شما خداوند متعال و رسولش و سراي آخرت را مي‌خواهيد (و به زندگي ساده دنيا از نظر مادي، و احيانا محروميتها قانع هستيد) پس خداوند متعال براي نيكوكاران شما پاداش بزرگي را آماده ساخته است. »

فصل چهارم

**امامت و نص**

**اين فصل داراي دو مبحث عمده و اساسي است:**

**بحث اول:**

**امامت**

**بحث دوم:**

**امامت**

**در پرتو نص، عقلانيت و واقعيت.**

بحث اول

امامت

شيعيان معتقدند كه امامت ائمه، توسط قرآن كريم تصريح شده است و مسئله امامت نزد آنها جزء اصول دين بوده و منكر آن كافر است.

لذا زماني كه صحابه كرامش با حضرت ابوبكر صديقس بيعت نمودند، همة آنان مرتد شدند؛ چرا كه يكي از اصول مهم دين را رها نمودند و اين عملكرد صحابهش بيانگر عدم اعتقاد آنان به اين اصل است، و از طرفي بيعت حضرت عليس با حضرت ابوبكر صديقس بر اثر فشار اجتماعي حاميان خلافت بوده است.

در پاسخ به اين اشكال گفتار خود حضرت عليس كافي است. ايشان انگيزة بيعت خود را با حضرت ابوبكر صديقس چنين بيان می فرماید كه: من براي بيعت با حضرت ابوبكر صديقس به نزد ايشان رفتم و با ايشان بيعت نمودم و در حقيقت اسلام در موقعيت خطير و بحراني قرار گرفته بود و تمام افكار باطل براي نابودي اسلام منسجم شده بودند. به همين دليل در چنين لحظه حساس و بحراني با جديت و اخلاص كامل با حضرت ابوبكر صديقس بيعت نمودم و بر تمام اهداف شومِ سودجويان و افكار غلط آنان خط بطلان كشيده شد و سرانجام حضرت ابوبكر صديقس امور مسلمين را به دست گرفت و با تمام وجود، ايشان را در كارهاي مهم خلافت ياري نمودم.[[43]](#footnote-43)

در ابتداي روايت چنين آمده است كه حضرت عليس تصميم بيعت با ابوبكر را نداشتند؛ چرا كه بر اثر قرابت فاميلي با رسول اكرمص، خود را مستحق احراز مقام خلافت مي‌دانستند و از طرفي ديگر در تعيين خليفه و امام جايگاه ويژه‌اي را براي خود مي‌پنداشتند. اما با وجود همه اين تصوّرات و برداشتها از امتناع ورزيدن بيعت در اول كار، حضرت عليس با حضرت ابوبكر صديقس بيعت نمودند و از عملكرد حضرت ابوبكر صديقس در دوران خلافتشان (مانند قتال با مرتدين و مانعين زكات) تعريف و تمجيد نمودند.

اگر احياناً حضرت ابوبكر صديقس براي اسلام و مسلمين از خود مايه نمي‌گذاشتند، حضرت عليس حضرت ابوبكر صديقس را مستحق چنين تعريف و تمجيدي نمي‌دانستند.

كما اينكه نسبت به اين مسئله سيد‌محمد آل‌كاشف الغطاء چنين اذعان كرده است: زماني كه حضرت عليس كارهاي مخلصانه خليفه اول و دوم را مشاهده نمودند (از جمله نشر توحيد، مجهز نمودن ارتش اسلامي و توسعه جغرافيايي اسلام)، لذا بر اساس تكليف شرعي با ايشان (يعني خليفه اول و دوم) بيعت نمودند.[[44]](#footnote-44)

در عصر كنوني، شيعيان براي مخدوش نمودن چهرة تاريخي صحابه كرامش تمام زمينه‌ها و استعدادهاي فرهنگي را وجهه‌ي همّت خود قرار داده‌اند و تلاش اين گروه، معرفي نمودن صحابه كرامش (اولين ثمره غَرس پيامبر اكرمص) به عنوان يك جامعه خشن، خائن و غاصب حق حضرت عليس و عنوان نمودن اين دروغ كه انگيزه اصلي ايمان آوردن صحابه كرامش رسيدن به مقام و رياست بوده است.

اما آنچه را امروزه شيعيان انجام مي‌دهند، گامي است براي برهم‌زدن اتحاد و انسجام اسلامي و بيشتر نمودن عمق فاجعه و معضلات امروزي جهان اسلام. و از طرفي ديگر گفتارهاي زيباي خداوند متعال و پيامبر محبوبش در مورد صحابه كرامش و همچنين ريشه و اساس نظرات پرمعني و ارتباط پرمحبت و دوستي اهل‌بيت پيامبر اكرمص و صحابه كرامش را چيزي جز اسلام تشكيل نمي‌دهد. به همين دليل شهادت قرآن كريم بر ايمان راستين آنان و زندگي روشن صحابه كرامش با اهل‌بيت بر تمامي افكار، تلاشها و تخيّلات سراب‌گونه شيعه خط بطلان مي‌كش.

حضرت عليس مسئله خلافت را يك امر انتسابي بر اساس نص نمي دانستند بلكه آن را يك مسئله شرعي بر اساس مشورت و تصميم‌گيري شوراي مهاجرين و انصارش تلقي مي‌كردند، بر همين اساس خلافت حضرت ابوبكر و حضرت عمر رضي الله عنهما را نه تنها يك خلافت شرعي و ديني مي‌پنداشتند، بلكه خلافت و كارنامه‌هاي درخشان دوران آن دو خليفه را نمونه و الگوي بارز تاريخي مي‌پنداشتند و از آنان تعريف و تمجيد مي‌نمودند، چنانکه در مسئله مناقشه با حضرت معاويهس اصل خلافت آن دو بزرگوار را به عنوان دليل و سند براي خلافت خودشان مطرح مي‌كنند و در (نهج‌البلاغه) چنين می فرماید كه در مسئله خلافت، همان كساني من را برگزيده‌اند كه حضرات ابوبكر، عمر و عثمانش را بر گزيده بودند.

پس بنابراين هيچ كس حق انتخاب و اختيار را ندارد و نه هم كساني كه حضور ندارند حق رد اين مسئله (خلافت مبني بر مشورت و تصميم‌گيري شوراي مهاجرين و انصارش) را ندارد. لذا حق تصميم‌گيري براي جريان خلافت با مشورت و تصميم‌گيري شوراي مهاجرين و انصارش مي‌باشد و هر كسي را كه آنها (شوراي مهاجرين و انصار)، انتخاب نمايند، همان شخص امام امت است و رضايت خداوند متعال در همين است.

اگر كسي بر اساس انگيزه‌هاي مختلف از اين تصميم و انتخاب سرپيچي نمود آن شخص را دعوت به اصلاح نموده و به جمع خود فرا خوانيد و اگر انكار نمود، به خاطر تمرد و ايجاد خلال در نظم عمومي و خلال در جامعه اسلامي با آن بجنگيد.[[45]](#footnote-45)

اين گفتارهاي زيباي حضرت عليس در كتاب نهج البلاغه وجود دارد. در حقيقت حضرت عليسبراي اثبات حقانيت خلافت خود اين گونه استدلال مي‌نمايند؛ يعني بر اساس نظرات و تصميم‌گيري شورايي كه خلافت خلفاي ثلاثه بنيانگذاري شده، خلافت من هم بر اساس همان نظرات و تصميم‌گيري همان شورا پايه‌ريزي شده است.

در اين استدلال حقانيت خلفاي ثلاثه، روش و مَنِش آنان را و خصوصاً مسئلة خلافت را يك مسئلة شرعي و بر اساس شورا مي‌داند.

پس بنابراين اگر صحابه كرامش منحرف، غاصب و انسانهايي جاه‌طلب و غير ديني مي‌بودند، چرا حضرت عليس عملكرد آنان را براي خود الگو و كارنامه‌هاي آنان را تحسين و در برابر ديگران آنان را به عنوان دليل مطرح مي‌كند و از طرفي ديگر كساني كه معتقد به معصوم بودن حضرت عليس هستند با اين كارها و گفتارها از كجا معصوميت باقي مي‌ماند؛ چرا كه معصوم به كسي گفته مي‌شود كه گناه و خطايي نكند، در صورتي كه حضرت عليس از كساني استدلال مي‌كند كه به قول شيعيان يك جامعه مرتد و منحرف بودند و در حقيقت براي اثبات حق، از عملكرد انسانهايي باطل استدلال مي‌كند و اين بزرگترين خطا و جرم محسوب شده و با عصمت و معصوم بودن حضرت عليس همخواني ندارد. در همين روايت، حضرت عليس از بيعت مهاجرين و انصارش اين گونه سخن مي‌گويد: اگر مهاجرين و انصارش شخصي را به عنوان امام و خليفه مقرر نمودند، رضايت خداوند متعال هم در همين انتخاب است.

بدون ترديد مهاجرين و انصارش با حضرت عليس بيعت نمودند همچنینكه با خلفاي ثلاثه بيعت نمودند و هر يكي از آنان ملقب به امام‌المسلمين شدند. اما آنچه كه تفاوت داشت اين بود كه آن امنيت توسعه و گسترش اسلامي كه در دوران خلفاي گذشته ايجاد شد، در اين دوران (يعني دوران خلافت حضرت عليس به علت تداخل شورشيان در امور مملكت) تحقق پيدا نكرد.

همچنين در همين كتاب نهج البلاغه، حضرت عليس هنگامي كه به ايشان خلافت و به دست گرفتن زمام امور مسلمين پيشنهاد كرده مي‌شود، می فرماید: **«دَعُونِي وَ إلتَمِسُوْا غَيْري أنا لَكُم وَزِيْراً خيرٌ لكُم مِنِّي أمِيْراً»** مرا رها كنيد و به دنبال كسي ديگر برويد؛ چرا كه اگر من وزير شما باشم بهتر است از اين كه امير شما قرار گيرم.[[46]](#footnote-46)

اين كلام زيباي حضرت عليس دليلي واضح بر اين مطلب مهم است كه مسئله خلافت بر اساس نص نيست و اگر چنانکه در اينجا نص و حكم خداوند متعال وجود مي‌داشت، اين گفته حضرت عليس اصلاً درست نبوده است؛ چرا كه حكم خداوند متعال بهترين امر و دستور است و بر ايشان لازم بود كه اين‌گونه مي‌فرمودند**: «خَيْرُ الأمُوْرِ أنْ أكُوْنَ أمِيْراً عَلَيْكُمْ»؛** چرا كه مقتضاي نص و حكم خداوند متعال همين است. خصوصاً زماني كه مردم ايشان را به عنوان خليفه انتخاب مي‌كردند و ايشان از قبول نمودن خلافت ابا مي‌ورزيدند. و چرا حضرت عليس در اينجا درنگ نموده و از بدست گرفتن زمام امور مسلمين عذرخواهي كردند. پس چه دليلي براي كناره‌گيري وجود داشت.

لذا آنچه كه از روايات بالا و عملكرد حضرت عليس روشن مي‌شود اين است كه ايشان اعتقاد به نص بودن مسئله خلافت نداشتند، بلكه آن را يك مسئله شرعي بر اساس شورا و تصميم گيري اهل نظر و انديشه مي‌دانستند.

قرآن كريم زير‌بناي مجموعه‌اي از اصول، عقايد و احكام مي‌باشد. اگر چه تفاصيل و توضيح اين اصولها در سنت مطهّره وجود دارد، اما با وجود همه اين تفاصيل، در قرآن كريم آيه و يا نصي وجود ندارد كه هر خواننده قرآن از آن اثبات امامت را بگونه‌اي صريح بفهمد.

اما آنچه كه بيشتر نياز به تحقيق و جستجوي علمي دارد، روايات موضوع و خودساخته كساني است كه به عنوان روايات تفسيري قرآن ساخته‌اند. اين روايات در طبقات مختلف از نظر ارزش و اعتبار قرار دارد؛ از قبيل احاديث مقبول، مردود، ضعيف و هر سه طبقه اين روايات در زمينه مسئله مهمي همچون خلافت كه در نزد بعضي‌ها جزء اصول دين به شمار مي‌آيد، قابل قبول نيست؛ چرا كه براي مسائل اصولي نياز به دلايل مهم و صحيحي مي‌باشد. روايات مطرح شده از طرف شيعيان براي اثبات امامت فاقد اعتبار مي‌باشد؛ چرا كه اين روايت يا ضعيف و يا عدم دلالت بر اصل امامت و يا اينكه بعضي از روايات با يكديگر در تضاد هستند. لذا از چنين رواياتي نمي‌توان مسئله امامت را ثابت نمود.

حديث غدير خم:[[47]](#footnote-47)

مطالبي كه در اين حديث وجود دارد مثل تبريك گفتن بعضي از صحابه كرامش به حضرت عليس مبني بر اينكه مي‌گفتند مبارك باد شما را اي علي فرزند ابي‌طالب! كه شما در حالي صبح و شام نمودي كه دوست هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستي.[[48]](#footnote-48)

اين حديث براي اثبات امامت، روايات قبلي را باطل مي‌كند. مثل حديث يوم الدّار؛ اين حديث به عنوان نص براي اثبات امامت ذكر شده است و از طرفي ديگر در اين روايت موضوع دوستي حضرت عليس با ساير مؤمنين ذكر شده است و صحابه كرامش اين مسئله را به حضرت عليس تبريك گفتند. لذا همه اين مطلب خود دليلي روشن بر اين مدعا است كه تا قبل از اين صحنه نصّي براي امامت وجود نداشته است.

اگر فرضاً اين حديث را دليلي براي اثبات امامت فرض كنيم گرچه هيچ‌گونه دلالتي بر اين مسئله ندارد؛ ‌چرا كه لفظ «مولا» در حيث به معني محبت و دوستي است كما اينكه خداوند متعال در آيه چهار سوره تحريم به همين مطلب اشاره مي‌كند: ﮋ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮊ التحريم: ٤ «خداوند متعال ياور اوست، و علاوه از خداوند متعال، جبرييلس و مؤمنان خوب و شايسته پشتيبان و دوستدار اوست».

در اين آيه مباركه «مولا» به معني محبت و دوستي است و لذا نمي‌توان از اين كلمه معني خليفه را مراد گرفت؛ چرا كه جبرييلس و مؤمنين، خليفه براي پيامبر اكرمص نيستند و اگر آنچه را كه شيعيان از اين كلمه مراد مي‌گيرند صحيح قرار داده شود، معني اين آيه كريمه اين‌طور مي‌شود كه: جبرييلس و مؤمنين، حاكم، امير و خليفه بر پيامبرص هستند و خود پيامبر اكرمص، محكوم و مأمور آنان به شمار مي‌آيند. حال آن كه پيامبر خداص رهبر همه امت اسلامي بوده‌اند. كما اينكه خداوند متعال در جايي ديگر می فرماید: ﮋ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﮊ المائدة: ٥٥ «تنها خداوند متعال و رسولش و مؤمنان، ياور و دوست شمايند. »

خداوند متعال نفرمودند كه من امير بر بندگانم هستم بلكه خداوند متعال رب و خالق بندگانش مي باشند و همچنين نفرمودند كه پيامبر اكرمص امير مسلمانان هستند بلكه فرموده‌اند كه ايشان نبي و رسول خداوند متعال هستند كه فرمانبرداري از ايشان لازم است و اطاعت از ايشان در حقيقت اطاعت از خداوند متعال است.

در دنباله حديث غدير اين مطلب وجود دارد كه هر يك از صحابه كرامش به حضرت عليس مي‌گفتند كه **«ألْيَوم أصْبَحْتَ مَوْلايَ و مَوْلا كُلِّ مُؤمِنٍ»** ترجمه: اي علي شما دوست و محبوب من و دوست و محبوب هر شخص مؤمن قرار گرفتيد. معني و مفهوم اين جمله غير از محبت و دوستي چيزي ديگر نمي‌تواند باشد؛ چرا كه امكان ندارد كه حضرت عليس به عنوان خليفه مسلمين قرار بگيرد، در حالي كه پيامبر اكرمص در بين مسلمين وجود دارد؛ و اين جمله كه پيامبر اكرمص آن را فرمودند: **«أللّهُم وَالِ مَنْ وَالَاْهُ وَ عادِ مَنْ عَاْدَاهُ**»[[49]](#footnote-49). بار الها دوستي بكن با كسي كه با او (حضرت عليس) دوستي مي‌كند و دشمني كن با كسي كه با او دشمني مي‌كند.

در اين جمله بعضي كلمات بعضي ديگر را تفسير مي‌كنند، چون كه عداوت و دشمني را در مقابل موالات و دوستي قرار داده است.

لفظ مولي در زبان عربي داراي معاني زيادي است. اگر مراد از اين لفظ، نص بر امامت است، پس در حقيقت در باره بحث مهمي همچون امامت نياز به نص صريحي بود كه تمامي اين اختلافات و نزاعهاي علمي از بين مي‌رفت و در واقع ماده اختلاف را ريشه‌كن مي‌كرد، حال آن كه چنين نشده است يلكه كلمه‌اي مطرح شده كه مي‌توان از آن معني محبت و دوستي را مراد گرفت و معني محبت از همه معاني ديگر قوي‌تر به نظر مي‌رسد؛ چرا كه همين كلمه در آيه‌هاي متعدد به معني محبت و دوستي مطرح شده است و لذا در اينجا هم مي‌توان آنرا به همان معني تفسير نمود.

انگيزه مهم ايراد خطبه غدير:

از آنجايي كه اين مسئله علتي بر نزاعهاي علمي شده است، به همين دليل لازم است كه موقعيت ايراد خطبه و مهمتر از همه انگيزه ايراد اين خطبه مطرح شود.

غدير در حقيقت نام مكاني است كه در نزديكي مدينه منوره قرار دارد و در آن مكان پيامبر اكرمص در بين عده‌اي از اهل مدينه و كساني كه خانه‌هايشان در بين راه قرار داشت، به ايراد سخن پرداختند. انگيزه اصلي ايراد اين خطبه موضوعي بود كه در بين بعضي از مسلمين و حضرت عليس رخ داده بود. عده‌اي از مسلمين به خاطر تقسيم غنايمي كه از يمن بدست آمده بود، از حضرت عليس ناراحت شده بودند و اين جريان را به صورت شكايت در محضر پيامبر اكرمص مطرح نمودند. پيامبر اكرمص در مقابل اين جريان عكس العمل نشان داده و به ايراد سخن پرداختند. در حقيقت پيامبر اكرمص با اين عمل قصد رفع نمودن شبهه و ناراحتي‌اي را داشتند كه در بين عده‌اي از مسلمانها ايجاد شده بود؛ چرا كه حضرت عليس به عنوان يك عالم نخبه و قاضي، مسلماً در تقسيم غنايم هيچ نوع كوتاهي و اشتباهي را مرتكب نشده بودند، به همين دليل پيامبر اكرم صبه آن دلهاي مكدر و شاكي و به نوعي به تمام صحابهش و مسلمانان دستور محبت و دوستي با حضرت عليس را دادند.

نسبت به اين توضيح عده‌اي سؤالاتي با اين مضمون مطرح كرده‌اند كه اگر صحابه كرامش با حضرت عليس برادر و دوست نبودند و پيامبر اكرمص براي ايجاد محبت و دوستي چنين نمودند و از طرف ديگر آيا يك مسئله ساده مثل مطرح نمودن مسئله محبت ارزش اين همه آزار و اذيت صحابهش را داشت كه در موسم گرما و مكاني نامناسب فقط براي ايراد خطبه محبت اتراق نمايند؟

در جواب بايد گفت اگر چنانکه مراد و هدف پيامبر اكرمص تنها اعلام امامت حضرت عليس بود، پس چرا در بين حجّاجي كه از شهرها و مسيرهاي دوردست در مراسم حج شركت داشتند، اين مطلب را عنوان ننمودند و در مكان غدير در بين عده‌اي معدود و انگشت‌شمار اين مسئله را مطرح نمودند.

اين مسئله نه جايگاهي از نگاه عقل دارد و نه هم قابل قبول نقل و منطق مي‌باشد. به همين دليل از آنجايي كه مسئله امامت يك مسئله عمومي و فراگير است لازم است كه اعلان امامت و انتخاب يك شخص به عنوان خليفه و زمامدار امور مسلمين، در يك مكان و موقعيت مطرح گردد كه اكثر مردم از آن آگاهي و اطلاع كامل پيدا كنند، پس چه مكان و موقعيتي بهتر از حج كه همه مسلمانان از شهرها و مكانهاي مختلف همچون يمن، بحرين، نجد و غيره كه در آن مراسم حضور داشتند؛ چرا كه مسئله‌اي كه براي امت اسلام حياتي و داراي حيثيت شاهرگ براي اين امت مي‌باشد و تصريح اين مسئله امت را از اختلافات عميق، و خليج‌هاي بزرگ تفرقه و جدايي باز مي‌داشت بگونه‌اي مطرح نشده است كه اين امت را از همه اين معضلات نجات بدهد. پس بهترين موقعيت و جايگاه براي معرفي حضرت عليس به عنوان امام امت مراسم حج بود كه همة مردم در آن حضور داشتند نه در بين راه و آن هم در بين مردم مدينه منوره و عده‌اي ديگر. به همين دليل از اين عمل پيامبر اكرمص چنين معلوم مي‌شود كه ايراد اين خطبه در چنين مكان و موقعيتي جز ايجاد محبت و رفع كدورت از بين بعضي از صحابهش (كه با حضرت عليس در يمن براي انجام مأموريتي بودند) و حضرت عليس چيزي ديگر نبوده است.

حديث منزلت:[[50]](#footnote-50)

حديث منزلت يكي از جمله احاديث و رواياتي است كه پيرامون موضوع و مفهوم اين روايت جنجالهاي زياد علمي و فكري در طول تاريخِ پرفراز و نشيب امت اسلامي بوجود آمده است.

اين روايت اين گونه آمده است كه: **«أنت مِنّي بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسَي».** شيعه از اين حديث شريف براي اثبات امامت حضرت عليس استدلال مي‌كنند. در حالي كه روايت غدير بعد از اين حديث آمده است و در واقع اين برداشت و استدلال را از بين مي‌برد، گر چه حديث منزلت فايده‌اي جز تشبيه خلافت حضرت عليس بر مدينه منوره را به جاي پيامبر اكرمص مثل استخلاف حضرت موسي مي‌باشد كه ايشان برادرشان حضرت هارون را بر قومش به جاي خود گذاشتند، ندارد؛ چرا كه اگر مقصود و هدف پيامبر اكرمص از اين تشبيه، خلافت و جانشيني بعد از خودشان بوده است، پس بايد حضرت يوشَع÷ را به عنوان تشبيه به كار مي‌بردند؛ چرا كه يوشع÷ بعد از وفات حضرت موسي÷ به عنوان جانشين ايشان منصوب شدند و ديگر اينكه حضرت هارون÷ در زمان حيات و زندگي حضرت موسي÷ وفات كردند. اگر منظور پيامبر اكرمص مطلقاً تشبيه بوده است پس بنابراين اين تشبيه زمان پيامبر اكرمص را هم در بر مي‌گيرد، به نوعي كه حضرت عليس در زمان حيات پيامبر اكرمص جانشين ايشان بوده است در حالي كه اين برداشت اصلاً درست نيست؛ چرا كه آن حضرتص در آخر همين حديث فرمودند كه: «إلّا أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِيْ»‌ يعني اين كه بعد از من پيامبري نخواهد آمد.

پس بنابراين مراد از اين تشبيه، تشبيه كلي نيست؛ چرا كه هيچ مدرك عقلي وجود ندارد كه در آن تصريح شده باشد كه حضرت عليس پيامبر و يا نبي بوده است در حالي كه پيامبر اكرمص هم وجود داشته‌اند، چنانکه حضرت هارون÷ به عنوان يك نبي با برادرشان حضرت موسي÷ در يك زمان بوده‌اند. پس نتيجه مي‌گيريم كه آن واقعيتي كه در متن اين حديث نهفته است، تشبيه استخلاف و قرار دادن خليفه بر مدينه منوره (در جنگ تبوك) در صورت نبود و عدم حضور پيامبر اكرمص بوده است. چنانکه حضرت موسي÷ برادرشان حضرت هارون÷ را (در زمان رفتن به كوه طور، جهت مناجات با پروردگارشان) بر قوم خود خليفه قرار دادند.

يكي از مسائل مهم ديگر و ادعاي شيعه نسبت به اين مسئله كه خلافت بعد از پيامبر اكرمص حق مسلم حضرت عليس بود اما ايشان از حق خود منصرف شده و با خلفاي قبل از خودشان درگير نشدند و همچنين هنگامي كه به حضرت فاطمه رضي الله عنها ظلم و بي عدالتي صورت گرفت، ايشان از جگرگوشه پيامبر اكرمص دفاع نكردند.

اما سكوت حضرت عليس و نوع نگرش ايشان به اين مسائل انگيزه‌ها و عوامل مختلفي داشته است. يكي از اين عوامل، ترس از بين رفتن و تخريب اسلام بود و براي اينكه اين حركت نوپا و نهضتي كه براي نجات بشريت قدمهاي موفقيت را بر مي‌داشت، در مقابل حق خودشان ترجيح دادند و اين سكوت حضرت عليس در واقع اسلام را از فرو پاشيدن نجات داد.

جواب كساني كه چنين ادعايي دارند اين است كه چنين مدعياني از عقل و خِرَد انساني برخوردار نيستند و گرنه چنين افواهي را در طول تاريخ به راه نمي‌انداختند. اگر چنانکه امامت رُكني از اركان اسلام مي‌بود همانطوري كه خودشان از مدعيان ركن بودن امامت هستند پس، از اسلام چه چيزي باقي مانده است كه از تخريب و نابودي آن ترس و واهمه‌اي باشد و اگر حضرت عليس سكوت خود را به حق و به جا مي‌دانستند پس چرا در مقابل حضرت معاويهس و ديگران اظهار نموده و آن همه جنگ و كشتار به راه افتاد. لذا آنان كه چنين افواه بي‌معني را به حضرت عليس نسبت مي‌دهند، اذهان كنجكاوي هم وجود دارد كه اين گونه اعتراضات و انتقادات نسبت به عملكرد حضرت عليس مي‌كنند. به همين دليل ما اهل سنت اين‌گونه اعتقاد داريم كه حضرت عليس در مسائل ديني و برخورد با متجاوزين و سهل‌انگاران و تنبيه آنان، از ملامت هيچ ملامتگري ترس و هراسي نداشتند و شايسته مقام آن حضرت نيست كه حتي در مقابل هتك حرمت و يا ترك فروعات اسلامي هم چشم‌پوشي كنند، پس چگونه مي‌تواند در مقابل ترك شدن ركني از اركان مهم اسلام بي‌تفاوت باشد و هيچ‌گونه عكس‌العملي از خود نشان ندهند.

چنانکه خودشان در نهج البلاغه چنين می فرماید كه نصرت و كاميابي و شكست و رسوايي بستگي به تعداد و تجهيزات ندارد بلكه اين دين از آنِ خداوند متعال است و خداوند است كه دينش را بر ديگران غالب و ياري مي‌نمايد و لشكريان دينش را آماده و نصرت مي‌فرمايد تا اينكه به اوج قله‌هاي كاميابي برساند و نور ايمان در اقصي نقاط دنيا طلوع كند و ما هم بر وعده‌هاي خداوند متعال هستيم و خداوند متعال هم وعده‌هايش را به پايه تكميل مي‌رساند و لشكريان دين و ايمان را ياري مي‌فرمايد.[[51]](#footnote-51)

اگر چنانکه امامت حضرت عليس از اركان دين مي‌بود، پس نبايد در مقابل پايمال شدن اين مسئله سكوت مي‌كردند، حال آن‌كه خداوند متعال ايشان را مكلف به حفظ دين نموده است و بنا بر گفته خود ايشان براي دفاع از دين تعداد و تجهيزات مطرح نيست، اما بر خلاف اين ادعاها، عملكرد حضرت عليس در مقابل اين رويدادها چيزي ديگر بوده است تا جايي كه ايشان با خلفاي ثلاثه قبل از خود با ميل و ارادة شخصي خود بيعت نموده و در جهاد و فتوحات و گسترش اسلام با آنان شركت نمودند.

جنگهايي ديگر در دوران تاريخِ خلافت حضرت عليس با حضرات امير معاويه، طلحه و زبيرش به چشم مي‌خورد، اما اين جنگها به خاطر امامت و خلافت نبوده و هيچ شكي نيست كه حضرت عليس در اين جنگها بر صواب (رأي درست) و ديگران بر اشتباه اجتهادي بوده‌اند، با اين وجود كه حضرت امير معاويهس و ديگران بر صواب نبوده‌اند و اشتباه اجتهادي كرده‌اند، اما خداوند متعال هر دو گروه را اهل ايمان معرفي می فرماید:

ﮋ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﮊ الحجرات: ٩

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در ميان آنان صلح را برقرار سازيد. اگر يكي از آنان در حق ديگري ستم كند و تَعدّي وَرزد (و صلح را پذيرا نشود)، با آن دسته‌اي كه ستم كرده و تعدّي مي‌ورزد بجنگيد تا زماني كه به سوي اطاعت از فرمان خداوند متعال بر مي‌گردد و حكم او را پذيرا مي‌شود. هر گاه باز گشت و فرمان خداوند متعال را پذيرا شد، در ميان ايشان دادگرانه صلح را برقرار سازيد و ( در اجراي مواد و شرايط آن) عدالت را به كار بريد؛ چرا كه خداوند متعال عادلان را دوست دارد. »

در اين آيه كريمه گروهي كه بر اشتباه بودند، گروه مؤمن معرفي شده‌اند، پس انگيزه جنگهايي كه بين حضرت عليس و حضرت معاويهس رخ داد به خاطر خونخواهي حضرت عثمانس بوده است نه به خاطر دشمني در دين. حضرت عليس معتقد بودند كه اول همه مسلمانان بيعت كنند و بعد از بيعت، كساني را كه حضرت عثمانس را به قتل رسانده‌اند، قصاص مي‌كنيم. اما حضرت امير معاويهس (بنابر موقعيت و صلاح‌ديد خود) مي‌فرمودند كه ما تا آن زمان بيعت نخواهيم نمود تا حكم اسلامي را بر قاتلين اجرا نفرماييد و به همين دليل اين اختلاف نظر عامل ايجاد جنگ در بين مسلمانان شد.[[52]](#footnote-52)

حضرت عليس در رابطه با آنچه كه بين ايشان و اهل صفّين رخ داد، در نهج البلاغه چنين می فرماید: پروردگارِ ما يكي است و دعوت ما در اسلام و فعاليتهاي آن در يك مسير است و در ايمان آوردن به خداوند متعال و تصديق پيامبرش نه بر شما برتريم و نه شما بر ما برتري داريد و مسئوليت همة ما يكي است و آنچه كه ما با هم در آن اختلاف داريم، به خاطر شهادت حضرت عثمانس است و ما در اين جريان مقصر نيستيم.[[53]](#footnote-53)

اگر چنانکه اين جنگها به خاطر عداوت آنان با اسلام و مسلمين صورت گرفته بود، پس چطور ممكن است كه حضرت حسنس با دشمنان اسلام و مسلمانان (حضرت معاويهس) كنار بيايد و صلح نمايد، چنانکه بعضي‌ها معتقدند كه جنگ حضرت عليس با حضرت معاويهس به خاطر عداوت و دشمني كه آنان با اسلام و مسلمانان داشتند، صورت گرفته است. ‌به همين دليل عكس‌العمل حضرت حسنس بر اين تفكر غلط خط بطلان مي‌كشد.

زماني كه حضرت حسنس با حضرت معاويهس صلح نمودند چنين فرمودند كه: «أرَي وَ اللهِ مُعاويةَ خيراً لِيْ مِِن هوُلَاءِ الّذين يَزْعُمُوْنَ أنهُم شيْعَۀُ لي إبْتَغَوْا قَتْلي و إنتَهَبوا ثَقلي و أخَذوا مالي، وَ الله لان آخُذ مُعَاوِيَة عهداً أحقن بِه دَمِيْ وَ آمَن به في أهْلي خَيرٌ مِن أن يَقْتلوْني فَيُضِيْع أهل بيتي وَ أهْلي».[[54]](#footnote-54) قسم به خداوند متعال، من حضرت معاويهس را از اين كساني كه گمان (ادعا) مي‌كنند كه پيروان من هستند بهتر و شايسته‌تر مي‌بينم. (در حالي ادعاي محبت مي‌كنند كه) خواهان قتل من هستند و اموال من را به يغما مي‌برند. قسم به خداوند متعال اگر كه من از حضرت معاويهس عهدي بگيرم (با ايشان صلح كنم) تا اينكه خون من ريخته نشود و اهل من بوسيله آن عهد در امان باشند، بهتر از اين است كه اين مدعيان دروغين محبت با اهل بيت، خود من را (مانند برادرم حضرت حسينس) بكشند و اهل خانواده من را به حال خود واگذارند.

بدون شك حضرت حسنس همان كاري را انجام دادند كه براي امت اسلام و خودشان بهتر بود، چنانکه پيامبر اكرمص در حق ايشان اين‌گونه پيشگويي نمودند كه فرزندم حسن سيدي است كه اميد است توسط ايشان در بين دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و صفا ايجاد شود[[55]](#footnote-55). حضرت حسينس هم مانند برادر بزرگشان حضرت حسنس در دوران خلافت اسلامي حضرت معاويهس هيچ عكس‌العملي از خود نشان ندادند (چرا كه حكومت اسلامي بوده و نيازي هم ديده نمي‌شده است) تا اينكه حكومت اسلامي به يزيد سپرده شد. در اين دوران، حضرت حسينسپرچم جهاد و مبارزه را بر عليه حكومت وقت (به علت مشروع نبودن آن) بلند نمودند (قابل ذكر است كه يزيد صحابي نبوده است).

از توضيحات بالا معلوم شد كه چرا حضرت حسنس در مقابل حضرت معاويهس كوتاه آمد و حضرت حسينس نه تنها در مقابل حضرت معاويهس قيام نكردند بلكه مطيع و فرمانبردار بودند و در دوران حكومت يزيد پرچم مبارزه را بلند نمودند.

حضرت عليس به هيچ كس از كساني كه با آنان درگير بودند، نسبت شرك و نفاق را نمي‌دادند بلكه در حق آنان اين‌گونه مي‌فرمودند كه آنان برادران ما هستند كه بر عليه ما بلند شدند.[[56]](#footnote-56)

حضرت عليس پيروانشان را از دشنام و لعن منع مي‌فرمودند، چنانکه به پيروانشان در نهج البلاغه می فرماید: **«إنّي أكْرَهُ لَكُمْ أنْ تَكُوْنُوْا سَبّابِيْنَ**[[57]](#footnote-57)». من براي شما ناپسند مي‌دانم از اين كه شما دشنام‌دهنده باشيد.

شايسته نيست كه يك فرد مسلمان دشنام‌دهنده و لعنت‌كننده باشد و از ديدگاه اسلام لعنت‌كنندگان و توهين‌كنندگان جزء شفاعت‌شدگان نيستند.آنچه كه جاي نگراني است، اينست كه بعضي از شيعيان توهين و لعن را جزء كارهاي مهم و مشغوليتهاي خود قرار داده‌اند.

خداوند متعال بر صحابه كرام و اهل بيتش رحم نمايد؛ چرا كه او از آنان راضي و آنان هم از خداوند متعال راضي شدند و اميد است كه خداوند متعال ما را با آنان در بهشت و خوشيهاي آن يكجا جمع بگرداند.

بحث دوم

بررسي امامت از ديدگاه نص، عقل و واقعيت

در بحثها و بررسي‌هاي گذشته مشخص شد كه براي امامت نص صريحي وجود ندارد و بدون ترديد نقل صحيح هيچ‌گونه مخالفتي با عقل صريح ندارد.

از طرفي ديگر آيا امامت با عقل موافقت دارد و آيا با واقعيت همخواني دارد؟

هنگامي كه از ديدگاه عقل بررسي مي‌كنيم آنچه كه بين آنان (صحابه كرام و اهل‌بيتش) اتفاق افتاده است از قبيل برقراري رشته‌هاي فاميلي و خانوادگي و نام‌گذاري فرزندانشان با نامهاي بزرگان صحابه كرامش و همچنين تمجيد و تعريف عده‌اي از عده‌اي ديگر نه تنها دليل محبت و ارتباط عميق دين و ايماني آنان است، بلكه آنچه را كه شيعيان در رابطه با امامت مي‌بافند، اين نوع ارتباطات بر همه تلاشهاي شيعه خط بطلان مي‌كشد. ائمه كرام از ديدگاه شيعه معصوم هستند و هنگام ترس و خطر از تقيه استفاده مي‌كنند.[[58]](#footnote-58) در حالي كه اين دو قضيه يعني عصمت و تقيه دو مسئله مخالف با همديگر هستند و امكان جمع شدن با هم را ندارند.

در رابطه با اين مسئله از مدعيان عصمت و تقيه در اذهان عموم مردم با سواد اين سؤال ايجاد مي‌شود كه آيا شما قانون و ضابطه‌اي مشخص داريد كه طلاب و حوزه‌هاي علميه و شخصيتهاي فرهنگي و علمي شما توان و قدرت تشخيص آنچه را كه ائمه بنابر حقيقت و واقعيت مطرح نموده‌اند، از گفته‌هايي كه بر اساس تقيه مطرح شده‌اند، جدا نمايند؟

علما و شخصيتهاي ديني در بسياري از مسائل با هم اختلاف دارند و اگر چنانکه از آنان سؤال شود كه آيا اين مسائل مطرح شده اختلافي بر اساس تقيه گفته شده‌اند و يا اينكه بر اساس حقيقت مطرح شده‌اند، جوابي قانع‌كننده و تعيين‌كننده ندارند؛ چرا كه خود علمايشان با همديگر در اين رابطه اختلاف دارند.

به همين دليل، قانوني مشخص براي تشخيص تقيه از غير آن وجود ندارد. اين نوع مسائل مطرح شده، نگرش علمايشان مي‌باشد چه برسد به عامه مردم.

سؤالي ديگر كه اذهان را به طرف خود متوجه نموده اين است كه آيا تقيه در حال ضرورت جايز است و آيا شخص معصوم اجازه تقيه را دارد يا خير؟

جواب اين‌كه، تقيه براي غير معصوم در حال ضرورت جايز است همانطوري كه براي حضرت عمار ياسرس اين موقعيت اضطراري از طرف مشركين پيش آمد و ايشان طبق آنچه كه آنان راضي مي‌شدند، صحبت نمودند و مشركين به همين دليل حضرت عمار ياسرس را رها كردند. اما زماني كه حضرت عمار ياسرس در محضر پيامبر اكرمص حاضر شدند، ايشان به حضرت عمار ياسرس فرمودند كه «إنْ عَادُوْا، فَعُدْ [[59]](#footnote-59)» يعني اينكه اگر آنها دوباره (اين آزارها و شكنجه‌هاي سخت را) تكرار كردند، شما هم (به خاطر حفاظت جان خود)، اخفاي عقيده را تكرار كنيد.

اما شخصي كه معصوم است، در هيچ موقعيتي اجازه تقيه را ندارد؛ چرا كه تقاضاي عصمت عدم اشتباه و خطا نمودن در تبليغ دين مي‌باشد.

پيامبر اكرمص در رابطه با تبليغ دين هيچ‌گاه از هواي نفس و جانب خودشان صحبت نمي‌كردند. چنانکه در اين باره قرآن كريم نيز گواهي مي‌دهد: ﮋ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﮊ النجم: ٣ - ٤ «و (محمدص) از روي هوا و هوس سخن نمي‌گويد. و آن (چيزي كه با خود آورده است و با شما در ميان نهاده است) جز وحي و پيامي نيست كه (از سوي خداوند متعال به جانب ايشان) وحي و پيام مي‌گردد».

طبق اين آيه مباركه آنچه را كه پيامبر اكرمص ايراد مي‌فرمودند، حق و جزءِ وحي و شريعت اسلام مي‌باشد. اين است معني معصوم بودن؛ چرا كه معصوم در هيچ حالتي اجازه دروغ و تقيه ندارد.

كساني كه دروغ و تقيه را در مسئله دين در موقعيتهاي ضروري تجويز مي‌كنند، در واقع آنها دروازة تجويز دروغ بستن بر خداوند متعال را باز مي‌كنند. به همين علت است زماني كه يكي از جمله اصحابش از پيامبر اكرمص سؤال نمود كه آيا آنچه را شما در حالت خشم و غضب مي‌گوييد بنويسيم يا خير؟ آن‌حضرتص در جواب فرمودند: «**أكْتُبْ فَإنّي لا أَقُوْلُ إلا حَقّاً»**؛ يعني بنويس (‌هر چه را كه من مي‌گويم) چرا كه آنچه را كه من مي‌گويم، جز حق چيزي ديگر نيست.

پيامبر اكرمص در مورد شخصي چنين فرمودند كه: «**بِئسَ أخُوْ الْعَشِيْرَةِ، فَلَمّا دَخَلَ عَلَيْهِ هَشّ فِيْ وَجْهِهِ وَ إبْتَسَمَ**[[60]](#footnote-60)» در ابتدا پيامبر اكرمص نسبت به آن شخص فرمودند كه بدترين برادر قوم آمد، اما زماني كه در مجلس پيامبر اكرمص حاضر شد، آن‌حضرتص با اخلاقي زيبا و چهره‌اي خندان با او برخورد كردند. عده‌اي از جمع حاضر اين عمل پيامبر اكرمص را تقيه تلقي نمودند، اما در حقيقت اين تقيه نبود، بلكه خنده و برخورد خوب يكي از جمله مسائل اخلاقي اسلام است. دوم اينكه پيامبر اكرمص نفرمودند كه **«أنْتَ نِعْمَ أخُوْ الْعَشِيْرَة»** يعني اينكه تو بهترين برادر قوم هستي؛ چرا كه اگر چنين برخورد مي‌كردند اين عملشان يك عمل دروغ در حق آن شخص قرار مي‌گرفت؛ چرا كه معصوم هيچگاه دروغ نمي‌گويد. شيعيان، حضرت عليس را معصوم مي‌دانند اما زماني كه با كلمات و جملات زيبايي كه مخالف عقايد شيعه و تفكرات آنان است برخورد مي‌كنند،آنرا به تقيه ربط مي‌دهند و گفته‌هاي حضرت عليس را حمل بر تقيه مي‌كنند. پس، از ديدگاه عقل، تقيه و عصمت هيچ نوع همخواني با يكديگر ندارند، مگر اينكه طبق ضرب المثل مشهور عربي كه (ماهي و سوسمار با هم در يك مكان زندگي نمي‌كنند) يعني اينكه اگر همزيستي اين دو موجود امكان پذير مي‌بود، آنگاه جمع شدن اين دو مقوله متضاد، يعني تقيه و عصمت هم امكان‌پذير مي‌بود، اين مسئله را بر همديگر قياس مي‌كرديم.

در صورتي كه حقيقت اين است كه هيچ گاه ائمه بزرگوار دين به جز از خداوند متعال از كسي ديگر نترسيده‌اند و خصوصا در مسئله دين تقيه نكرده اند، چنانکه شيعيان رواياتي در اين زمينه دارند كه دليل عدم ترس و خوف آنان از كسي ديگر غير از خداوند متعال را به اثبات مي‌رساند.

نمونه‌اي از اين روايات، روايت خَواتيم (انگشتري‌ها) مي‌باشد. علماي شيعه امثال كليني در اصول كافي اين حديث را روايت كرده‌اند. روايت از اين قرار است كه **«إنّ كلَّ إمامٍ فَضَّ الخاتمَ بِهِ فِيْ أوّلِ إمَامَتِهِ، وَ لَمّا فَتَحَ الباقِِرُ فِضَّتَهُ وَجَدَ فِيْهِ (فَسِّر كتابَ اللهِ تعالي وَ صَدِّقْ أبَاكَ وَ وَرِّثْ إ بْنَك وَ إصْطَلِح الأمْةَ وَ قُمْ بِحَقّ اللهِ تعالي وَ قُل الحقَّ في الْخُوْفِ وَ الأمْنِ وَ لا تَخْشَ إلّا اللهَ تعالي) فَفَعَل**[[61]](#footnote-61)». به هر امامي در اول امامتش انگشتر ويژه‌اي داده مي‌شد. هنگامي كه امام باقر رحمه الله تعالي انگشتر خود را تحويل گرفتند، بر آن انگشتر چنين نوشته شده بود كه كتاب الله را تفسير كن و پدرت را تصديق كن، فرزند خود را وارث خود قرار بده و امت را درست و اصلاح نما و با حق الله قيام نما و كلمه حق را در موقعيت خطر و امنيت بيان كن و از هيچ كس جز خداوند متعال نترس، او (امام باقر رحمه الله تعالي) نيز اينگونه عمل نمودند.

روايت ديگري با همين موضوع از امام صادق رحمه الله تعالي هم روايت شده است. اين روايت به وضوح بيانگر اين مطلب است كه امام باقر و امام صادق رحمهما الله تعالي از هيچ كسي غير از خداوند متعال نمي‌ترسيدند و كلمه حق را در هر موقعيتي كه قرار داشتند‌، بيان مي‌فرمودند.

قسم به خداوند متعال كه آقاي ميثم بحراني راست گفته كه هنگامي كه با جملات و گفته‌هاي شيرين حضرت علي كه نسبت به حضرات ابوبكر و عمرش گفته‌اند برخورد كرده، چنين گفته است كه اين مدح و ستايش حضرت عليس از شيخين با عقايد ما شيعيان منافات دارد، يا اينكه اين اقوال، گفته‌هاي حضرت عليس نيستند و يا اگر كه هستند پس اجماع و عقيده ما غلط است.[[62]](#footnote-62)

اين نظر را آقاي بحراني بر اساس تقيه نگفته است بلكه بر اين اساس گفته است كه با وجود ديدگاه مثبت حضرت عليس نسبت به صحابه كرامش، ما در دو موقعيت قرار مي‌گيريم و يا اينكه اين گفته‌ها را انكار كنيم و يا اينكه اجماع و ديدگاه منفي ما نسبت به صحابه كرامش غلط باشد. علماي شيعه معتقدند كه كتاب نهج البلاغه مجموعه گفته‌هاي حضرت عليس مي‌باشد، اين تأييد در واقع آنچه را كه علماي شيعه بر عليه صحابه كرامش اجماع نموده‌اند، اشتباه و غلط قرار مي‌دهد؛ چرا كه آنان را بر سر دوراهي قرار مي‌دهد.

يا بايد كه شيعيان اين گفته‌ها را انكار كنند كه در آن صورت كتاب نهج البلاغه نسبتش به حضرت عليس منتفي مي‌شود و يا اينكه تفكرات و عقايد واهي آنان نسبت به صحابه كرامش بي‌پايه و اساس تلقي شود.

بديهي است كه صورت اول را نمي‌پذيرند، چرا كه كتاب نهج البلاغه صحيح‌ترين كتاب براي شيعيان بعد از قرآن است. پس بنابراين صورت دوم باقي مي‌ماند و آن هم بي‌پايه و اساس بودن اجماع غلطشان نسبت به جامعه صحابه كرامش واضح مي‌گردد؛ چرا كه صحابه كرامش از طرف حضرت عليس مورد تأييد و تعريف و تمجيد در كتاب نهج البلاغه واقع شدند.

به همين دليل با اين وضعيت از ديدگاه عقلي نتيجه مي‌گيريم كه نصي صريح و قطعي براي امامت وجود ندارد.

سؤال اينجا است كه مسئله امامت و نص صريح براي اين مسئله تا چه اندازه با واقعيت همخواني دارد. شيعيان اعتقاد دارند كه ائمه دوازده‌گانه معصوم هستند و آنان براي خلافت از جانب خداوند متعال برگزيده شده‌اند و در نتيجه خلافت غير معصوم درست نيست؛ چرا كه غير معصوم امكان دارد كه در تبليغ دين اشتباه بكند، از اين رو صلاحيت خلافت مسلمين را ندارد. به همين دليل وجود معصوم براي حفظ دين تا قيامت يك امر لازم و ضروري است.

اگر به فرض مثال ادعاي آنان قابل پذيرش باشد، بايد گفت كه اين قضيه يك قضيه خيالي است كه فقط وجود ذهني دارد، ولي داراي واقعيت خارجي نيست؛ چرا كه بحمد الله ما امروز شاهد بقاء و پيشرفت اسلام هستيم در صورتي كه در بين مسلمانان يك شخص معصوم كه مشاهده شود و در مشكلات و معضلات ديني و اجتماعي به آن مراجعه شود، وجود ندارد و امت اسلامي اعم از شيعه و سنّي كه يك امت دعوت و اجابت مي‌باشند در تمامي مسائل به علما و انديشمندان مراجعه مي‌كنند نه به شخصيتي معصوم.

پس بنابراين اگر اعتماد امت بر علما و تلاشهاي علمي و ديني دانشمندان گذشته قابل قبول و صحيح مي‌باشد، پس به طريق اولي مي‌توان بر تلاشهاي شاگردان مكتب پيامبر اكرمص از زمان شروع نهضت و حركت اسلامي دوران پيامبر اكرمص تا دوران كنوني اعتماد كرد و اين واقعيتي است كه جهان اسلام و امت اسلامي آن را پذيرفته‌اند، ‌اگر چه عده‌اي منكر آن هستند ولي اين انكار، توان زير سؤال بردن اين واقعيت را ندارد.

امروزه اجتهاد و تلاش ديني علماي اسلام بر اساس دليل و مدرك علمي پذيرفته مي‌شود. پس متقابلاً اجتهاد و تلاشهاي ايماني صحابه كرامش بر اساس موافقت با دين اسلام به طريق اولي بايد كه پذيرفته شود؛ چرا كه آنان حاملان و داعيان اصلي كتاب خداند متعال و سنّت رسول اللهص مي‌باشند.

از طرفي آن بزرگواران با لغت و لهجه‌هاي عربي بيشتر آشنا بودند و شاهد و ناظر وقايع و مسائل به وجود آمده در آن زمان بوده و در دوران نزول وحي زندگي و داراي فهم و درك عميق‌تري نسبت به اسلام و دين از كساني كه بعد از دوران ايشان آمده‌اند، بودند.

امروزه حكومتهاي اسلامي معاصر را امت اسلامي، صحيح و قابل قبول مي‌دانند. در صورتي كه شخصيتهاي حاكم بر اين حكومت‌ها معصوم نيستند، پس خلافتهاي اسلامي دوران صحابه كرامش در صورتي كه خليفه مسلمين هم معصوم نبودند، به طريق اولي قابل قبول هستند.

به هر حال دين اسلام ديني است كه موافق با عقل، منطق و واقعيت است. به همين دليل اعتقاد داشتن به نص براي امامت،امري است كه موافق با واقعيت و عقل نيست بلكه مسئله‌اي كاملاً تخيّلي بوده و وجود خارجي ندارد.

اما كساني كه اعتقاد به عصمت و ساير مسائل مطرح شده دارند، از گفته‌هاي خود دفاع مي‌كنند؛ چرا كه اين نظريات فوايد مادي و اقتصادي بزرگي را براي آنان در بر داشته و دارد، كه با اسم ائمه و معصومين و ادعاي محبت دروغين با اهل بيتش قرنها است كه از طبقات و اقشار مختلف،‌ خصوصاً قشر فقير و زود باور جامعه اخّاذي‌هاي زياد و كلاني كرده‌اند و مشخص هم نمي‌شود كه اين پولهاي هنگفت كجا و چگونه مصرف و هزينه مي‌شوند. مصلحت ديگري كه براي اين گروه دارد، قداستي است كه آنان براي خود قائل هستند و خود را از اقشار ديگر برتر مي‌دانند و همچنين حكومت و قدرت را به دست گرفته‌اند تا عقايد باطل خود را ترويج بدهند.

آنان با نام ائمه معصومين بر مردم حكومت مي‌كنند و به دنبال حفظ منافع مادي و سياسي خود هستند. در صورتي كه براي نگاه داشتن قدرت نامشروع خود از اهرُم ائمه استفاده مي‌كنند و هر نوع حكومتي را غير از حكومت معصوم باطل مي‌دانند.

**فَنَسْألُ اللهَ تَعَالَيْ أنْ يَهْدِيَنا وَ إيّاهُم الرِّشَادَ وَ أنْ يُرِيَنَا الحَقّ حَقّاً وَ يَرْزُقَنا إتّّباعَهُ وَ أرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلاً و إرْزقْنا إجْتِنَابَه.**

سخن آخر

بعد از گشت و گذار در باغچه‌هاي حقايق علمي از كلام خداوند متعال و پيامبرش و گفته‌هاي اهل‌بيتش به اين نتيجه روشن رسيديم كه همانا منافقين در طول تاريخ و خصوصاً در زمان پيامبرص مشخص و معلوم بودند و آنان هيچ نقشي در جهاد، دعوت دين و پيشبرد اهداف اسلامي نداشتند و همانا دين اسلام توسط قهرماناني بزرگ به نام صحابهش ترقي كرد و همانها در ركاب پيامبر اكرمص با مخالفين جهاد نمودند و بعد از رحلت پيامبر اكرمص با مرتدين و كساني كه هدفشان خاموش كردن چراغ اسلام بود، جهادكردند و اسلام واقعي را در اقصي نقاط دنيا منتشر ساختند.

قابل ذكر است كه صحابي به كسي گفته مي‌شود كه پيامبر اكرمص را ملاقات نموده و به ايشان ايمان آورده و با ايمان از دنيا وفات كرده باشد. همانند سابقين اولين از مهاجرين و انصارش. همان كساني كه در دوران ضعف و ناتوانايي اسلام بدون هيچ‌گونه چشم‌داشت و طمع مالي ايمان آوردند و تمامي خطرات را از قبيل شكنجه، تبعيد و از دست دادن مال و سرزمينشان با جان و دل پذيرفتند و با همين رشادتها و ايثارگريهاي مخلصانه زمينة رشد دين را فراهم نموده و كلام الهي را به جهانيان رساندند. كما اينكه خداوند متعال آنان را چنين معرفي مي‌نمايند: ﮋ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﮊ الفتح:٢٩

«(صحابهش) در برابر كافران تند و سرسخت و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند ايشان را در حال ركوع و سجده مي‌بيني آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند. »

صحابهش اين گروه تأييد شده از بالاي هفت آسمان در كلام و وحي الهي، نمونه‌ها و برگهاي زرين و زيبايي را در تاريخ به عنوان الگويي تاريخي از خود به جا گذاشتند.

آنان و اهل‌بيت پيامبر اكرمص همانند يك جسد واحد بودند و دليل اين ادعا ايجاد رشته‌هاي فاميلي، تعريف و تمجيد از يكديگر، اخوّت و برادري بين آنها مي‌باشد؛ و همه اين نمونه‌هاي اخلاقي و برادري در گفته‌هاي زيباي به جا مانده از اهل‌بيتش در لابلاي كتابهاي مهمي همچون نهج البلاغه و احاديث به چشم مي‌خورد. به همين دليل بعد از اين همه صف‌آرايي و نزاعهاي علمي راهي به جز تمسك جستن به قرآن و احاديث پيامبر اكرمص باقي نمي‌ماند.

نزول قرآن و تضمين حفاظتش تا قيامت يكي از نعمتهاي بزرگي است كه خداوند متعال به امت اسلامي عنايت فرموده است تا در موارد لزوم و حل معضلات و مشكلات علمي و ديني به آن مراجعه شود.

پس اي مسلمان شيعي و سني، به كتاب و كلام الهي مراجعه نما و در درياي بيكران پُر از مرواريدش غوطه‌ور شو و جوابهاي زيباي مرواريد‌گونه سؤالهايت را از آن دريافت نما.

**وَ آخِرُ دَعْوَانَا أنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبّ الْعَالَمِيْنَ**

1. - رواه أبونعيم في الحلية 1/76. [↑](#footnote-ref-1)
2. - رواه البزّار/2285 و قال في مجمع الزوائد: رواه البزّار و رجاله ثقاتٌ: 1/ 157. [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحيح البخاري: كتاب الإيمان، باب خوف المؤمن من أن يحبط عمله و هو لايشعر. [↑](#footnote-ref-3)
4. - تفسير طبري 6/408، طبري مجمع البيان 5/81،82. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الفتاوي7/214. [↑](#footnote-ref-5)
6. - صحيح بخاري/4503، صحيح مسلم/5359، التبيان5/167، مجمع البيان5/5. [↑](#footnote-ref-6)
7. - منهاج السنّة النّبوية8/429. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مجمع البيان 9 / 193 . بحار 20 / 326 . [↑](#footnote-ref-8)
9. - آيت الله جعفر سبحاني در كتابي به نام گفتگوي علمي با عنوان صحبت و صحابي با شيخ صالح بن عبد الله قاضي و مفتي دادگاه قطيف . صفحه 159 . [↑](#footnote-ref-9)
10. - الإرشاد/13 ، روضة الواعضين/ 75، بحار الأنوار 38 / 243 . [↑](#footnote-ref-10)
11. - معاني القرآن للنّحاس 4/187. فتح القدير للشوكاني 3/253 . [↑](#footnote-ref-11)
12. - كافي جلد 4/548 ـ البحار 96 / 387 ــ نورالثقلين 1/ 541 ـ‌ كامل الزيارات/ 44. [↑](#footnote-ref-12)
13. - تفسير الميزان 9/373. [↑](#footnote-ref-13)
14. 1- الإصابة في تمييز الصحابة/9. [↑](#footnote-ref-14)
15. - فتح الباري: ‌رقم حديث 690 ، منهاج السّنة 7/ 220: محقق كتاب تدريب الراوي شيخ عبدالوهاب عبدالطيف استاد دانشكده اصول دين در دانشگاه الأزهر ( 2/215) برداشتهايي از عدالت را مطرح كرده كه يكي از آنان پرهيز از دروغ بستن عمدي به پيامبر **صلی الله علیه وآله وسلم** است و تعدادي از اقوال علما را هم در اين مورد نقل كرده است. [↑](#footnote-ref-15)
16. - اين لفظ مسلم است 1695 و در حق ماعز **اسلمي** س **گفته شده است.**  [↑](#footnote-ref-16)
17. - بخاري/6780. [↑](#footnote-ref-17)
18. - كافي 1 / 65 ـ وسائل الشيعة 27 / 208 ـ البحار2 / 228. [↑](#footnote-ref-18)
19. - الأنوار الكاشفة/262. [↑](#footnote-ref-19)
20. - البخاري/6097. [↑](#footnote-ref-20)
21. - البخاري/6215. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الخصال/640، البحار 22/ 305، حدائق الأنس 200. [↑](#footnote-ref-22)
23. - البخاري/3518. [↑](#footnote-ref-23)
24. - البخاري/6215. [↑](#footnote-ref-24)
25. - البخاري/6215. [↑](#footnote-ref-25)
26. - البداية و النهاية 4/ 29، منهاج السّنة 4/ 169. زماني كه حضرت عمر خبر شهادت پيامبرص را شنيدند بر جايشان نشستند اما اين نشستن از شدت هول اين خبر بود و زماني كه بعضي ازصحابه صدا مي‌زدند كه بميريد بر آنچه كه پيامبرتان بر آن وفات نموده ، ‌پس اين نشستن به مدت كوتاهي بوده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. 1- البداية و النهاية4/380.  [↑](#footnote-ref-27)
28. - زهراي معصومه نمونه يك زن بلند مرتبه 55/56. [↑](#footnote-ref-28)
29. - نهج البلاغه خطبه 228، شرح إبن أبي الحديد 12 / 3، شرح محمد عبده 2/ 222. [↑](#footnote-ref-29)
30. - نهج البلاغه خطبه 134، شرح إبن أبي الحديد8 /296، شرح محمد عبده 2/ 18. [↑](#footnote-ref-30)
31. - شرح نهج البلاغه إبن أبي الحديد15/ 76. [↑](#footnote-ref-31)
32. - شرح نهج البلاغه ميثم بحراني4/98. [↑](#footnote-ref-32)
33. - ترمذي/2682، أبوداوود/3641. [↑](#footnote-ref-33)
34. - مرآة العقول1/ 111تحت عنوان ثواب العالم و المتعلم. [↑](#footnote-ref-34)
35. - الحكومة الإسلامية، تحت عنوان صحيحة القداح ص 93. [↑](#footnote-ref-35)
36. - منهاج السنة النبوية4/220. [↑](#footnote-ref-36)
37. - الإرشاد/167، المناقب 4 /112، الكافي 1/ 286، معجم الخويي 13/ 45. [↑](#footnote-ref-37)
38. - مقاتل الطالبين 92/ 453، المناقب4/112 و 175، اعلام الوري /212 و243، البحار10/250 . 44/ 163 و 168 و 169. جلد 36، 45، 63، 67؛ التنبيه و الإشراق/263 كشف الغمة2/ 217 و341. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مرأة العقول20/42، فصل تزويج أم كلثوم. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مرأة العقول21/ 197باب المتوفي عنها زوجها المدخول بها أين تعتدّ. [↑](#footnote-ref-40)
41. - مرأة العقول20/ 45 باب تزويج أم كلثوم. [↑](#footnote-ref-41)
42. - وصول الأخيار، عاملي/83؛ صراط المستقيم3 /142. [↑](#footnote-ref-42)
43. - شرح نهج البلاغه إبن أبي الحديد6/95؛ بحار33 /568؛ الفارات لللثقفي2/ 305ـ307. [↑](#footnote-ref-43)
44. - اصل الشيعة الإثني العشرية و اصولها/123 ـ 124. [↑](#footnote-ref-44)
45. - نهج البلاغه خطبه 6 شرح ابن ابي الحديد14/ 35، شرح محمد عبده3/7 بحار الأنوار32/ 368. [↑](#footnote-ref-45)
46. - نهج البلاغه خطبه 92، بحار الأنوار32/ 36، شرح إبن أبي الحديد7/ 34. [↑](#footnote-ref-46)
47. - اصل حديث در صحيح امام مسلم وجود دارد/2408 ـ و مطالب اضافي حديث ضعيف مي‌باشد. كافي1/289. [↑](#footnote-ref-47)
48. - مسندامام احمد/18011 ـ اين حديث ضعيف است چرا كه يكي از راويانش علي بن زيد بن جدعان است كه ضعفش مشهور است،‌ تقريب التهذيب/401، البحار37/159. [↑](#footnote-ref-48)
49. - سنن إبن ماجه/116، مسند امام احمد/952، بحار الأنوار35/184. [↑](#footnote-ref-49)
50. - صحيح امام بخاري/ 3704، صحيح امام مسلم/2404، كافي8 /107. [↑](#footnote-ref-50)
51. - نهج البلاغه خطبه 147، شرح إبن أبي الحديد9/100، شرح محمد عبده 2/29 . [↑](#footnote-ref-51)
52. - نهج البلاغه خطبه 58، شرح إبن أبي الحديد17/141، شرح محمد عبده3/114، بحار الأنوار33/307. [↑](#footnote-ref-52)
53. - تاريخ طبري4/437، البداية و النهاية7/239، في الملل و الآهواء والنحل/4، مجموعة الفتاوي 25/72. [↑](#footnote-ref-53)
54. - الإحتجاج للطبرسي 2 /290 ، بحار الأنوار 44 / 20 . [↑](#footnote-ref-54)
55. - صحيح امام بخاري/2704، بحار الأنوار43/298. [↑](#footnote-ref-55)
56. - وسائل الشيعه 11/ 62، الإحتجاج2/40، تفسير العياشي2/20 و151، البحار32/324. [↑](#footnote-ref-56)
57. نهج البلاغه خطبه 206، شرح إبن أبي الحديد11/21،‌ شرح محمد عبده 2/ 185، البحار32/561. [↑](#footnote-ref-57)
58. - تهذيب المقال للأبتهي لمّا تحدث عن زرارة بن أعين5/356. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مستدرك حاكم/3362، سنن بيهقي كبري/16673، كافي2/219، وسائل الشيعه16/226. [↑](#footnote-ref-59)
60. - صحيح امام بخاري/6032، كافي2 /326، مستدرك الوسائل9/36، بحار الأنوار16/281. [↑](#footnote-ref-60)
61. - اصول كافي/280، البحار36/210، التبصره/39. [↑](#footnote-ref-61)
62. - شرح نهج البلاغه، ميثم بحراني4/98. [↑](#footnote-ref-62)